کار

ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۲۸ آبان ۱۳۷۶ - ۱۹ نوامبر ۱۹۹۷ - دورهٔ سوم - شماره ۱۷۱

KAR. No. 171 Wedensday 19 Nov. 1997

سازمان ملل در برابر زورگوئی آمریکا و سرکشی عراق

صفحه ۱۶

ترکیه بر سر دو راهی؟

صفحه ۱۶

حمله حزب‌الله به دفتر اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان

● مهاجمین اعلام کردند این حمله بخاطر توهین به خامنه‌ای صورت گرفته است

● ۸ تن حاضرین از جمله حشمت‌الله طبرزدی در این حمله مجروح شدند

روز شنبه ۲۴ آبان ماه تعدادی از عوامل حزب‌الله به دفتر اتحادیه انجمن‌های اسلامی حمله کردند. به گفته حشمت‌الله طبرزدی دبیرکل این اتحادیه آن‌ها با پنجه بوکس به ضرب و شتم حاضرین پرداخته و ۸ نفر از جمله خود وی را زخمی کردند. وی در مصاحبه با روزنامه سلام گفت که مهاجمین از انصار حزب‌الله بوده‌اند. طبرزدی در تظاهراتی که در روز ۳۰ مهرماه به دعوت اتحادیه انجمن‌های اسلامی برگزار شد، خواهان تغییر قانون اساسی در جهت محدودکردن اختیارات و زمان مسئولیت ولی فقیه و انتخابی شدن آن از طریق رای مستقیم مردم شد. اعلام این خواست که برای اولین بار بطور علنی از زبان مسئولین یکی از تشکل های وابسته به رژیم در دانشگاه‌ها اعلام می‌شد، در ایران و خارج از کشور بازتاب وسیعی داشت در مقابل آن از سوی جمعیت مؤتلفه اسلامی از طرق گوناگون در نشریه رسالت به تهدید «تضعیف کنندگان ولی فقیه» پرداخته و برای آنان خط و نشان کشیدند.

حشمت‌الله طبرزدی از خاتمی رئیس جمهور خواسته است که در مقابل این بی‌قانونی واکنش نشان دهد و آنان مورد تعقیب قانونی قرار گیرند.

الله‌کرم از سردستگان چماقداران، منکر شرکت‌داشتن انصار حزب‌الله در این حمله شد.

همچنین اجتماعی که بخاطر سخنرانی دکتر سروش در دانشگاه ترتیب داده شد نیز مورد حمله باندهای حزب الله قرار گرفت و از سخنرانی دکتر سروش جلوگیری شد.

حمله چماقداران حزب‌الله به دفتر اتحادیه انجمن‌های اسلامی در نشریات غیروابسته به جناح رسالت بازتاب داشت و اکثراً به درج خبر آن و گفتگو با طبرزدی پرداختند.

آذری قمی، به خاطر مخالفت با ولایت خامنه‌ای از جامعه مدرسین حوزه‌علمیه قم کنار گذاشته شد

مخالفت با ولایت فقیه و رهبری علی خامنه‌ای که در رای ۲۰ میلیونی مردم ایران به محمد خاتمی طنینی رسا یافت، اکنون از زمزمه‌های پنهانی در محفل‌های حکومتی نیز با شتاب به فریادی تبدیل می‌شود که دیگر مهار آن ناممکن به نظر می‌رسد. موج این مخالفت شکاف را به جاهایی رسانده است که تا چندی پیش سنگرهای استوار ولایت فقیه دانسته می‌شد.

در هفته‌های گذشته دانشجویان وابسته به انجمن‌های اسلامی مخالفت خود با ولایت فقیه را آشکار کردند و در روزهای اخیر آیتالله آذری قمی، از روحانیون طراز اول رژیم را به جرم مخالفت با ولایت خامنه‌ای از ریاست جامعه مدرسین حوزه علمیه قم کنار گذاشتند و کلاس درس او را مورد هجوم و حمله قرار دادند.

روزنامه‌های رژیم مخالفت آذری قمی با ولایت خامنه‌ای و برکناری او از ریاست حوزه علمیه قم را تایید کردند. روزنامه کیهان نوشت که آذری قمی در تضعیف ولایت فقیه کوشیده است و همکار کفار شده است و دیگر

ادامه در صفحه ۳

استاد جمال‌زاده درگذشت

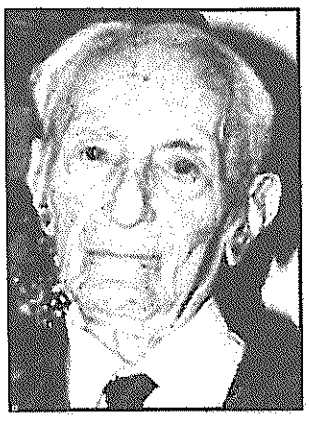

محمدعلی جمال‌زاده استاد بنام ادبیات فارسی ایران هفته گذشته در سن ۱۰۵ سالگی در ژنو درگذشت.

ادامه در صفحه ۶

آقای خاتمی!

فرج سرکوهی را آزاد کنید!

ارتجاعی‌ترین جناح جمهوری اسلامی در کارزار خود علیه دگراندیشان و آزادی فکر و بیان، به تهاجمی دیگر دست یازیده است. روزنامه جمهوری اسلامی که از تریبون‌های این جناح و سخت طرفدار ولایت خامنه‌ای نخستین صاحب‌امتیاز این روزنامه است، در شماره ۱۲ آبان خود، یعنی درست یک سال پس از دستگیری فرج سرکوهی سردبیر آدینه، نامه‌ای را چاپ کرده است که در انتهایش، امضای سرکوهی را دارد و به سیاق همه اقاریر تلویزیونی و مطبوعاتی که از زندانیان گرفته می‌شود، بیان مواضع حکومت است از زبان یک قربانی او. چند نکته در این نامه قابل توجه است:

۱ - خطاب نامه، به فلاحیان وزیر اطلاعات رفسنجانی و تاریخ آن، ۱۱ مرداد ۱۳۷۶ است، یعنی دو روز پیش از پایان رسمی دوره ریاست جمهوری رفسنجانی و احتمالاً در همان روزهایی که فلاحیان دریافته بود به خاطر حمایت از کاندیدای شکست‌خورده در انتخابات، از مقام خود برکنار خواهد شد. قابل تصور است که فلاحیان در همان روزها دستور داده باشد که چنین نامه‌ای را به سرکوهی دیکته‌کنند تا بعداً از آن استفاده کند.

۲ - تاریخ انتشار نامه، دقیقاً یک روز مانده به سالگرد دستگیری سرکوهی در فرودگاه مهرآباد است. سرکوهی در بیدادگاه جمهوری اسلامی به یک سال زندان محکوم شده است، یعنی درست فردای روز انتشار نامه در جمهوری اسلامی باید آزاد می‌شد. رژیم قبلاً منکر این شده بود که سرکوهی از ۱۳ آبان تا دی‌ماه ۱۳۷۵ در زندان بوده و ادعا می‌کرد وی در این مدت در خارج از کشور به سر برده است. هر چند در نامه‌ای که به سرکوهی دیکته کرده‌اند، این ادعا تکرار نشده است، اما در آن بدون اینکه مناسبتی داشته باشد بی‌مقدمه آمده است «در تاریخ ۷۵/۱۱/۱۳ دستگیر و از آن زمان تاکنون در بازداشت می‌باشم»، یعنی مقدمه‌چینی شده است که سرکوهی علیرغم اعتراضات بین‌المللی و داخلی، تا بهمن‌ماه امسال نیز در زندان بماند.

۳ - دیکته‌کنندگان نامه، فعلاً نخواسته یا نتوانسته‌اند سرکوهی را وادار کنند که بنویسد نامه ۱۴ دی‌ماه ۱۳۷۵ او ساختگی بوده یا محتویات آن دروغ است. بر عکس، در نوشته خطاب به فلاحیان، اصالت نامه مورخ ۱۴ دی سرکوهی، که در خارج از کشور به چاپ رسید و سرکوهی در آن، از دستگیری و شکنجه خود از آبان‌ماه تا دی‌ماه ۱۳۷۵ پرده برداشت، به صراحت مورد تأکید مجدد قرار گرفته و بدون آنکه محتویات آن تکذیب شود، از قول سرکوهی آمده است: «تقاضا دارم که قبل از شروع محاکمه با توجه به اینکه حقیر، نامه مورخ ۱۴ دی‌ماه ۱۳۷۵ را که یکی از جرائم من است، در حالت بیماری روانی و توهم شدید نوشته‌ام و در نوشتن آن نامه هیچ‌گونه عنادی با نظام جمهوری اسلامی نداشته‌ام و عوامل مخففه دیگر به هر نحوی که صلاح می‌دانید پرونده اینجانب را با نظر مساعد در قوه محترم قضائیه و دادگاه محترم مطرح بفرمایید». این، یک پیروزی دیگر برای سرکوهی و مدافعان او است که جمهوری اسلامی بدین ترتیب اعتراف می‌کند که اولاً نامه دی‌ماه سرکوهی که برای همیشه به عنوان سندی تاریخی در محکومیت ماشین جهنمی سرکوب و تفتیش عقاید جمهوری اسلامی ثبت خواهد شد، اصالت دارد و به قلم خود سرکوهی است، ثانیاً آن نامه «از جرائم» و در حقیقت علت واقعی دستگیری مجدد سرکوهی اندکی پس از انتشار نامه در خارج از کشور است، و ثالثاً حتی در شرایطی که اراده شکنجه‌گر و بازجو از قلم سرکوهی بر کاغذ جاری می‌شود، محتویات نامه دی‌ماه مستقیماً تکذیب نمی‌گردد و تنها گفته می‌شود که آن نامه در حالت عادی نوشته نشده است. در حقیقت، شکنجه‌گران، بازجویان و محکوم‌کنندگان سرکوهی به زندان، به علل نامعلوم از تکرار این ادعا که سرکوهی در ۱۳ آبان ۱۳۷۵ از کشور خارج شد و تا دی‌ماه سال گذشته در خارج بود، درمانده‌اند. شاید رسوایی این ادعا برای سازندگان آن نیز آنقدر روشن شده است که صلاح را در آن دیده‌اند فعلاً آن را دوباره مطرح نکنند.

ادامه در صفحه ۲

گفتگو با رفیق تابان در باره شرایط فعالیت آزادانه در کشور

ما باید نشان دهیم که چپ را نمی‌شود از ایران حذف کرد

در صفحه ۷

علی توسلی شخصیت میهن‌دوست و آزادیخواه را از زندان آزاد کنید!

در صفحه ۳

توافق جمهوری اسلامی و اتحادیه اروپا در مورد بازگشت سفرا

هفته گذشته اعلام شد جمهوری اسلامی و اتحادیه اروپا نزدیک به هفت ماه پس از فرا خواندن سفرای اروپایی از تهران به خاطر محکومیت رژیم ایران در دادگاه میکونوس، در مورد چگونگی بازگشت سفرا به ایران توافق کرده‌اند. قرار شد همه سفرا به غیر از سفیران آلمان و فرانسه در هفته گذشته و دو سفیر باقی‌مانده، به فاصله یک هفته یعنی در هفته جاری به تهران باز گردند. این توافق، یک سازش در نیمه راه است. مادها بود که اتحادیه اروپا اصرار داشت همه سفرای خود را هم‌زمان به ایران بازگرداند، در حالی که جمهوری اسلامی موافقت با بازگشت آنان را منوط به این کرده بود که سفیر آلمان به عنوان آخرین سفیر به تهران برود. علت اصرار وزارت خارجه جمهوری اسلامی بر این شرط، به یک دستور خامنه‌ای بر می‌گردد: هنگامی که وزرای خارجه اتحادیه

ادامه در صفحه ۳

۶ زن و مرد در ساری سنگسار شدند

احکام جنایتکارانه دادگاه‌های انقلاب اسلامی هم‌چنان قربانی می‌گیرند. بنا به گزارش روزنامه سلام در روز ۳ آبان ۳ زن و ۳ مرد در شهر ساری سنگسار شدند. جرم قربانیان این اقدام وحشیانه و ضد بشری «فساد و فحشا» و «زنای محصنه» اعلام شد. دیوان عالی کشور پس از صدور حکم از سوی دادگاه انقلاب اسلامی این حکم را تأیید کرد. سنگسارشدگان دادگاه انقلاب اسلامی ساری عبارتند از: فتانه دانش، معصومه عینی، مرضیه پورفلاح، علی مختارپور، خیرالله جوانمرد، پرویز حسن‌زاده.

ما ضمن محکوم شمردن این اقدام ضد انسانی از همه جریانات مترقی و آزادیخواه می‌خواهیم که بر فعالیتشان علیه اجرای شرع اسلامی بکوشند. در کشور ما قوانین مدنی باید در همه عرصه‌ها قوانین شرعی را کنار زند. سنگسار کردن در ایران باید بلادرنگ متوقف شود.

بار دیگر موسم سرما و بار دیگر صف‌های طولانی و کمبود سوخت

در این شماره

گفتگو با فرخ نگهدار

پیرامون «سیمای امروزین چپ» صفحه ۱۰

گفتگو با باقر مومنی

پیرامون «سیمای امروزین چپ» صفحه ۱۱

حکومت مذهبی، دشمن آشتی‌ناپذیر آزادی و حاکمیت مردم است

رضا مرزبان صفحه ۸

در زلال آبی خاطره

ابراهیم محجوبی صفحه ۸

www.iran-archive.com

یادداشت

مخالفت‌ها از درون روحانیت علیه ولایت فقیه

ولایت فقیه این‌بار از درون روحانیت زیر ضرب قرار گرفته است. ما در شماره قبلی نشریه کار گردهمایی بخشی از دانشجویان وابسته به نظام اسلامی و خواست آنها را مبنی بر انتخاب مستقیم ولی فقیه توسط مردم در دوره معین و محدود کردن اختیاراتش را منعکس کردیم. اکنون آشکار شده است که ولایت فقیه توسط کسانی که جزو پایه‌های ولایت فقیه در درون روحانیت بودند نیز زیر سئوال رفته است. آذری قمی عضو مجلس خبرگان و امام جمعه موقت قم و صاحب امتیاز سابق روزنامه رسالت در نامه‌ای به خامنه‌ای، ولایت فقیه را زیر سئوال برده و نسبت به اقدامات وی برای تحمیل مرجعیتش معترض شده است. آذری قمی قبلا آیت‌الله بهجت را شایسته مرجعیت بعد از مرگ آیت‌الله اراکی دانسته بود.
خامنه‌ای از چند سال قبل با کمک همدستان خود از جمله یزدی (رئیس قوه قضائیه) و ناطق نوری (رئیس مجلس) و از طریق ری‌شهری مسئول دادگاه ویژه روحانیت کوشید بعد از مرگ آیت‌الله اراکی از یک‌سو مقام مرجعیت خود را تثبیت کند و از سوی دیگر حوزه علمیه قم را دولتی کند. او عده‌ای از آیات اعظام از جمله آیت‌الله منتظری را شدیداً محدود کرد و عده‌ای دیگر را در خانه‌هایشان زندانی نمود. خامنه‌ای برای تسخیر حوزه‌های علمیه قم، سه سال پیش شورای سرپرستی حوزه را راه انداخت و از کانال آن کوشید طلاب و مدرسین را وادار به اطاعت و تقلید از خود کند. این شوار از یک سو برای جلب طلاب، شهریه‌های بالائی بعنوان شهریه ماهانه برای طلبه‌ها اختصاص داد. و از سوی دیگر دستگاه سرکوب از کانال داده ویژه روحانیت طلاب و روحانیون ناراضی را دستگیر و روانه زندان ساخت. گزارش‌های مختلف نشان می‌دهد که دستگیری طلاب در سال‌های اخیر رقم بالایی را تشکیل می‌دهد. اقدامات خامنه‌ای برای دولتی کردن حوزه علمیه قم نتوانسته است تمام طلاب و مدرسین حوزه علمیه را وادار سازد که از وی تبعیت کنند.
مخالف‌ها در بین روحانیون و طلاب روز به روز افزایش می‌یابد. بخشی از این مخالف‌ها متوجه رهبری ولی فقیه یعنی شخص خامنه‌ای است. در مجلس خبرگان عده قابل توجه‌ای از روحانیون به خامنه‌ای بعنوان ولی فقیه رای ندادند. بخش دیگری از مخالفت‌ها متوجه اقدامات خامنه‌ای برای دولتی کردن حوزه‌های علمیه قم است و بخش قابل توجه مخالفت‌ها از جانب روحانیون غیر دولتی است که مخالف درهم‌آمیزی دین و دولت است آنها به عینه می‌بینند که حکومت روحانیون چه پیامدهای زیانباری برای روحانیون و دین دارد.

من متأسفانه اهل قدم به قدم نیستم!

در شماره گذشته کار خبر دادیم که سیمین بهبهانی شاعر معاصر در مراسمی که از سوی وزارت ارشاد به مناسبت «روز زن» برگزار شده بود شرکت کرد اما به علت مداخله حزب‌اللهی‌ها نتوانست سخنرانی کند. در فاصله‌ای که از این حادثه می‌گذرد، از طریق منابع مختلف، اطلاعات بیشتری درباره آن رسیده است.

به قرار اطلاع، سیمین بهبهانی به این شرط دعوت وزارت ارشاد را می‌پذیرد که سخنرانی کند و نه فقط شعرخوانی. با این شرط او موافقت می‌کنند، اما می‌گویند متن سخنرانی باید از قبل در اختیارشان قرار گیرد. بهبهانی با این خواست مخالفت می‌کند و می‌گوید تنها به شرطی خواهد آمد که بدون سانسور سخن بگوید. به این شرط او نیز گردن می‌نهند، اما هنگامی که وارد سالن می‌شود، مقامات وزارت ارشاد با عنوان کردن اینکه «از مأموران حراست زیاد هستند» به بهبهانی می‌گویند «از شما خواهش می‌کنیم از نظام چیزی نگویید»، و باز پاسخ می‌شنوند که «من هیچ وقت با نظام، با هیچ نظامی کاری نداشتم. من آنچه را که حق به نظرم می‌رسد می‌گویم. من حرف خودم را می‌زنم».

هنگامی که سیمین بهبهانی سخنان خود را آغاز می‌کند، نخست برق میکوفون را قطع می‌کنند و از پشت صحنه از او می‌خواهند که ادامه ندهد. اما بهبهانی به جای تبعیت از این دستور، به جمعیت می‌گوید که نیازی به میکروفون ندارد و به سخنان خود ادامه می‌دهد. بعد، چراغ صحنه را خاموش می‌کنند، اما باز هم خانم بهبهانی ادامه می‌دهد، تا اینکه می‌بینند کسی که حدس می‌زده از حراستی‌ها باشد، دارد از پله‌ها بالا می‌آید. تنها در این لحظه است که شاعر، از ادامه خواندن متنی که شرح رنج‌های جامعه ادبی ایران در دوره حکومت اسلامی است و در آن به صراحت از سعید سلطانپور، سعیدی سیرجانی، احمد میرعلایی، دکتر احمد تفضلی، غفار حسینی و ابراهیم زال‌زاده، یعنی قربانیان جنایات رژیم علیه جامعه نویسندگان و شعرای معاصر یاد شده است، منصرف می‌شود.

بعداً یکی از مأموران امنیتی بهبهانی را به خارج از سالن فرا می‌خواند و از او می‌پرسد چرا وقتی میکروفون خاموش شد به خواندن ادامه داده است، و پاسخ می‌شنود: «من آمده بودم که حرفم را بزنم. نیامده بودم که چهره‌ام را نشان بدهم».

سپس ناصر بزرگمهر معاون وزارت ارشاد، به بهبهانی می‌گوید: «رفع مزاحمت از شما شده است و شما بفرمایید. ما می‌خواستیم قدم به قدم کارها را انجام دهیم». سیمین بهبهانی پاسخ می‌دهد: «من متأسفانه اهل قدم به قدم نیستم. من یکدفعه می‌آیم جلو». و این بار، معاون وزارت ارشاد می‌گوید: «اگر کمی ملایم‌تر بود، بهتر بود».

در پایان مراسم، مردم شرکت‌کننده با شور و شوق بسیار از خانم بهبهانی تشکر می‌کنند و به قول خود او «یکی به من گل می‌داد، یکی مرا می‌بوسید، یکی گریه می‌کرد، یکی امضا می‌خواست».

شجاعت خانم بهبهانی در این مراسم قابل تحسین است. او با این اقدام بی‌سابقه نشان داد که سایه «حراست» و «اطلاعات» با همه جنایاتی که نهادهای اینچنینی مرتکب شده‌اند، دیگر آنقدر خوف‌انگیز نیست که مردم از هول آن، دم فرو بندند و حرف دلشان را نزنند. نام خانم بهبهانی به عنوان یکی از شکنندگان دیوار بلند سکوت و خفقان، از نخستین کسانی که به صدای بلند از کسانی که آنان را «هم‌قلم» خود می‌نامد و در برابر جوخه‌های اعدام، در شکنجه‌گاه‌ها و توسط باندهای سیاه حکومت جان سپرده‌اند، نام می‌برد. درود بر این شاعر دلاور!

بی‌شک دعوت وزارت ارشاد از خانم بهبهانی و پذیرفتن شرایط او برای سخنرانی نیز باید مورد استقبال جامعه فرهنگی ایران قرار گیرد. مقامات وزارت ارشاد به یکی از قول‌هایی عمل کرده‌اند که خاتمی در انتخابات داده است و ۲۰ میلیون نفر خواهان تحقق آن شده‌اند. عمل کردن به این قول نیز اقدامی شجاعانه بوده است و باید از آن در برابر حملاتی که از آن هنگام تا کنون علیه آن در نشریات جناح راست رژیم صورت گرفته است دفاع کرد. اما این دفاع مستلزم آن نیست که امثال خانم بهبهانی، درست همانگونه عمل کنند و سخن بگویند که مقامات وزارت ارشاد عمل می‌کنند و سخن می‌گویند یا از آنان انتظار دارند. شاید تصور شود اگر خانم بهبهانی به خواندن شعر اکتفا می‌کرد و از سخنرانی درباره آزادی صرفنظر، و یا حداقل آنگونه که آقای بزرگمهر خواسته است سخنان «ملایم‌تری» بر زبان می‌راند، دعوت‌کنندگان از بهبهانی از حملات حراستی‌ها و حامیان قدرتمند آنان در روحانیت حاکم در امان می‌ماندند. اما تجربه ۱۹ ساله نشان داده است که چنین نیست. «حراستی‌ها» و اطلاعاتی‌های جمهوری اسلامی به خاطر سخنان بسیار ملایم‌تری از آنچه بهبهانی گفته است نیز انسان‌ها را به بند کشیده، شکنجه کرده و کشته‌اند. هر یک میلیمتر حرکت به سوی کاستن از سانسور، که ظاهراً مورد نظر دعوت‌کنندگان از بهبهانی است، با واکنش شدید گروه‌های فشار با این حرکت «قدم به قدم» مواجه خواهد شد. از سوی دیگر، اگر کسانی نباشند که مانند بهبهانی، «هر آنچه حق به نظر می‌آید» بگویند، اگر مردم نبینند که حرکت به سوی آزادی، واقعی است و فریادهای در گلو خفه شده، بار دیگر در فضای ایران طنین می‌افکند، امثال آقای بزرگمهر در برابر جناح هار و ارتجاعی رژیم بس بی‌دفاع خواهند ماند. بسیارند مردمی که دیگر پس از ۱۹ سال، مانند سیمین بهبهانی تاب حرکت گام به گام را ندارند. اگر گام‌ها واقعی است، باید این مردم نیز از واقعی بودن آن اطمینان حاصل کنند. بدون حمایت مردم، هر حرکت اصلاح‌طلبانه‌ای در جمهوری اسلامی محکوم به شکست است.

آقای خاتمی!

فرج سرکوهی را آزاد کنید!

ادامه از صفحه اول

۴ - کل نوشته مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی متوجه این هدف است که ثابت کند آزادی قلم، چیز مذمومی است و توطئه‌ای شوم از سوی دولت‌های غربی مانند آلمان و فرانسه برای غیرمذهبی کردن جامعه ایران. در این راستا، سرکوهی را وادار کرده‌اند که بنویسد هوشنگ گلشیری و رضا براهنی نوشتن نامه «ما نویسنده‌ایم» را به پیشنهاد وابسته فرهنگی سفارت فرانسه سازماندهی کردند (در آن نامه، جمع کثیری از نویسندگان، شعرا، هنرمندان و روزنامه‌نگاران ایران خواهان آزادی عقیده و بیان شده بودند). روزنامه جمهوری اسلامی در این نوشته و در سایر مقالات خود به همراه روزنامه‌های مشابه مانند رسالت و کیهان، می‌کوشد طرح خواست آزادی بیان را بخشی از «تهاجم فرهنگی غرب» معرفی کند. این کارزار تبلیغاتی علیه آزادی بیان، در شرایطی صورت می‌گیرد که رئیس جمهور فعلی و وزیر ارشاد او حداقل در حرف، مشکل جامعه ایران را نه طرح خواست آزادی بیان، که کمبود آزادی بیان می‌دانند و وعده داده‌اند که از موانع آزادی بکاهند. در حقیقت، مقاله جمهوری اسلامی، حمله‌ای غیرمستقیم به خاتمی و مهاجرانی است.

۵ - در آنچه که به امضای سرکوهی در جمهوری اسلامی چاپ کرده‌اند آمده است مداخله دولت آلمان در قضیه سرکوهی «ناروا» و «علامت بارز و آشکار نیت سوء و مداخله‌گرانه» این دولت است. علاوه بر آلمان، فرانسه نیز در این نامه مورد حمله قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این حملات به دو دولت اروپایی، بی‌ارتباط با مباحث پیرامون نحوه بازگشت سفرای اروپایی به ایران نباشد. هفته گذشته، یعنی یک هفته پس از انتشار نامه خطاب به فلاحیان در روزنامه جمهوری اسلامی، اعلام شد جمهوری اسلامی و اتحادیه اروپا توافق کرده‌اند سفرای آلمان و فرانسه یک هفته پس از مراجعت بقیه سفرای اروپایی و به اتفاق هم به ایران بازگردند. این سازش، از دیدگاه منافع دیپلماتیک جمهوری اسلامی، موفقیتی برای وزارت خارجه دولت خاتمی است، چراکه توانسته است ظاهراً بدون متقبل شدن رسمی تعهدی و به ویژه بدون پاسخ دادن به خواست‌های مطرح‌شده به عنوان علل فرا خوانده شدن سفرای اروپایی (اتحادیه اروپا، سفرای خود را پس از حکم دادگاه میکونوس و در اعتراض به فعالیت‌های تروریستی جمهوری اسلامی در اروپا فرا خواند)، روابط ایران و اروپا را در سطح سفیر احیا کند. حمله به آلمان و فرانسه، دو کشور اصلی اتحادیه اروپا، در روزنامه‌ای که مورد حمایت خامنه‌ای است، نمی‌تواند در خدمت پیشبرد مذاکرات دولت خاتمی با اروپایی‌ها باشد. از این زاویه نیز مقاله جمهوری اسلامی علیه دولت خاتمی است.

با توجه به این نکات، باید از آقای خاتمی رئیس جمهور پرسید که آیا وقت آن نرسیده است که به این حملات مخالفان درون‌حکومتی‌اش پاسخ دهد؟ آیا زمان آن نیست که خاتمی و وزیر ارشاد مورد حمایت او به روزنامه جمهوری اسلامی علناً بگویند که آزادی بیان، نه توطئه غربی‌ها علیه اسلام، که خواست مبرم جامعه ماست؟ آیا اکنون آشکارتر از هر زمان نیست که فرج سرکوهی بیگناه دستگیر شده است و بزرگترین «جرم» نابخشودنی او این بود که نخست در نشریه آدینه خواهان آزادی بیان شد و پس از دستگیری اول خود، در نامه‌ای حقیقت را به گوش مردم رساند؟ آیا وظیفه اخلاقی و انسانی آقای خاتمی (از وظیفه سیاسی سخن نمی‌گوییم) نیست که اگر هم آزاد کردن سرکوهی در حیطه اختیارات او نیست، همین را به مردم بگوید تا همه بدانند که رئیس جمهور مدعی دفاع از آزادی عقیده و حکومت قانون، در برابر ربودن قانون‌شکنانه یک روزنامه‌نگار که تنها گناهش دفاع از آزادی است، ساکت نمی‌نشیند؟ وظیفه آقای خاتمی است که یک بار برای همیشه به این صحنه‌سازی‌های هولناک و در عین حال رسوای ارباب شکنجه و تعزیر در جمهوری اسلامی پایان دهد و بساط اقرارگیری اینچنینی را برچیند.

هدف‌هایی که منتشرکنندگان نامه ادعایی سرکوهی به فلاحیان (و احتمالاً در وهله اول خود فلاحیان) دنبال می‌کنند روشن است: از یک سو بیان مجدد یک سلسله خزعبلات از قول یکی از قربانیان شکنجه (خود سرکوهی در نامه دی‌ماه خود نوشته بود که از او و زیر شکنجه اقرار تلویزیونی هم گرفته‌اند، تا چه رسد به وادار کردن او به رونویسی متنی که خودشان نوشته‌اند) و از سوی دیگر خدشه‌دار کردن شخصیت سرکوهی تا مگر از دامنه فعالیت برای آزادی او کاسته شود. دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی، غافل از آن است که لااقل از زمان انتشار نامه دی‌ماه سرکوهی، فاقد هرگونه حربه‌ای در خرد کردن شخصیت این روزنامه‌نگار شده‌است. خود سرکوهی در آن نامه، بی‌اعتباری هر اقرار و اعتراف ساختگی را که زیر شکنجه از او گرفته‌اند اعلام کرد. انتشار نامه اخیر، اعترافی مذبوحانه به این است که زندانبانان سرکوهی، دیگر چیزی جز همین حربه قدیمی و زنگ‌زده در چنته ندارند. با این حال آنان هنوز به کارآیی این سلاح کهنه امیدوارند، چراکه در نیافته‌اند دفاع ده‌ها هزار ایرانی در داخل و خارج از کشور از سرکوهی، و حمایت بین‌المللی از خواست آزادی او، دفاع از حرمت انسان است، صرفنظر از آنکه یک انسان را به چه کار وادار کنند یا او را از چه کار باز دارند.

بار دیگر با صدای رسا می‌گوییم: سرکوهی را آزاد کنید! بر حسب اتفاق، خود همین متنی که در جمهوری اسلامی چاپ شده است، از بهترین سندهایی است که می‌توان در تداوم کارزار بین‌المللی برای آزادی بی‌قید و شرط سرکوهی، اعاده حیثیت از او و آزادی مسافرت برای او بدان استناد کرد. باید همین متن را به زبان‌های دیگر (و به ویژه آلمانی و فرانسه) ترجمه کرد و به افکار عمومی اروپا نشان داد تا بار دیگر ماهیت دستگاه مخوف تفتیش عقاید در حکومت فقها آشکار شود.

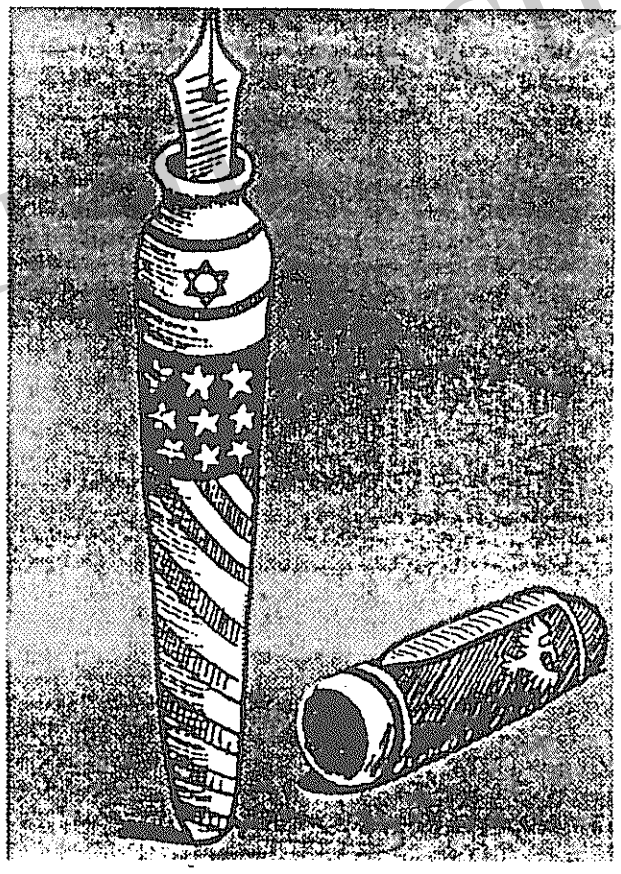

طرحی که همراه نامه ساختگی سرکوهی از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به چاپ رسیده است

مطبوعات غربی:

تحقق وعده‌های خاتمی پیش نرفته است

سه ماه پس از روی کار آمدن دولت خاتمی، برخی مطبوعات غربی در تحلیل‌هایی از اوضاع ایران به اتفاق به این نتیجه رسیده‌اند که روند تحقق وعده‌های رئیس جمهور جدید، پیش نرفته است.

هفته‌نامه آمریکایی نیوزویک در شماره ۱۷ نوامبر خود به مناسبت گزارشی که از برگزاری سالگرد اشغال سفارت آمریکا در تهران تهیه کرده است می‌نویسد مردم ایران در انتخابات ریاست جمهوری رأی دادند که محدودیت‌هایی که همه عرصه‌های زندگی، از آنچه می‌خوانند گرفته تا آنچه می‌پوشند، در بر می‌گیرد، لغو شود، اما دولت خاتمی در چنبره همان شعارهایی گرفتار است که سرلوحه اعمال همه این محدودیت‌ها بوده است. نیوزویک می‌افزاید تهران، کماکان تنها شهر بزرگ جهان است که در آن، کراوات زدن یعنی ابراز مخالفت با دولت. در مقاله نیوزویک آمده است خاتمی در میان مردم ایران به عنوان یک رئیس جمهور بی‌قدرت شناخته شده است، کسی که به میان مردم می‌رود و درد فقرا را جویا می‌شود، اما کاری از دست او برنمی‌آید. از همین رو، این هفته‌نامه آمریکایی از قول کسانی در ایران، خاتمی را به «پرنسس دایانا» تشبیه می‌کند!

در عین حال نیوزویک می‌نویسد که در میان مردم، دستورها و شعارهای حکومت، دیگر طرفداری ندارد، و این نمونه‌ها را برمی‌شمارد:

– در خبرنگار آمریکایی نیوزویک از مراسم ضدآمریکایی ۱۳ آبان امسال در برابر سفارت آمریکا در تهران گزارش تهیه می‌کنند و از آتش زدن پرچم آمریکا عکس می‌گیرند. چند دختر مدرسه‌ای که چادر به سر دارند و به جای مدرسه به تظاهرات آمده‌اند، از در خبرنگار می‌پرسند اهل چه کشوری هستند. وقتی می‌شنوند که آنها آمریکایی‌اند، می‌گویند «ما خیلی آمریکا را دوست داریم»!

– در هتل آزادی تهران شعار «آمریکا دشمن شماره یک اسلام است» فقط به زبان فارسی نوشته شده است و به قول نیوزویک «تنها مصرف داخلی است». در همین هتل، دلار آمریکایی محبوبترین پولی است که خدمه برای انعام انتظار دارند.

– هواکه تاریک می‌شود، روسری‌های زنان عقب می‌رود و صورت‌هایشان آرایش می‌شود.

روزنامه آلمانی فرانکفورتر آلگماینه تسایتونگ نیز در مقاله مفصلی در شماره ۱۱ نوامبر خود می‌نویسد میدان مانور برای خاتمی، اندک است و او نتوانسته است در این سه ماه که از زمامداری‌اش می‌گذرد، اصلاحات واقعی و موفقیت‌های ملموسی ارائه دهد.

حمله افراد مسلح

به خانه روحانی سرشناس ترکمن ولی‌محمد ارزانش

بنابه اطلاع رسیده اخیرا بار دیگر افراد ناشناسی به خانه ولی‌محمد ارزانش، پناهنده سیاسی ترکمن ایرانی مقیم عشق آباد حمله کردند. دو تن که به اسلحه کمری مسلح بودند، نیمه شب به زور وارد خانه وی شده و پسرش، یارمحمد را مورد ضرب و شتم قرار داده و از وی سراغ پدرش را می‌گیرند. آنان سپس یادداشت‌های چندین ساله در مورد ترکمن‌های ایران، اسناد و مدارک و عکس‌هایی را انتخاب کرده با خود می‌برند. این دومین واقعه‌ایست که طی سال جاری برای ولی‌محمد ارزانش اتفاق افتاده است. در ماه آوریل شخصی که با خنجر قصد جان وی را کرد و او را مجروح کرده بود، توسط پلیس دستگیر شد اما بعداً به بهانه اینکه وی بیمار روانی بوده است، آزاد شد.

پناهندگان سیاسی ترکمن ایرانی نسبت به خطری که جان ارزانش را تهدید می‌کند ابراز نگرانی کرده‌اند.

www.iran-archive.com

آذری قمی، به‌خاطر مخالفت با ولایت خامنه‌ای از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم کنار گذاشته شد

ادامه از صفحه اول

جایی در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ندارد. به نوشته روزنامه‌های تهران یک هزار نفر از طلاب طرفدار خامنه‌ای در قم در برابر منزل آذری قمی تظاهرات کرده‌اند و خواهان خلع لباس از وی شده‌اند. آن‌ها شعار می‌دادند «مدرسین جامعه بیدارند، از عالمان بی‌عمل بیزارند». گزارش‌ها می‌گویند به دنبال این تظاهرات طرفداران خامنه‌ای به کلاس درس آذری قمی حمله کرده‌اند و او را از کلاس درسش اخراج و کلاس را تعطیل کرده‌اند. طرفداران خامنه‌ای اعلامیه‌هایی به در و دیوار شهر قم نصب کرده‌اند که جامعه مدرسین آذری قمی را اخراج کرده است و او دیگر نباید کلاس درس تشکیل دهد.

آذری قمی که از تئوریسن‌های حکومت اسلامی و مسئولین مهم حکومت بوده است از چندی پیش مورد غضب خامنه‌ای قرار گرفته است. او اعلام کرده بود که مرجعیت خامنه‌ای را قبول ندارد هر چند رهبری سیاسی او را می‌پذیرد. آذری قمی را ابتدا از مدیریت روزنامه رسالت کنار گذاشتند و به قم فرستادند. گفته می‌شود که اخیرا وی در برابر آیت‌الله فاضل لنکرانی از روحانیون برجسته قم خامنه‌ای را صریحا مورد حمله قرار داده است و همین حمله موجب شده است که به دستور خامنه‌ای او را از ریاست جامعه مدرسین کنار بگذارند و حزب الله را علیه او بسیج کنند. گفته می‌شود که آذری قمی همچنین اعلامیه‌هایی در مخالفت با ولایت خامنه‌ای منتشر کرده است.

در اصفهان نیز مخالفت علیه خامنه‌ای ابعاد تازه‌ای گرفته است. این مخالفت که به دنبال تعیین امام جمعه موقت این شهر از سوی آیت‌الله طاهری روحانی با نفوذ شهر و از منتقدین خامنه‌ای صورت گرفت، کشمکش‌ها بالا گرفت. آیت‌الله شیرازی سرپرست شورای سیاست گذاری نماز جمعه دو هفته پیش اعلام کرد که امام جمعه اگر از سوی دفتر رهبری و شورای سیاست گذاری تعیین نشده باشد حق خواندن نماز جمعه را نخواهد داشت و چنین نمازی شرعی نخواهد بود. او از سوی دفتر خامنه‌ای فتوایی در پاسخ گروهی از طلاب امضا کرد و در آن گفت که چنین نماز جمعه‌ای صحیح نیست و اقتدا به آن جایز نمی‌باشد. هواداران آیت الله طاهری این پاسخ راکه به در و دیوارها آویزان شده بود، پاره کردند و طرفداران خامنه‌ای را مورد حمله قرار داده و مجروح کردند. یکی از اعضای حزب‌الله در گفتگو با نشریه شلمچه که وابسته به انصار حزب الله است تایید کرد که: «اطرافیان آقای طاهری با همکاری استانداری اصفهان پلاکاردی راکه اظهارات دفتر رهبری بر روی آن بود کندند و دور انداختند».

به دنبال گسترش مخالفت روحانیون با ولایت فقیه و آشکار شدن این مخالفت‌ها، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بیانیه‌ای منتشر کرد و نسبت به خطراتی که ولایت فقیه را تهدید می‌کند، هشدار داد. جامعه مدرسین نوشت: این روزها با سو استفاده از طرح اندیشه‌های نو و تضارب افکار و احیانا در پوشش خیرخواهی و اصلاح طلبی و با انگیزههای مشکوک عده‌ای از دوستان کج اندیش و ناآگاه و یا دشمنان مغرض با طرح مسائل متعدد خواسته یا ناخواسته زمینه تعرض به برخی از حریم‌های مقدس انقلاب اسلامی را فراهم می‌نماید. جامعه مدرسین نوشت: ملت سرافراز ایران و خصوصا روحانیت انقلابی که تاوان سنگین ندای اسلام خواهی خود را داده است هرگز اجازه نخواهد داد که فرد یا افرادی در هر لباس و مقام و سابقه‌ای با تعرض به مقدسات انقلاب اسلامی زمینه نفوذ استکبار را در غالب نصیحت‌های خیر خواهانه با طرح اندیشه‌های به اصطلاح نو لیبرالیسم نو و سکولاریسم و حتی تندروی به ظاهر انقلابی فراهم سازند.

دخالت‌های مستقیم خامنه‌ای در این درگیری‌ها و اطلاعیه‌های هشدار دهنده روحانیون طرفدار او که از همه کلمات آنان نگرانی آشکار است، نشان می‌دهد که حتی روحانیت طرفدار حکومت در مورد ولایت فقیه و نقش خامنه‌ای دچار چنان شکافی شده است که دیگر نه قابل پنهان کردن و نه قابل ترمیم است.

این شکاف و این تعرض علیه خامنه‌ای و ولایت فقیه فقط یکی از جهاتی است که ستون‌های ولایت فقیه را به لرزه درآورده است. ولایت فقیه از هر سو در محاصره قرار گرفته است و چنگ و دندان آن هر چند هنوز قدرت پاره کردن دارد، اما از هر زمان کندتر شده است.

توافق جمهوری اسلامی و اتحادیه اروپا در مورد بازگشت سفرا

ادامه از صفحه اول

اروپا، چند هفته پس از فراخواندن سفرا به طور یکجانبه تصمیم گرفتند دیپلمات‌های خود را به تهران بازگردانند، خامنه‌ای به ولایتی وزیر خارجه وقت فرمان داد که مانع از بازگشت سفیر آلمان شود. به دنبال صدور این دستور، اتحادیه اروپا تصمیم گرفت که هیچ یک از سفرا به ایران بازنگردند (در این مدت تنها سفیر یونان بود که حتی پس از حکم میکونوس نیز ایران را ترک نکرد). به دنبال آن، و به ویژه پس از روی کار آمدن دولت خاتمی و خرازی وزیر خارجه جدید، مذاکرات بین تهران و اتحادیه اروپا در مورد مسئله سفرا ادامه یافت. در جریان مذاکرات، جمهوری اسلامی خواهان آن شد که سفیر آلمان با فاصله زمانی آشکار پس از بازگشت سفرای دیگر، مراجعت کند، اما اروپایی‌ها (احتمالاً تحت فشار آلمان) نمی‌خواستند زیر بار این شرط که به معنای خدشه‌دارشدن همبستگی دیپلماتیک اروپایی می‌بود، بروند.

ظاهراً هر دو طرف پی برده‌اند که بیش از این نباید حل مسئله را به تعویق بیافکنند. دولت آلمان احتمالاً تشخیص داده است که همه شرکایش در اتحادیه اروپا، ادامه پافشاری بر بازگشت همه سفرا به طور هم‌زمان را تا مدت نامحدودی نخواهند پذیرفت و ممکن است حفظ روابط سیاسی و به ویژه اقتصادی با ایران را بر حفظ یکپارچگی اتحادیه اروپا ترجیح دهند. علاوه بر این، خود دولت آلمان نیز مایل است که مسئله میکونوس را به فراموشی بسپارد و سفیر خود را به ایران بازگرداند. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی نیز به روابط با اروپا نیازمند است و از این رو حاضر شده است از این شرط که همه سفرای دیگر، پیش از سفیر آلمان وارد تهران شوند، عقب‌نشینی کند.

کشمکش‌های دیپلماتیک و تلاش دو طرف برای حفظ وجهه، تنها یک جنبه از این ماجراست. جنبه دیگر قضیه این است که اتحادیه اروپا با این توافق، عملاً صدور حکم دادگاه میکونوس را بدون عواقب جدی سیاسی برای جمهوری اسلامی برگزار می‌کند. هفت ماه غیبت سفرای اروپایی، بدون اینکه کار نمایندگی‌های دیپلماتیک اتحادیه اروپا در تهران دچار تغییری شود، و به ویژه بدون اینکه کار سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در اروپا یعنی مراکز تدارک ترورهایی مانند ترور میکونوس، دچار تغییر شود، واکنشی بسیار ضعیف و ناچیز در برابر تروریسم دولتی جمهوری اسلامی است که از هنگام صدور حکم برلین، دخالت عالی‌ترین مقامات رژیم در آن، به لحاظ قانونی مسجل است. اتحادیه اروپا بار دیگر ثابت کرد که در مبارزه علیه تروریسم دولتی رژیم فقها و برای برقراری حقوق بشر در ایران، جدی نیست و آنچه در دفاع از این مبارزه عنوان می‌کند، در صورت لزوم همواره قربانی منافع استراتژیک سیاسی و اقتصادی می‌شود.

در چنین شرایطی، پیگیری قانونی و سیاسی حکم دادگاه میکونوس اهمیت بیشتری می‌یابد. نیروهای دمکراتیک و آزادیخواه ایرانی که در جریان محاکمه میکونوس ثابت کردند می‌توان در کارزار بین‌المللی علیه تروریسم دولتی به پیروزی‌های مهم دست یافت، باید این مبارزه را ادامه دهند و تا تحقق تضمین‌های لازم برای عدم تکرار جنایاتی مانند کشتار میکونوس، از پای ننشینند. از جمله ضروری است تصمیم اتحادیه اروپا در پارلمان‌های اروپایی و پارلمان‌های ملی مورد بحث قرار گیرد. این، حداقل خواستی است که در این شرایط باید نیروهای دمکراتیک اروپایی را به حمایت از آن برانگیخت.

اگر ایران به جام جهانی راه یابد

ادامه از صفحه ۴

بچه‌ها افت بدنی پیدا کردند و با ان‌ها برخورد نادرست روحی شد و کار به این‌جا رسید که همه دیدند. شرایطی روحی و روانی بچه‌ها مناسب نبود. وقتی که خودمحوری‌ها شروع شد تیمی که داشت با جان و دل کار می‌کرد از هم پاشید. این نتیجهٔ تفرقه‌افکنی بین بازیکنان است. ورزش حرف زدن نیست. باید تلاش کنی تا نتیجه بگیری. با داد و فریاد که نمی‌شود ادای مربیان را در آورد. وی‌یرا مربی برزیلی تیم گفت می‌دانم که چند بازیکن شما در پست‌های تخصصی خود بازی نمی‌کنند و نیاز هست که در ترکیب تیم شما تغییراتی به وجود بیاید. حسن روشن بازیکنان سرشناس تیم‌های ملی پیشین ایران در رابطه با وضعیت تیم ملی گفت تغییر مربیان می‌تواند تحول بزرگی در تیم به وجود بیاورد و بازیکنان بیش‌تر به خودشان بیایند او در بارهٔ دیدار با استرالیا گفت اگر قرار است تیم چهارم آسیا شویم، بسیار بد است، چراکه استرالیا تیمی نیست که به تیم چهارم گروه آسیا ببازد.

مربیان جدید ایران تغییرات چندی را نیز در ترکیب تیم به وجود آوردند. محسن رنجبران، اسماعیل حلالی، حامد کاویان‌پور و سهراب بختیاری‌زاده از لیست تیم حذف و بازیکنانی چون نعیم سعداوی، فرشاد فلاحت‌زاده، جواد زرین‌چه و علیرضا اکبرپور به اردوی تیم ملی دعوت شدند. هاشم حیدری و مهدی پاشازاده هم به اردوی تیم دعوت شدند. در بازی با ژاپن کریم باقری نیز حق بازی نداشت.

با این اوصاف و این تغییرات ایران به مصاف ژاپن رفت. ۲۰ هزار ژاپنی به مالزی آمده بودند اما تنها ایرانیان بسیار کمی. بازیکنان ما با ترس بازی را آغاز کردند. ژاپن در صورت پیروزی بر ایران برای نخستین بار به جام جهانی راه می‌یافت. فشار روحی بر بازیکنان ایران به خوبی به چشم می‌خورد. دقایقی چند از بازی گذشته بود که ضربهٔ سر استاد اسدی، مدافع ایرانی در درون دروازهٔ ایران جای گرفت. بخت یار بود که یک بازیکن ژاپنی در موقعیت آفساید بود. در دقیقهٔ ۱۰ بازی خداداد عزیزی پس از گذراندن توپ از دفاع و دروازه‌بان ژاپن، از کنترل توپ بازماند و آن را به خارج دروازه زد. در دقیقهٔ ۳۸ بازی شوت سرکش مهدی مهدوی‌کیا بازیکن برجستهٔ به دیرک عمودی دروازهٔ ژاپن خورد و به درون آن راه نیافت. یک دقیقه پس از آن ژاپنی‌ها گل برتری خود را در دروازهٔ ایران کاشتند. نیمهٔ نخست بازی با این نتیجه به پایان رسید. ایرانی‌ها نیمهٔ دوم را تهاجمی آغاز کردند. لحظاتی از آغاز نیمه گذشته بود که مهدی مهدوی‌کیا در داخل محوطهٔ ۱۸ قدم ژاپن توپ را به علی دایی سپرد. دایی با فریب دروازه‌بان ژاپن توپ را به خداداد عزیزی رساند و این یک سرضرب به تور دروازهٔ ژاپن دوخت تا ایرانی‌ها امید یابند. در دقیقهٔ ۵۹ بازی مهدی مهدوی‌کیا از سمت راست ۱۸ قدم ژاپن توپی را برای علی دایی سانتر کرد که او با ضربهٔ سر آن را به گل برتری ایران بدل کرد. پس از این گل ایران در لاک دفاعی فرو رفت. حملات ایران کاستی گرفت و یورش ژاپن فزونی. احمدرضا عابدزاده، کاپیتان و سنگربان برجستهٔ ایران به تنهایی بارها مهاجمان تیزچنگ ژاپن را ناکام گذاشت. در دقیقهٔ ۷۵ تلاش ژاپنی‌ها برای به ثمر رساندن گل تساوی حاصل داد. پس از آن تا پایان بازی نیز بازی بیش‌تر در زمین ایران جریان داشت و دروازه ژاپن کم‌تر به خطر افتاد. نیمهٔ نخست وقت اضافی نیز با نتیجهٔ مساوی به پایان رسید. در دقیقهٔ ۱۱۷ بازی در پی فرار مهدی مهدوی‌کیا و پاس عرضی وی به علی دایی، دایی در موقعیت زدن گل قرار گرفت، ولی در کنترل توپ ناموفق ماند. پاسخ ژاپن

ادامه در صفحه ۹

علی توسلی شخصیت میهن‌دوست و آزادیخواه را از زندان آزاد کنید!

امیر مُمبینی

اکنون نزدیک به دو سال از ربوده شدن رفیق علی توسلی عضو پیشین رهبری سازمان فدائیان خلق ایران «اکثریت» توسط مأمورین دولت ایران می‌گذرد. مأمورین، که طبق نقشه و با همکاری همدستان خود در باکو او را در این شهر به محاصره در آورده بودند، پس از دستگیری وی را مخفیانه از جمهوری آذربایجان خارج و به تهران منتقل کردند و در یکی از اسارتگاه‌های تهران آماج آزارهای روحی و جسمی قرار دادند. انتقال رفیق توسلی به زندان جمهوری اسلامی بلافاصله فاش شد. با این همه تا امروز رهبرندگان و مسئولین این اقدام تروریستی از درز هرگونه خبری در بارهٔ سرنوشت این انسان میهن‌پرست و مردم‌دوست جلوگیری کرده‌اند.

رفیق علی توسلی مبارزی پرسابقه است که نزدیک به پنج سال از عمر خود را در زندانهای رژیم پیشین بسر برد. او یکی از مبارزین دلیر و از جان گذشته بود که پس از طی هفتخوان ایثار و صداقت، در سالهای پیش از انقلاب بهمن به عضویت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در آمد. علی در یک خانوادهٔ زحمتکش روستایی به دنیا آمد و به دلیل پیوندهای عمیق مردمی‌اش همواره یکی از سخنگویان مردم محروم در میدان سیاست بوده است. در سالهای پس از انقلاب، توسلی در زمرهٔ آن دسته مسئولین سیاسی بود که پی‌گیرانه با اعمال خشونت و ماجراجویی در مبارزهٔ سیاسی مقابله می‌کرد و می‌کوشید تا زمینهٔ کاربست یک مشی مسالمت آمیز در جنبش هموار گردد. رفیق علی در روزگاری از سیاست تا حد ممکن مسالمت‌آمیز دفاع کرد که متاع اصلی بازار سیاست افراط و تفریط بود. او در مبارزهٔ سیاسی انسانی واقع‌گرا بود که می‌خواست مشکلات کشور از معقول‌ترین و سازنده‌ترین راه‌ها حل شوند. قبل از هر چیز همین انگیزه بود که وی را در ردهٔ نخستین مدافعین اتخاذ روشهای غیرقهرآمیز در مبارزه برای دموکراسی قرار داد. من در مقام یکی از مسئولین سازمان فدائیان خلق ایران، آنجا که به احساس مسئولیت برای پرهیز از ماجراجویی و خشونت، و پرهیز از به خطر انداختن نیروهای جنبش بازمی‌گشت، در میان مسئولین تشکیلات سازمان به کمتر کسی به اندازهٔ رفیق توسلی می‌توانستم اعتماد داشته باشم. من می‌توانم با خرسندی تمام اعلام کنم که در راستای دفاع از یک مشی مبتنی بر مبارزهٔ دموکراتیک و مسالمت‌آمیز، خود را به بسیاری از تلاشهای رفیق توسلی مدیون میدانم. شاید اگر خوشبینی غیر قابل قبول رفیق توسلی به امکان پیشرفت روندهای دموکراتیک در جمهوری اسلامی و ناشکفتگی درک آن زمان وی در بارهٔ نقش مثبت لیبرالیسم در جامعهٔ ایران نبود، او می‌توانست تأثیری بسیار مثبت‌تر در کمک به جنبش ما برای کاربست روشهای دموکراتیک مبارزه به جای بگذارد. متأسفانه یکی از عواملی که باعث گرفتار شدن رفیق توسلی در دام توطئه شد همین دیدگاه بیش از اندازه خوشبینانهٔ وی بوده است. رفیق توسلی تا آنجا که به کار سیاسی باز می‌گشت بیشتر به تفکر پیرامون راه‌های گذشته و تلاش برای یافتن راه های جدید مشغول بود. او درست در چنین شرایطی دچار این خوشبینی شد که می‌تواند زندگی عادی خود را بدون نیاز به تدبیراندیشی‌های گذشته پیش ببرد. اما متأسفانه او به این واقعیت بی‌توجه ماند که مقامات جمهوری اسلامی حتی حریم زندگی عادی مردم را نیز محترم نمی‌شمرند.

ربوده شدن رفیق توسلی و ماندن او در اسارت پلیس جمهوری اسلامی چیزی جز یک تبهکاری، چیزی جز پایمال کردن ابتدائی‌ترین حقوق انسانی نیست. کسانی که توسلی را در اسارت نگه داشته‌اند در پی چه چیزی هستند؟ آنان از جان چنین انسانی چه می‌خواهند؟ متأسفانه در جمهوری اسلامی هنوز هیچ نهادی که حتی بر اساس قوانین آزادی‌ستیزانهٔ موجود بخواهد با مردم رویاروی شود وجود ندارد. مسئولین و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی تا کنون نخستین و بزرگ‌ترین عاملین نقض قانون بوده‌اند. نهادهایی که باید دیگران را به رعایت قانون و التزام به قانون در فعالیت سیاسی –اجتماعی دعوت کنند، از سوی مردم ایران به عنوان نقض کنندگان هرگونه تعهد و التزام به قانون شناخته شده‌اند. در این کشور هنوز افراد و نهادهای خودرای هستند که در غالب اوقات در بارهٔ سرنوشت انسانها و گروههای انسانی تصمیم می‌گیرند.

اکنون دولت جدید و شخص آقای رئیس جمهور، به پشتوانهٔ تعهداتی که به مردم اعلام کرده‌اند، مخاطب مستقیم ما هستند. آرزوی ما این است که این بار، برای نخستین بار، راه برخورد قانونی، راه برخورد ضابطه‌مند، راه گفتگوی رسمی و علنی بر پایهٔ حرمت به حقوق سیاسی– اجتماعی شهروندان تدریجاً گشوده شود. برای دولت جدید پایان دادن به عملیات تروریستی دستجات بی‌مسئولیت، پایان دادن به سیطرهٔ مأمورین سرکوب، برقرار کردن حاکمیت قانون، تأمین آزادی و امنیت مردم در زندگی خصوصی و اجتماعی –سیاسی، و رعایت اکید حقوق بشر، وظیفهٔ اصلی و ملاک تعهد آن به مردم است. قبل از هر چیز درِ زندانهای سیاسی را باز کنید و انسانهای زجر دیده را از قید اسارت آزاد سازید. اگر کسی یا گروهی از دید نهادهای مسئول جرمی مرتکب شده است، مطابق موازینی که در جهان متمدن رایج است موضوع جرم را رسماً و علناً اعلام کنید و اجازه بدهید قانون و قانونیت، بر بستر احترام به آزادی و حقوق انسانی، بر احکام ناظر شود. آخر چرا باید کسانی چون فرج سرکوهی محکوم شوند؟ جرم او چیست؟ در کجا و چگونه محاکمه شده و برای چه شکنجه شده است؟ برای چه علی توسلی باید در خفا همچنان زجر ببیند؟ برای چه همچنان کسانی به جرم فعالیت سیاسی اعدام شوند؟ پاسخ دولت جدید به این همه راهزنی‌های سیاسی چیست و چرا این پاسخ اعلام نمی‌شود؟ آیا دولت جدید و آقای رئیس جمهور می‌توانند بپذیرند که همچنان فریاد رنج و درد زندانیان سیاسی موسیقی متن شعارها و وعده‌ها باشد؟ آیا مردم می‌توانند بپذیرند که حتی قطع آزار جسمی و روحی انسانها و جاری کردن قانون در بررسی آنچه جرم نامیده می‌شود هم از عهدهٔ دولتی که ۲۰ میلیون رأی مردم را پشتوانه دارد بر نمی‌آید؟ چه کسانی مانع قانونیت هستند؟ آیا دولت جدید این تعهد را بر عهده ندارد تا راهزنان قانون و امنیت و آزادی را بی‌درنگ به مردم معرفی کند؟ آیا مردمی که صدای انقلاب خود را به گوش شما رسانیده‌اند از شما نمی‌خواهند تا بی‌درنگ صدای اصلاحات خودتان را به گوش آنان برسانید؟

به عنوان یک ایرانی می‌خواهم امیدوار باشم که دولت جدید و آقای رئیس جمهور موجودیت خود را با پایان دادن به این همه راهزنی علیه حقوق حقهٔ مردم ایران اعلام کنند. درهای اسارتگاهها را باز کنید و بگذارید سرکوهی‌ها و توسلی‌ها و همهٔ آنانی که ربوده و اسیر شده‌اند آزادی خود را باز یابند. بگذارید خانواده‌های ایرانی بر زخم عزیزان شکنجه شدهٔ خود مرهم بگذارند و فضای خشونت و سرکوب جای خود را به فضای آزادی و سازندگی بدهد. فضای سیاسی را باز کنید و بگذارید مردم آزادانه حرف خود را بزنند و در تعیین سرنوشت کشور خود مشارکت کنند. حاکمیت قانون، آزادی و حقوق بشر را به اجرا درآورید! این پیام صریح مردم ایران به آقای رئیس جمهور و مسئولین جدید دولت، و به همهٔ رهبران جمهوری اسلامی است. به سود کل جامعهٔ ایرانی است که آقای خاتمی و دولت جدید، با عقب نشاندن شیوه‌های متحجر و سرکوبگرانهٔ رایج، با ایرانیان وارد گفتگو شوند و به پرسشهایی که مطرح می‌شود پاسخ بگویند. مردم منتظر پاسخ هستند!

www.iran-archive.com

اعلان جنگ رفیق‌دوست به بانک‌مرکزی

رفیق‌دوست، رئیس بنیاد مستضعفان جمهوری اسلامی در سمینار مؤسسات مالی و اعتباری غیربانکی که در هفته‌ی اول آبان‌ماه برگزار شد، خواستار صدور مجوز برای تأسیس یک مؤسسه‌ی پولی-اعتباری شد. وی که بنیاد را به عنوان بزرگ‌ترین مؤسسه‌ی اقتصادی ایران و خاورمیانه و هم‌چنین مؤسسه‌ئی نه دولتی و نه خصوصی، که مشمول اصل ۴۴ قانون اساسی هم نیست خواند، بانک مرکزی را تهدید کرده، گفت: «همان‌طوری که توانستیم مجوز تأسیس شرکت هواپیمائی و کشتیرانی را بگیریم، اجازه‌ی تأسیس بانک را هم خواهیم گرفت. این بانک غیردولتی خواهد بود. از بانک مرکزی خواسته‌ایم برای تأسیس چنین مؤسسه‌ئی امکانات و تسهیلات در اختیار ما قرار دهد. ولی بانک مرکزی همکاری نمی‌کند. برای ما می‌ارزد که این کار را انجام دهیم و با مردم شریک شویم(!) ما اهل جنگ هستیم و خسته نمی‌شویم، عقب‌نشینی هم نخواهیم کرد.»

۱۲/۳٪ جمعیت کشور دچار کم‌خونی هستند

معاونت پژوهشی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی اعلام کرد که نتیجه‌ی مطالعات در بین ۳۹ هزار و ۳۳۷ نفر از افراد در سنین دو تا ۶۹ سال نشان می‌دهد که ۱۲/۳ درصد جمعیت کل کشور دچار کم‌خونی است.

این مطالعه از آن‌جا که کودکان ۶ ماهه تا ۲ ساله را مورد بررسی قرار نداده است، دارای نقص جدی است چرا که کم‌خونی فقر آهن، یعنی شایع‌ترین نوع کم‌خونی در میان دو گروه عمده یعنی زنان و کودکان ۶ ماه تا ۲ سال شایع‌ترین نوع می‌باشد. در نتیجه آمار واقعی درصد جمعیت کم خون در کشورمان قطعاً بیشتر از ۱۲/۳ درصد می‌باشد که به مراتب از آمار مشابه کشورهای پیشرفته که در آنها به طور متوسط ۱ تا ۲ درصد جمعیت (عمدتاً زنان) دچار کم‌خونی هستند، بالاتر می‌باشد. تفاوت فاحش میزان مبتلایان به کم خونی در کشور ما نسبت به کشورهای پیشرفته در درجه‌ی اول ناشی از سوءتغذیه‌ی کودکان و زایمان متعدد و با فاصله‌ی کوتاه زنان و عدم مراجعه‌ی کافی زنان به مراکز بهداشتی می‌باشد.

افزایش زیان در صنعت فرش

بر اساس آمار موجود صنعت فرش کشور در بحران بسیار شدیدی به‌سر می‌برد و فرش ایران به‌علت سیاست‌های نادرست مسئولان اقتصادی کشور به‌طور مداوم بازارهای خود را در خارج از کشور از دست می‌دهد. از این‌رو قیمت فرش در داخل کشور نسبت به ۲ سال گذشته بیش از ۵۰ درصد کاهش یافته است و این در حالی است که بهای ابزار و مواد اولیه‌ی مورد نیاز قالی‌بافان ۲ برابر شده است. این امر تداوم کار را برای بسیاری از قالی‌بافان کشور تقریباً ناممکن کرده است.

براساس آمار رسمی حدود یک میلیون و ۸۰۰ هزار بافنده‌ی مستقل فرش دست‌باف در کشور وجود دارد. اما در واقع آمار واقعی بافندگان فرش به‌مراتب بیش‌تر است زیرا صاحبان کارگاه‌ها برای عدم پرداخت حق بیمه و مزایای دیگر، کارگران خود را استخدام رسمی نمی‌نمایند.

صدور مجوز دائمی برای چاپ کتاب

احمد مسجد جامعی معاون امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دو هفته‌ی پیش اعلام داشت که در چهارچوب قوانین موجود، صدور مجوز دائمی برای چاپ کتاب در نوبت‌های مختلف امکان‌پذیر است و آئین‌نامه‌ئی در دست تهیه است که کتاب‌های منتشر شده با یک بار مجوز چاپ، در صورت داشتن همان شرایط زمان صدور مجوز اولیه، بتوانند تجدید چاپ شوند.

اجرای این مصوبات می‌تواند برای ناشران و نویسندگان کشور تسهیلات معینی به همراه آورد.

در سال‌های اخیر مکرراً دیده می‌شد که ناشران برای تجدید چاپ کتاب‌هایی که قبلاً اجازه‌ی انتشار یافته و چه بسا که بارها چاپ گردیده بودند با مشکل عدم دریافت مجوز مواجه می‌شدند.

افزایش تخلفات اداری و آمار رسمی

بررسی و مقایسه‌ی تخلفات اداری که رسماً اعلام و ثبت شده‌اند، نشان می‌دهد که رقم تخلفات در طی ۱۳۶۶ الی ۱۳۷۵ از ۵۱۴۱ مورد به ۲۱۷۷۰ مورد یعنی ۴ برابر افزایش یافته است. مطالعات در این زمینه نشان می‌دهد که میان نرخ تورم در جامعه و تخلفات اداری رابطه‌ی مستقیم وجود دارد و تخلفات وزارت‌خانه‌ها و دستگاه‌هایی که دارای مراجعه‌ی حضوری مردم هستند، نسبت به سایر دستگاه‌ها، از میانگین کل تخلفات کشور بالاتر هستند. میزان تخلفات در استان‌های محروم کشور هم از میانگین کل بالاتر بوده است. طبق این آمار تخلفات خانم‌های کارمند نیز در طی سال‌های مذکور افزایش یافته است و رقم تخلفات در میان افراد بی‌سواد یا کم سواد نسبت به سایرین بالاتر از میانگین کل بوده است.

از جمله عوامل مؤثر دیگر در میزان تخلفات اداری از وضعیت اقتصادی، مدیریت مؤثر، آموزش و سطح تحصیل کارمندان نام برده شده است.

تخریب روزافزون جنگل‌ها

خانم دکتر ابتکار معاون رئیس جمهوری اسلامی و رئیس سازمان حفاظت محیط‌زیست در سفر دوهفته‌ی پیش خود به استان گیلان اظهار داشت: «روند روزافزون تخریب جنگل‌های کشور به مرحله‌ی نگران کننده‌ئی رسیده است، و آمار و بررسی‌های کارشناسی نشان می‌دهد که روند بازپروری جنگل‌های کشور در مقابل تخریب آنها بسیار ناچیز است.»

وی افزود: «سازمان محیط‌زیست طرح شناسایی ده درصد جنگل‌های بکر گیلان و مازندران و آذربایجان شرقی را جهت حفاظت از گونه‌های نباتی و جانوری در دست انجام دارد.»

خانم ابتکار مهم‌ترین معضل زیست‌محیطی استان گیلان را دفع فاضلاب‌های صنعتی و خانگی به رودخانه‌ها، جمع‌آوری غیراصولی زباله و استفاده‌ی بیشتر از حد نیاز سموم و کودهای شیمیایی ذکر کرد و خاطر نشان ساخت که دولت برای اجرای پروژه‌های زیست‌محیطی ۱۵۰ میلیارد ریال کسر اعتبار دارد.

مبتلایان به بیماری قند در ایران

در شرایط کنونی در جهان ۱۲۰میلیون نفر و در ایران باتوجه به مسائل و مشکلات اقتصادی و بهداشتی بیش از دو میلیون‌نفر یعنی بیش از چهار درصد از جمعیت به بیماری دیابت مبتلا هستند، ۵۰ درصد از بیماران مبتلا به دیابت، از بیماری خود اطلاع ندارند. تغذیه نامناسب، کم‌تحرکی و بروز ضربه‌های عصبی غیرمنتظره از عوامل بروز دیابت می‌باشد، بیماری دیابت در اثر کاهش انسولین و یا عمل نکردن انسولین بدن که وظیفه‌ی تنظیم قند خون را دارد، به‌وجود می‌آید و بی‌توجهی به بروز دیابت می‌تواند به شیوع بیماری‌های قلبی، کلیوی، عصبی، نابینایی و قطع عضو منجر گردد.

کمبود انسولین در کشور یکی از مهم‌ترین معضلات سیستم درمانی می‌باشد و بیماران دیابتی در تهیه‌ی این داروی حیاتی با مشکلات جدی مواجه می‌باشند.

۱۰ نشریه‌ی جدید مجوز انتشار گرفتند

هیئت نظارت بر مطبوعات با انتشار ۱۰ نشریه‌ی جدید شامل چهار مادنامه، چهار هفته‌نامه و دو فصل‌نامه موافقت کرد. نشریات فوق که عمدتاً اقتصادی هستند، از جمله مادنامه‌های گل و گیاه (به صاحب امتیازی سید علی سنجری) و یا چاپ و بسته‌بندی (به صاحب‌امتیازی مسعود شهابی‌پور) اجازه‌ی انتشار در سطح کشور دریافت کرده‌اند و بخشی دیگر مانند هفته‌نامه‌های هراز (به صاحب امتیازی مصطفا مجد) فقط در محدوده‌ی یک استان (در این مورد مازندران) منتشر خواهند شد. با احتساب ۱۰ مجوز جدید، تعداد نشریات دارای مجوز کشور به ۹۷۵ مورد افزایش یافت و بر این اساس در حال حاضر ۲۳۹۰ فصل‌نامه، ۲۸۸ مادنامه و ۲۲۵ هفته‌نامه دارای مجوز لازم برای انتشار هستند.

اگر ایران به جام جهانی راه یابد

ملی‌پوشان فوتبال ما اگر بخواهند به این دور از مسابقات جام جهانی راه یابند، باید از سد استرالیا بگذرند. اگر آن‌ها در دو بازی رفت و برگشت در برابر استرالیا نیز به زانو درآیند، دیگر هیچ راهی برای ورود به جام ندارند. اگر تیم ایران بتواند استرالیا را ببرد، آخرین تیمی خواهد بود که به فرانسه راه می‌یابد و اگر ببازد، آخرین تیمی است که حذف خواهد شد.

از آدینه ۲ آبان (۲۴ اکتبر) به بعد کار ایران دشوار شد. در این روز بود که ایران در ریاض با تک گل دقایق پایانی به عربستان باخت. همه بر این پندار بودند که تیم ایران با پیروزی بر دو رقیب دیگر بی‌گمان به جام جهانی راه خواهد یافت. اما وقتی یک هفته پس از آن فوتبالیست‌های ما در یک بازی بی‌گل تنها به یک امتیاز رضایت دادند، دل‌های ایرانیان به لرزه افتاد. در این میان چینی‌ها به یاری ما آمدند و روز پنج‌شنبه ۱۵ آبان (۶ نوامبر) عربستان را در ریاض با نتیجهٔ یک بر یک متوقف کردند. با این روی‌داد در پایان روز هفتم مسابقات گروه، بار دیگر بخت راه‌یابی به جام در دست یاران ما قرار گرفت. آنان برای آخرین دیدار خود در روز آدینه ۱۶ آبان (۷ نوامبر) با این امید به دوحه رفتند که بتوانند با شکست قطر، آسوده خاطر تدارک سفر به فرانسه را ببینند. اما امید ملی‌پوشان ایرانی بی‌پایه بود. ایران در یک بازی ضعیف از سوی خود، یک گل در نیمهٔ نخست و یک گل در نیمهٔ دوم خورد. در نیمهٔ دوم کریم باقری، مهرهٔ کارساز از بازی اخراج شد و ایران ده نفره بازی را پی گرفت. در این شرایط هم بود که ایران گل دوم را در دروازهٔ خود کاشته دید.

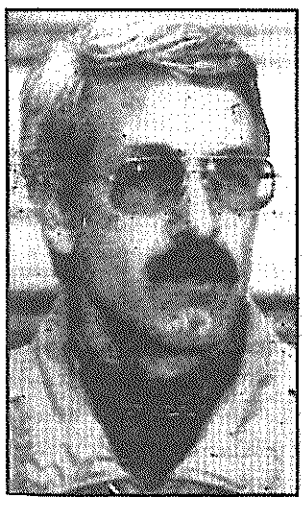

بیژن ذوالفقارنسب مربی جدید تیم ملی فوتبال ایران

پس از باخت به قطر مردم از آن می‌گفتند که جریحه‌دار شده‌اند. علی دایی، مهاجم ملی‌پوش ایران پس از شکست ایران در برابر قطر گفت همهٔ مربیان دست تیم ما را خوانده بودند. دائی با تاکید بر عدم هماهنگی تیم ایران که دو سال است ترکیبی یکنواخت دارد و افت تیم دور برگشت بازی‌های مقدماتی جام جهانی گفت این به نحوهٔ تمرین تیم برمی‌گردد. او گفت تیم ما برای حریف نقشه نداشت. وی افزود من چهار ماه پیش از نظر فنی یک اشکال کوچک از تیم گرفتم، همه از من ایراد گرفتند و هیچ‌کس از من دفاع نکرد. فقط مردم از من دفاع کردند.

بدین ترتیب باز گوی سرنوشت ایران زیر پاهای عربستان سعودی و قطر افتاد که چهارشنبه ۲۱ آبان (۱۲ نوامبر) در دوحه آخرین بازی گروه را انجام می‌دادند. تنها در صورت تساوی دو تیم عربی ایران سر گروه می‌ماند. در این حالت عربستان در گروه دوم می‌شد. هر یک از دو تیم برای به دست آوردن سرگروهی می‌بایستی رقیب را شکست دهد. در بازی سرنوشت عربستان قطر را با یک گل شکست داد و به جام جهانی راه یافت. اینک ایران که تا روز آخر نیز شانس اول شدن در گروه را داشت، می‌بایست روز یک‌شنبه ۲۵ آبان‌ماه (۱۶ نوامبر) در مالزی به رویارویی ژاپن، تیم دوم گروه دوم مقدماتی جام جهانی در آسیامی‌رفت و رفت.

تیم ملی فوتبال ایران در شرایطی دگرگون به دیدار با ژاپن می‌رفت. پس از شکست دو بر هیچ از قطر و در پی فشارهای همه‌جانبهٔ مردم و فوتبالیست‌ها و هراس حکومتیان از تبدیل این روی‌داد به حادثه‌ای خطرناک برای آنان، محمد مایلی کهن، مربی ناشایستهٔ تیم ایران برکنار شد.

پس از این برکناری دکتر بیژن ذوالفقارنسب مربی تیم شد. به گفتهٔ ذوالفقارنسب وی تنها در پی پافشاری فدراسیون فوتبال و نیز دوستانش این کار را پذیرفت و ولی‌الله صالح‌نیا را نیز با خود به تیم بازگرداند. وی‌یرا، مربی برزیلی که در واقع برای مربی‌گری تیم امید به تهران آمده بود، پس از یک هفته حضور در ایران، به عنوان سر مربی تیم ایران برگزیده شد. ذولفقارنسب، صالح‌نیا و وی‌یرا در گفتگوهایی جداگانه به خبرنگاران گفتند که قادر به یک معجزه در برابر ژاپن نیستند و فرصت باقی‌مانده برای پیروزی بر ژاپن بسیار اندک است.

ذوالفقارنسب پس از گزینش برای مربی‌گری تیم ملی گفت ای کاش اگر قرار بود من خدمت‌گزار تیم ملی باشم، لااقل چند ماه پیش‌تر به این افتخار نائل می‌شدم. او گفت از قول من بنویسید تیم ملی افت زیادی داشته و این شرایطی مناسب برای وضعیت فعلی نیست. ولی‌الله صالح‌نیا گفت

ادامه در صفحه ۳

خبرهای کوتاه

امضای معاهده منع سلاح‌های شیمیایی

سرانجام پس از سال‌ها تأخیر و مقاومت، کارگزاران رژیم پذیرفتند که ایران به عضویت کنوانسیون منع سلاح‌های شمیایی درآید. مجید روانچی سفیر رژیم در سازمان ملل متحد اعلامیه‌ئی شامل ۷ بند که مواضع جمهوری اسلامی را در قبال این معاهده بازگو می‌کند، ضمیمه‌ی سند مزبور نمود.

در این اعلامیه ادعا شده است که جمهوری اسلامی از ابتدا به طور مداوم در تلاش بین‌المللی برای امحای این سلاح‌ها و جلوگیری از تولید آنها پیشتاز(!) بوده است.

فروش تجهیزات اتمی اتریش به رژیم

به گزارش نشریه‌ی آلمانی اشترن، یک شرکت اتریشی به نام ای.دی.پی.سی. قطعاتی را که گفته می‌شود متعلق به نیروگاه اتمی تسونتن‌دورف (از جمله نیروگاه‌های اتمی قدیمی نسل دوم) است، از طریق روسیه به جمهوری اسلامی فروخته است.

متعاقب انتشار این خبر سرویس امنیتی آلمان (BND) هشدار داده است که امکان دارد حکومت جمهوری اسلامی از این وسایل در جهت ساخت سلاح‌های اتمی استفاده کند.

ادامه‌ی ورزش به‌جای خدمت سربازی

مجلس شورای اسلامی هفته‌ی گذشته کلیات طرحی به‌نام سرباز قهرمان را تصویب کرد. به این ترتیب، اعضای تیم‌های ملی در رشته‌های مختلف ورزشی، دوران سربازی خود را در سازمان تربیت‌بدنی خواهند گذراند. در این طرح پیش‌بینی شده است که دوره‌ی سربازی ورزشکاران عضو تیم‌های‌ملی پس از موافقت ستاد کل نیروهای مسلح در سازمان تربیت بدنی و تیم‌های ملی سپری شود.

مطابق این طرح کسانی که از تیم‌های ملی کنار گذارده می‌شوند بقیه دوران خدمت خود را باید در نیروهای مسلح سپری کنند.

ماهواره و تخدیر افکار جوانان!

محمود عسکری آزاد نمایندی جمهوری اسلامی در اجلاس وزیران کمیسیون اجتماعی و اقتصادی آسیا-اقیانوس آرام (اسکاپ) اظهار داشت که «نه‌تنها ماهواره‌های برون‌منطقه‌ئی، که برنامه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ئی در حوزه‌ی آسیا و اقیانوس آرام هم افکار جوانان و نوجوانان را تخدیر می‌کنند و جوانان در منطقه‌ی آسیا و اقیانوس آرام در معرض یورش‌های فرهنگ منحط غرب قرار دارند.»

راه‌اندازی مجدد بندر آبادان

هدایت‌الله مهدوی رئیس بندر و کشتیرانی آبادان اعلام کرد: بازسازی تأسیسات و اسکله‌های این بندر که در طول جنگ ایران و عراق خسارات زیادی دیده بود، پایان یافت.

این بندر دارای پنج اسکله و انبارهای روباز و توقف‌گاه خودرو به مساحت ۳۲ هزار متر مربع است. در حال حاضر اسکله‌های این بندر آمادگی پهلو گرفتن کشتی‌هایی با ظرفیت ۲ هزار و ۵۰۰ تن را دارند.

منابع آب آشامیدنی تهدید می‌شوند

منوچهری معاون وزارت نیروی جمهوری اسلامی در سمیناری که هفته‌ی گذشته به منظور حفاظت از منابع آب آشامیدنی تشکیل شده بود اعلام کرد که «رشد سریع جمعیت شهرها و گسترش محدوده‌ی شهرها به‌طور روزافزونی کیفیت و کمیت منابع آبی را تحت تأثیر منفی جدی قرار داده (است) و آینده‌ی تأمین آب شهرها را با شرایط ناپایدار و نامطمئن روبرو می‌سازد.»

اجازه ثبت نمایندگی شرکت‌های خارجی

مجلس شورای اسلامی در یکی از جلسات علنی هفته‌ی گذشته‌ی خود، لایحه‌ی اجازه‌ی ثبت نمایندگی شرکت‌های خارجی را در شور دوم به تصویب رساند. براساس این مصوبه شرکت های خارجی که در کشور محل ثبت خود شرکت قانونی شناخته می‌شوند، مشروط به عمل متقابل از سوی کشور متبوع، می‌توانند در زمینه‌هایی که توسط دولت جمهوری اسلامی تعیین می‌شود، به ثبت نمایندگی خود اقدام کنند.

آیین‌نامه اجرایی این قانون قرار است متعاقباً به تصویب هیئت وزیران جمهوری اسلامی برسد.

بدهکاری ایران به راه آهن روسیه

بوگدانویچ معاون وزیر راه آهن روسیه اعلام کرد: راه آهن روسیه در مجموع ۴۰۰ میلیون دلار از بابت خدمات حمل بار طلبکار است که دولت ایران با ۱۴۰ میلیون دلار بدهی، بزرگ‌ترین بدهکار به روسیه از بابت خدمات حمل کالا از طریق راه آهن به‌شمار می‌رود.

در میان کشورهای بدهکار به روسیه پس از ایران، کره شمالی، اوکراین، جمهوری آذربایجان و جمهوری‌های آسیای مرکزی قرار دارند.

کاهش شدید ظرفیت چرای مراتع ایران

حمید کلانتری رئیس سازمان جنگل‌ها و مراتع ایران هفته‌ی گذشته اعلام کرد که مراتع کشور تنها ظرفیت چرای حداکثر ۲۵ میلیون واحد دامی را دارند و اکنون از ۱۱۰ میلیون واحد دامی موجود در ایران، ۷۰ میلیون واحد دامی از مراتع استفاده می‌کنند.

وی وسعت مراتع کشور را ۹۰ میلیون هکتار ذکر کرد که ۱۶ میلیون هکتار آن درجه یک، ۱۵ میلیون هکتار متوسط، ۵۰ میلیون هکتار بین متوسط و فقیر بوده و نه میلیون هکتار دیگر به بیابان تبدیل شده است. بنا به گفته‌ی وی، ظرفیت سالانه‌ی مراتع کشور ۲۱ میلیون و ۴۰۰ هزار تن علوفه‌ی خشک است که تنها ۵۰ درصد از این ظرفیت قابل استفاده است.

www.iran-archive.com

گزارشی از برگزاری کنفرانس کار کودکان در نروژ

در شماره‌ی پیشین نشریه، فرازهایی از اسناد ارائه شده به کنفرانس بین‌المللی کار کودکان را که دوهفته پیش در اسلو برگزار شد، به اطلاعتان رساندیم. با پایان یافتن کار این کنفرانس، همکار ما صادق کارگر که جریان کار آن را از نزدیک تعقیب کرده است، گزارش زیر را تهیه نموده است که در زیر به خوانندگان نشریه‌ی کار ارائه می‌گردد.

کنفرانس ویژه‌ی بررسی کار کودکان در جهان با همکاری وزارت امور خارجه‌ی نروژ، سازمان یونیسف و سازمان بین‌المللی کار دو هفته‌ی پیش در شهر اسلو پایتخت نروژ، با هدف یافتن راه‌هایی برای پایان دادن به کار کودکان در جهان برگزار گردید. در این کنفرانس ۳۵۰ نفر نماینده از ۴۹ کشور جهان شرکت داشتند. دولت‌های ۴۱ کشور به این کنفرانس نماینده اعزام کرده بودند. این کنفرانس با قطعنامه‌ئی که به‌وسیله‌ی شرکت‌کنندگان در آن تهیه و تصویب شده بود پس از ۴ روز به کار خود پایان داد. در قطعنامه‌ی پایانی روی سه موضوع بیش از موضوعات دیگر تأکید شده است که عبارت‌اند از: فرستادن کودکان به مدرسه به‌جای کار، بسیج نیرو برای مبارزه با کار کودکان، تصویب قوانین و مقررات در سطح ملی و بین‌المللی.

در طی ۴ روز کنفرانس از میان بحث‌ها و اظهار نظراتی که صورت می‌گرفت مشخص گردید که در مورد چگونگی مقابله با این پدیده نظرات گوناگون و حتا متضاد وجود دارد. این کنفرانس متأسفانه همچون کنفرانس‌های مشابه خود که هر از چندی و به بهانه‌ئی در جاهای مختلف جهان تشکیل می‌گردد، نتیجه‌ی چندانی در برنداشت. تنها حاصل و دست‌آورد این کنفرانس (اگر بتوان آن‌را دست‌آورد خواند) افشای برخی از علل وجودی این پدیده بود.

سابقه‌ی تاریخی به‌کارگماری و استثمار کودکان

به‌کارگیری و استثمار کودکان در جهان پدیده‌ی تازه‌ئی نیست. این پدیده که سابقه‌ی تاریخی آن به دوران نظام‌های اقتصادی ـ اجتماعی پیش از سرمایه‌داری می‌رسد، پدیده‌ئی است که از ابتدای پیدایش نظام سرمایه‌داری نیز تاکنون این نظام را همراهی کرده است. حتا در دوران حیات مارکس این معضل اجتماعی آن‌چنان شایع و رایج بوده که مارکس در قسمتی از اثر جاودان و ارزنده‌ی خود سرمایه به آن پرداخته است.

امروزه با گذشت بیش از یک قرن که از انتشار کتاب سرمایه می‌گذرد تنها تغییری که در رابطه با این پدیده‌ی غیرانسانی رخ داده جابجایی و انتقال این پدیده از اروپا و کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به کشورهایی است که اصطلاحاً آن‌ها را جهان سوم نام نهاده‌اند. در دوران ما یعنی در دوران اوج و پیشرفت سرمایه‌داری از یک‌سو پوسیدگی آن از سوی دیگر نوشته‌ی مارکس در این رابطه از همان اهمیت، اعتبار و راستی برخوردار است که در دوران او برخوردار بود و کافی‌است که ما برای درک این مطلب تنها نام مکان‌ها را در نوشته‌ی مارکس عوض کنیم. مثلاً به‌جای نام انگلستان که در زمان مارکس این پدیده در آن‌جا به‌شدت رواج داشت و سوژه‌ی بررسی مارکس بود نام هند و به‌جای نام منچستر نام مدرس را قرار دهیم. آری براستی وضعیت همان خواهد شد که در دوران مارکس بود و راه نیز همان که مارکس و دیگر رهبران مارکسیست نشان دادند.

با مشاهده‌ی چنین واقعیت‌هاییست که ما هم‌چنان خود را مارکسیست‌های مُحق می‌خوانیم.

حقوق بشر و جنبه‌های مختلف آن

هم‌زمان با برگزاری کنفرانس اسلو کنفرانس سران آمریکا و چین نیز جریان داشت. یک وجه مشترک بین رسانه‌های گروهی و سازمان‌ها و مقامات کشورهای غربی آن بود که آنان سفر رهبر چین به آمریکا را مستمسکی برای انتقاد از چین در زمینه‌ی حقوق بشر قرار دادند و از عوامل اصلی نقض‌کننده‌ی حقوق بشر سخنی بمیان نیاوردند، زیرا که *نقض‌کنندگان اصلی حقوق بشر*، یاران و دوستان دور و نزدیک سرمایه‌داری جهان می‌باشند. اگر واقعاً قرار است که ملاک رعایت حقوق بشر منشور جهانی حقوق بشر باشد، و اگر قرار است که این منشور آنطوری که هست محترم شمرده شود پس می‌بایستی که هردو جنبه‌ی حقوق انسانی مندرج در منشور یعنی هم حقوق اجتماعی و عقیدتی و هم حقوق اقتصادی و زیستی ملاک ارزیابی‌ها قرار گیرد. امروزه در بزرگترین دموکراسی سرمایه‌داری جهان کشور هند، علاوه بر مرگ و میر بالای کودکان ۶۰ میلیون کودک نیز در شرایطی بسیار غیرانسانی، دشوار و محروم از حقوق انسانی خود به کار مشغول‌اند. راستی اگر روزی ملاقاتی بین رهبران هند و آمریکا صورت گیرد آیا مسئله‌ئی به نام حقوق بشر نیز جزو دستور کار ملاقات آنها خواهد بود؟ و آیا رسانه‌های گروهی نیز به این مطلب خواهند پرداخت یا خیر؟

به‌کارگماری و استثمار کودکان در ایران هم سابقه‌ئی کم و بیش طولانی و هم‌چنین حکایتی کم و بیش مشابه با سایر مکان‌هایی دیگر در دنیا دارد. این پدیده‌ی شوم نه تنها تاکنون به حیات خود ادامه داده، بلکه روز به روز در اثر سیاست‌های رژیم ولایت فقیه توسعه نیز یافته است. من که خود به‌علت مشکلات مالی خانواده‌ام مجبور شدم در سن ۱۴ سالگی مدرسه و بازی را رها کرده و هم‌چون صدها هزار نفر و چه‌بسا میلیون‌ها نفر از افرادی چون من رسماً بعنوان کارگر وارد بازار کار شوم، از نزدیک و به‌خوبی با جنبه‌های مختلف و تأثیرات مخرب این پدیده بر روی کودکان و نوجوانان کارگر آشنایی دارم. خوب به‌خاطر دارم که حتا در دورانی که در اثر سرازیر شدن دلارهای نفتی رونق کاذب اقتصادی در کشور حاکم بود، از تعداد کودکان و نوجوانانی که برخلاف میل خود و از روی فقر و نیاز به بازار کار وارد شده بودند به‌حد چشم‌گیری کاسته نشد. حتا در اوج رونق، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مملو از کودکان کارگر بود. چنان‌چه به‌خوبی پیدا و آشکار است نه در طول حیات کودتایی ـ دیکتاتوری رژیم وابسته‌ی شاه و نه در دوران تسلط رژیم ارتجاعی ولایت فقیه هیچ‌یک از دولت‌مردان و صاحبان قدرت و سرمایه نه تنها داوطلبانه حاضر نگشتند که در صدد حل و یا حداقل کاهش مصیبت‌های ناشی از این معضل اجتماعی برآیند، بلکه با توسل به شیوه‌های خشن احزاب و سازمان‌های سیاسی و سندیکایی را که با این معضل به ستیز و مقابله برخاسته بودند، سرکوب می‌کردند. بنابراین اگر در طی ده‌ها سال اندکی بهبودی در این جهت رخ داده نه از روی الطاف این دولت‌مردان، بل‌که در نتیجه‌ی مبارزات کارگران، احزاب و سازمان‌های سیاسی و سندیکایی مترقی بوده است.

نظرات شرکت‌کنندگان و ناظران کنفرانس ویژه‌ی کار کودکان درباره‌ی علل وجودی این پدیده

در یکی از بندهای دستور کار کنفرانس که به آن اولویت داده شده بود آمده بود که آموزش و ممنوعیت کار کودکان، آلترناتیو وضعیت موجود است. نماینده‌ی سازمان نجات کودکان مخالف ممنوع کردن کار کودکان در شرایط کنونی بود. او هم‌چنین معتقد بود که علت وجودی این پدیده فقر و نیاز کودکان در جهان است و نتیجه می‌گرفت که باید برای فقرزدایی چاره‌ئی اندیشید. او هم‌چنین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را به این دلیل که به کشورهای جهان سوم و فقیر برای کاهش هزینه‌های اجتماعی‌شان فشار وارد می‌آوردند، مورد انتقاد قرار داد و تلویحاً این دو مؤسسه‌ی مالی جهانی را عامل تشدید کار کودکان معرفی کرد.

دبیر روابط خارجی اتحادیه‌ی کارگری سراسری نروژ (LO) از دستور کار کنفرانس حمایت کرده، گفت قبل از هر اقدام دیگری باید ابتدا و به‌فوریت کار کودکان را ممنوع و آن‌ها را روانه‌ی مدارس کرد. هنگامی‌که از او سؤال شد با توجه به کمبود مدرسه و تأمین نبودن کودکان در کشورهای فقیر چگونه می‌توان این‌کار را انجام داد او معتقد بود که با صرف مبلغ ۲۰٪ از کمک کشورهای کمک‌کننده و ثروتمند به کشورهای کمک‌گیرنده‌ی فقیر در جهت توسعه‌ی اجتماعی و مدارس می‌توان این مشکل را حل کرد. او هم‌چنین کشورهای جهان سوم را به‌خاطر اختصاص مبالغ هنگفت بودجه‌ی نظامی مورد انتقاد قرار داد.

یکی از نمایندگان حزب چپ در پارلمان نروژ کشورها و تعدادی از سازمان‌های غربی را به ریاکاری در رابطه با مسئله‌ی کودکان و کشورهای فقیر جهان متهم کرد و از آنها و هم‌چنین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به‌شدت انتقاد نمود. او نیز فقر و نیاز را علت اصلی کار کودکان معرفی کرد و معتقد بود که باید برای مقابله با این پدیده تشکل‌ها و جنبش‌های صنفی و اجتماعی در کشورهای فقیر را تقویت و حمایت کرد. رهبر جبهه‌ی چپ‌های رادیکال ضمن تأیید اظهارات نماینده‌ی چپ، اتحادیه‌های بین‌المللی سرمایه‌داری هم‌چون بازار مشترک اروپا و سازمان تجارت جهانی را به‌خاطر توسعه‌ی اقتصاد بازار به کشورهای فقیر و لیبرالیزه کردن و جهانی کردن ایده‌ی تجارت آزاد جهانی به‌عنوان عوامل تشدید کننده‌ی کار کودکان محکوم کرد.

نماینده‌ی سازمان بین‌المللی کار (ILO) اعتقاد داشت که بهبود شرایط کار برای کودکان کارگر بدان جهت که محیط‌های کار را برای کودکان دلپذیرتر می‌کند کار درستی نیست زیرا که از تمایل کودکان برای رفتن به مدرسه می‌کاهد. اما در شرایط کنونی باید شرایط کاری و زیستی آنهایی را که در بدترین شرایط کار می‌کنند، بهبود بخشید. او هم‌چنین معتقد بود که در حال حاضر باید یک قرارداد جهانی برای ممنوعیت کار کودکان تهیه و تصویب شود و پس از آن به مسئله‌ی فقر پرداخته شود.

نماینده‌ی یکی از اتحادیه‌های هند معتقد بود که ابتدا باید کار کودکان ممنوع شود سپس به‌فکر راه حل‌های دیگر رفت. او گفت که دولت هند تنها ۱٪ از تولید ناخالص ملی خود را صرف آموزش ابتدایی می‌کند. در هند کلاً ۳٪ تولید ناخالص ملی صرف بخش آموزش می‌شود و افزود که در سال ۱۹۴۷ میلادی در هند ۱۰ میلیون بیکار وجود داشت و در کنار آن ۱۰ میلیون کودک نیز مشغول به‌کار بودند. امروز در کنار ۶۰ میلیون بیکار در هند ۶۰ میلیون کودک نیز به‌کار مشغولند و نتیجه گرفت که به‌کارگیری یک کودک مساوی است با بیکاری یک بزرگسال و در پایان از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بخاطر نقش آنها در این رابطه انتقاد نمود.

کودکانی که موافق کار کردن بودند

دسته‌ئی از نمایندگان کودکان بیکاری که از نقاط مختلف موفق به حضور در کنفرانس شده بودند می‌گفتند که در حال حاضر هیچ امکان دیگری برای تأمین معاش به‌جز فروش نیروی کارشان ندارند و معتقد بودند مادامی که وضع به همین شکل است آنها مجبورند که هم‌چنان کار کنند و ضمناً هم‌چنان خواهند کوشید تا سهم کنونی خود در بازار کار را حفظ کنند.

در طی روزهایی که کنفرانس ادامه داشت گزارش و مطالب مختلفی در رابطه با مسئله‌ی کار کودکان، از رسانه‌های همگانی نروژ پخش و منتشر می‌شد. از میان گزارش‌هایی که من فرصت کردم ببینم و بشنوم دو گزارش وجود داشت که بسیار تکان‌دهنده بود. یک گزارش مربوط به یک گور دسته‌جمعی مربوط به کودکان کارگر در برزیل بود که به‌هنگام فرار از محل کار زندان مانند خود بدست نگهبانان کشته شده بودند. دومی مربوط به یک محل کار مخفی (اردوگاه کار داوطلبانه‌ی سرمایه!) در تایلند بود. بطوری که گزارش‌گر رادیو می‌گفت تعدادی کودک را مدت‌ها در محلی بدون تماس با بیرون و حتا نور خورشید برای کار مداوم نگاه داشته بودند و پس از مدت‌ها در زمانی که پلیس محل کار آن‌ها را یافت، این کودکان نگون‌بخت دوباره موفق به‌دیدن آفتاب شدند. بنا بر گزارش یادشده، این کودکان به‌علت ماندن و حرکت نکردن طولانی در محل کار و سستی شدید استخوان‌هایشان که ناشی از کمبود ویتامین D در اثر محرومیت از آفتاب بود، قادر به حمل پیکرشان بر روی پاها نبودند.

زود است که «شازده رود» خاطره شود!

دردمندی هستم پردرد از زخم‌های وارده بر طبیعت زیبای شمال کشور و شهر بابلسر از ستمی که بر رودخانه‌ی عزیز من وارد آمده است سخن می‌گویم. شازده رود در بابلسر، رود دوران جوانی من هنگامی که در کنار تو می‌نشینم و پیکر پیر و فرتوت تو را نظاره می‌کنم، دژ ماتم پیری زودهنگام و به یغما رفته‌ات می‌گریم. چند صباحی از اوج شکوفایی تو نمی‌گذرد افسوس که انسان غافل و بی‌خبر ضربات هولناکی بر پیکر زیبای تو وارد کرد و توان زندگی را از تو گرفت. خیلی زود است که تو خاطره شوی و از میان بروی و به یاد آب گوارا، کناره‌های زیبا و سرسبز، ماهیان سوف، آزاد، سفید، کپور و بسیاری دیگر از ماهیان زیبایت و خودت به ماتم بنشینم. با تو چه کردند که چنین زود هنگام پژمرده شده‌ئی؟ از آب گوارایت فقط مردابی متعفن، از کناره‌های زیبایت محلی برای تجمع زباله و حیوانات موذی و خودت در حال مرگ! من با تو در تمامی این ایام بودم هر هفته جمعه و با تو مرگ تدریجی‌ات را به نظاره نشستم. مانند تو از این تاراج رنج می‌برم. آب گوارایت را با قساوت تمام از ریشه‌ی حیاتت بیرون می‌ریزند و به جای آن چه هدیه‌ی نابرابری فاضلاب، کناره‌هایت تبدیل به شالیزار یا محلی برای جمع‌آوری زباله شده است، از ماهیان زیبایت فقط زالو، لاک‌پشت، مار، قورباغه و شاید تعدادی ماهی محکوم به مرگ مانده باشد که در جان نیمه زنده‌ات چنگ انداخته‌اند. این همه ظلم بر یک مخلوق زیبا که به جز ایثار زیبایی چیز دیگری نمی‌داند، روا نیست. آیا این طبیعت بکر و ناب به‌جز امانتی زیبا از طرف خالق زیبا و زیباپسند به نسل‌های مختلف انسانی نیست؟ آیا زود نیست که شازده‌رود خاطره شود؟ آیا این گناهی بزرگ نیست که با امانت خدا چنین به بی‌رحمی رفتار کنیم و بعد از گذشت اندک زمانی به فرزندان خود از خاطره حرف بزنیم.

از نامه‌ی یکی از خوانندگان به روزنامه‌ی همشهری

خبرهای علمی

به امید دیدار، بهرام

در روز ۴ نوامبر ۱۹۹۷، یعنی ۴ ماه بعد از فرود رهیاب روی کره‌ی بهرام (مریخ) دانشمندان بطور رسمی پایان کار این پروژه را اعلام کردند. محققان این پروژه ابتدا انتظار داشتند که رهیاب به مدت ۳۰ روز و خودروی آن به مدت یک هفته اطلاعات و تصاویر مربوط به مریخ را به زمین ارسال کند، اما در عمل دستگاه‌ها بهتر از حد انتظار کار کردند و آخرین پیام رهیاب در ۷ اکتبر مخابره شد و پس از آن سکوت ایجاد شد. دانشمندان معتقدند که این سکوت به علت تمام شدن باطری‌های رهیاب است. با این حال از مدتی پیش اختلالاتی در کار این «بهرام‌نورد» پدید آمده بود. برای مثال ده روز پیش از کار افتادن قطعی، ساعت این سفینه دوچار اختلالاتی شد و رهیاب شروع به انجام کارهایی کرده است که قرار بود چند روز پس از آن به انجام برساند. ظاهراً این اختلال از آن ناشی شده است که فرستنده یک روز کار نکرده و نتوانسته است گرمای لازم برای تاب آوردن در یک شب مریخ که سرمای آن ۵۰- درجه‌ی سانتی‌گراد می‌رسد ذخیره نماید و به احتمال زیاد سرما باعث از بین رفتن سخت‌افزارهای آن شده است. پس از دریافت آخرین سیگنال کارکنان این پروژه بدون هیچ موفقیتی هم‌چنان به تلاش برای برقراری ارتباط با رهیاب ادامه دادند تا هفته‌ی گذشته اتمام این پروژه‌ی ۲۶۶ میلیون دلاری را اعلام کردند. رهیاب و خودروی آن در این چند ماه ۲/۶ میلیارد بیت اطلاعات، ۱۶ هزار عکس و ۱۵ آنالیز شیمیایی از خاک و سنگ‌های مریخ به زمین مخابره کرده‌اند که بدون شک پایه‌ی تحقیقات سال‌های آینده‌ی دانشمندان و محققان خواهد بود.

از طرف دیگر یک اشکال مکانیکی در سفینه‌ی نقشه‌بردار (Surveyer) که اکنون در مدار مارس می‌چرخد و طبق برنامه می‌بایست از ۱۵ مارس ۱۹۹۸ شروع به نقشه‌برداری از سطح مریخ بکند، باعث عقب افتادن این پروژه به مدت یک‌سال شده است. قرار بود این سفینه‌ی ۱۴۸ میلیون دلاری که سال گذشته به طرف مریخ پرتاب شده است به مدت دو سال دور مریخ بچرخد و یک نقشه با جزئیات کامل از سطح مریخ و هم‌چنین اطلاعاتی در مورد اوضاع جوی این سیاره به زمین مخابره کند تا دانشمندان بتوانند در آینده محل فرود سفینه‌ها روی مریخ را تعیین کنند و بطور کلی دید وسیع‌تری از تحقیقات آینده روی مریخ داشته باشند.

واکسن ایدز ساخته شده است؟

دانشمندان در سال‌های اخیر در زمینه‌ی مبارزه با بیماری ایدز به دست‌آوردهای قابل توجهی رسیده‌اند. یکی از بزرگ‌ترین این دست‌آوردها ساخته‌شدن واکسنی است که تصور می‌شود می‌تواند از گسترش بیماری ایدز جلوگیری کند. واکسن مزبور که آزمایش آن روی میمون‌ها موفقیت‌آمیز بوده است از ویروس‌های ایدز زنده که به‌صورت ژنتیکی ضعیف شده‌اند ساخته شده است. پس از موفقیت آزمایش‌ها برروی میمون‌ها، پنج‌نفر از اعضای انجمن بین‌المللی پزشکان درمان‌کننده‌ی ایدز (IAPAC) اخیراً اعلام کردند که حاضرند واکسن ایدز را روی خودشان آزمایش کنند. این گروه در کنفرانسی که اخیراً در واشنگتن در مورد بیماری ایدز برگزار شد، اعلام کردند این خطر وجود دارد که انسان‌های سالم براثر این واکسن به ویروس ایدز آلوده شوند ولی این خطری است که به آزمایش‌اش می‌ارزد و باید این خطر را به‌جان خریدار شد تا آزمایش روی این واکسن به مرحله‌ی بالاتری برسد. چراکه تنها با آزمایش بر روی حیوانات نمی‌توان مطمئن شد که واکسن جدید برای انسان نیز مناسب خواهد بود یا خیر. آنها هم‌چنین اعلام کردند که علاوه بر خودشان تا به‌حال ۳۰۰ نفر دیگر که تعدادی از آنها پزشک و پرستار هستند داوطلب شده‌اند که این آزمایش روی آن‌ها صورت گیرد.

دکتر فاردینگ، یکی از این ۵ تن، اعلام کرد در صورتی که مقامات مسئول با انجام این آزمایش موافقت کنند از ۶ ماه تا یک‌سال دیگر می‌توان به آزمایش واکسن بر روی انسان پرداخت و در صورتی‌که نتیجه مثبت باشد بدون شک تا ۱۰ سال دیگر واکسن ایدز وجود خواهد داشت. با این حال دفتر تعیین‌کننده‌ی سیاست مبارزه با ایدز در آمریکا تاکنون با آزمایش واکسن بر روی انسان مخالفت کرده است و برای این کار دسترسی به اطلاعات بیشتری را ضروری دانسته است.

نزدیک‌بینی براثر مطالعه زیاد

تا بحال تئوری‌های فراوانی برای دلایل نزدیک‌بینی مطرح شده‌اند از جمله دلائل ژنتیکی، زیرا که اکثر افراد نزدیک‌بین دارای والدین نزدیک‌بین می‌باشند. اما به تازگی یک استاد زیست‌شناسی از دانشگاه نیویورک که تحقیقاتی در این زمینه انجام داده است معتقد است که مطالعه‌ی زیاد و در نور کم ایجاد نزدیک‌بینی می‌نماید. تحقیقات وی نشان داده است که هم‌زمان با شروع تحصیل نزدیک‌بینی در بین کودکان افزایش سریعی دارد به‌خصوص ساختار چشم کودکانی که وقت زیادی را صرف مطالعه از فاصله‌ی نزدیک می‌کنند، تغییر می‌کند. مطالعات وی نشان می‌دهد که نزدیک‌بینی در بین بی‌سوادان بسیار کم مشاهده شده است و برای نمونه تعداد نزدیک‌بینان در روستاهای چین بسیار کم می‌باشد، در صورتی که در شهرهای مجاور همان روستاها افراد زیادی دوچار نزدیک‌بینی هستند.

آزمایش‌هایی که روی جوجه‌ها و میمون‌ها انجام شده است نیز نشان داده که با کم کردن نور محیط، دید آن‌ها ضعیف شده است.

نابودی نسل ماهی قزل آلا در آمریکا

آلودگی ماهیان قزل آلای به نوعی انگل و شیوع آن در ۲۲ ایالت آمریکا نسل این ماهی را در این کشور به‌خطر انداخته است و بیم آن می‌رود که با انتقال بیماری به سایر نقاط جهان نسل این ماهی در سراسر گیتی از بین برود. انگل عامل این بیماری که میکسوبولوس سربرالیس نام دارد باعث از بین رفتن قسمتی از مغز که مسئول حفظ تعادل و جهت‌یابی ماهی می‌باشد می‌شود که در نتیجه‌ی آن ماهی‌ها شروع به چرخیدن به دور خود می‌کنند و از آنجا که دیگر قادر به تهیه غذا و یا فرار از دست شکارچیان خود نیستند، به مرگی زودرس گرفتار می‌شوند. با مرگ هر ماهی آلوده هزاران تا میلیون‌ها تخم این انگل در آب پخش می‌شود و هر انگلی که از ماهی بیرون می‌آید می‌تواند تا ۲۰ سال در محیط زنده بماند. مشکل اساسی در کنترل آلودگی ماهی‌ها به انگل مزبور این است که تا به‌حال هیچ روشی برای از بین بردن این انگل کشف نشده است.

www.iran-archive.com

مصاحبه

با سخنگوی پلاتفرم تشکل‌های ایرانیان در هلند

به دنبال موفقیت پناهندگان ایرانی در دفاع از حقوق پناهندگی خود در هلند، بر آن شدیم تا برای توضیح جنبه‌های مختلف این حرکت جمعی و چگونگی روند آن مصاحبه‌ای با سخنگوی پلاتفرم ایرانیان در این کشور انجام دهیم. در زیر متن این مصاحبه از نظرتان می‌گذرد.

* * *

پرسش: این روزها بسیاری از خوانندگان «نشریه کار» اخبار مربوط به وضعیت و حرکات پناهندگان ایرانی در هلند را دنبال میکنند. لطفاً این وضع را برای خوانندگان نشریه ما بیشتر باز کنید.

پاسخ: برای روشن شدن وضعیت پناهندگی در هلند لازم است نگاهی کوتاه به وقایع دو سه سال اخیر در هلند بیاندازیم: فشارهای موجود از سه‌سال پیش آغاز شدند. این فشارها با پس‌گرفتن حق فرجام‌خواهی از دادگاه عالی از پناهندگان آغاز شدند. حقی که پیشتر پناهنده نیز همانند یک هلندی می‌توانست از آن استفاده کند. در ادامه، حقوقی راکه به پناهندگان تعلق می‌گرفت کم کردند و زمان رسیدگی به تقاضای پناهندگی طولانی‌تر شد. بالاخره تا آنجا پیش رفتند که کسانی راکه جواب مثبت پناهندگی ندارند از حق مسکن محروم کردند.ارزیابی من این نیست که این چیزها از قبل تعیین شده بود ولی یکی از دلایلش بقول خودشان جلوگیری از طوفان پناهندگی که بطرف اروپا می‌وزد بوده است.

در تداوم این مسئله موضوع گزارش وزارت امور خارجه هلند در مورد وضع حقوق بشر در ایران پیش آمد که در آن آمده است، «ایران برای همه کس ناامن نیست». البته خیلی‌ها دچار این اشتباه هستند که دولت هلند، ایران را کشوری امن اعلام کرده‌است، در حالی که این‌ها هرگز این جمله را بکار نبرده‌اند ولی اینکه «ایران برای همه کس ناامن نیست» جمله‌ای است معنی‌دار و این معنا برای وزارت دادگستری هلند آن است که درصد بالائی از پناهندگان ایرانی را می‌تواند دربر بگیرد که ایران برایشان امن است.

پرسش: آیا شما معتقدید که ایران برای همه ناامن است؟

پاسخ: من معتقد نیستم که ایران برای همه ناامن است، حداقل برای جمهوری اسلامی و اعوان و انصارش و برای کسانی که پول زیادی دارند و می‌توانند با آن مسائلشان را حل و فصل کنند، کشوری امن است. ولی این‌را می‌توانم بگویم که زنان که نیمی از جامعه‌مان را تشکیل می‌دهند، اقلیت‌های ملی، مذهبی، زحمتکشان که فشاری مضاعف را بر دوش می‌کشند و روشنفکران که بلاهای بسیاری را برشان آورده‌اند زیر شدیدترین فشارها هستند.

پرسش: ارزیابی شما از حرکت اخیر پناهندگان ایرانی و سازمان‌های پناهندگی چیست؟

پاسخ: با توجه به اینکه در طی سه سال اخیر حرکت‌های زیادی توسط ایرانیان صورت گرفته: اعتصاب غذا، خودکشی، تظاهرات، بالاخره این آکسیون‌ها دور از اطلاع افکار عمومی نمانده، این‌ها نشر شده، در مرکز بحث و گفتگوی محافل اجتماعی هلند بوده و حتی در خارج از هلند هم مورد صحبت بسیاری بوده است. این‌ها تأثیر خود را گذاشته است و نتیجه مستقیم این حرکات نشست‌های مختلف، کنفرانس‌ها و نشست مجلس در تاریخ بیستم اکتبر بوده است. البته لازم می‌بینم که بگویم پراکندگی هم زیاد بوده است و تشکل‌های پناهندگی با هم وحدت نداشته‌اند با این وجود این حرکات تأثیرات خود را بجا گذاشته است.

پرسش: بطور مشخص این حرکات چه دستاوردهائی را به همراه داشته است؟

پاسخ: در بین ایرانی‌ها به‌نظر من پلاتفرم یکی از محصولات این حرکت‌ها بوده است. هر چند ممکن است ایده پلاتفرم در چهار یا پنج سال پیش هم وجود داشته ولی چرا امروز به نتیجه رسیده؟ پلاتفرم محصول نیازمندی پناهندگان ایرانی بوده است و به‌نظرم اهم این نیازها آن بوده است که پناهندگان می‌بایست: ۱ ـ فعالیت‌هایشان را هماهنگ‌تر کنند. ۲ ـ از کارهای تکراری جلوگیری کنند. ۳ ـ تأثیرگذاری و برد وسیع‌تر داشته باشند.

این حرکات در ارتباط با دولت هلند هم نتایج خوبی بهمراه داشته است، وقتی نماینده دولت حاضر می‌شود که از مجلس عذرخواهی کند که در مورد نظارت بر پناهندگان اخراجی به مجلس دروغ گفته است، این محصول حرکات پناهندگی بوده است، در نتیجه استنطاقاتی که در روز بیستم اکتبر از نماینده وزارت امورخارجه می‌شود وی لو می‌دهد که هیچگونه نظارتی بر اخراج پناهندگان نداشته است و ما این را دستاورد این روز می‌دانیم.

به‌دنبال آن قائم مقام وزارت دادگستری هلند خانم اشمیتس اعلام کرده است که تا انتشار گزارش جدید وزارت امورخارجه و تا زمانی که یک هیئت دولتی برای نظارت بر امنیت پناهندگان برگردانده‌شده (مونیتورینگ) به ایران نرود کسی را اخراج نخواهد کرد.

پرسش: هفته پیش در یکی از روزنامه‌های هلند این خبر درج شده بود که ایران مخالفت خود را با ورود یک هیئت هلندی در رابطه با مسائل پناهندگی اعلام کرده‌است و آن را دخالت در امور داخلی خود می‌داند. نظرتان در این مورد چیست؟

پاسخ: بله این موضوع در روز سه شنبه دو هفته پیش درجریان استیضاح دو قائم مقام وزارت دادگستری و امور خارجه پیش آمد باید توجه داشت که دولت ایران یک‌سری مشکلاتی با این‌ها داشته که ناشی از مسئله میکونوس و برگرداندن سفرا و غیره است. ضمناً دولت ایران اعلام کرده است که تمامی پناهندگان باید نوشته‌ای به زبان فارسی برای اخذ پاسپورت موقت به سفارت بدهند.

پرسش: در جریان روزهای اخیر یکی از احزاب دولتی D.66 خواستار آن شده است که مسئله ۱۳۰۰ پناهنده‌ای که پرونده‌هایشان بسته شده مورد بررسی مجدد قرارگیرد. امکان دارد در این مورد توضیح بیشتری بدهید؟

پاسخ: جدا از این که تعداد ۱۳۰۰ رقم درستی نیست و این تعداد مربوط به ماه‌های قبل می‌باشد ولی این خیلی مثبت است. یکی از تحولاتی که در وضع پیش آمده همین است. قضیه رسیدگی مجدد این پرونده‌های بسته در حقیقت بطور جدی از جانب احزاب رادیکال مجلس که در دولت شرکت ندارند مطرح شد. تنها حزب دولتی که به این قضیه متمایل است حزب D.66 می‌باشد. البته طریقه بازشدن پرونده‌ها خود مقوله‌ای جدا است. D.66 خواستار آن شده است که این پرونده‌ها توسط یک هیئت بی‌طرف مورد رسیدگی قرار بگیرند. البته این حزب معتقد نیست که تمام این پرونده‌ها مورد بررسی کامل قراربگیرند بلکه یک هیئت بی‌طرف باید مشخص کند که چه تعداد از این پرونده‌ها می‌توانند دوباره گشوده شوند. در مورد ترکیب هیئت هم یک‌سری احزاب مطرح کردند که این ترکیب از وکلا باشند.

پرسش: آیا شما با این سیاست موافق هستید؟

پاسخ: قطعاً، من فکر می‌کنم که این حق پناهندگان ایرانی است که پروسه پناهندگی‌شان بدرستی طی شود. این پروسه در هلند ناقص است و ناعادلانه. پناهندگانی که در عرض ۱/۵ ساعت مصاحبه می‌شوند، بعضاً مترجم بد دارند و درخواست‌شان توسط یک کارمند تازه استخدام شده و بدون تجربه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. این پناهنده‌ها از پروسه پناهندگی خوبی برخوردار نیستند و تا زمانی‌که این پروسه بدین شکل است حق پناهنده ضایع شده‌است.

جدای از این مسئله من فکر می‌کنم که مسئله بررسی مجدد پرونده‌ها تا بحال ماست مالی شده است. تا حال حاضر تنها توافقی که صورت گرفته در جواب به نامه سازمان عفو بین‌الملل و سازمان امور پناهندگان بوده است. این دو سازمان طی نامه‌ای به خانم اشمیتس خواستار بازگشائی پرونده‌های کسانی شدند که وکلای آن‌ها به‌موقع تقاضای فرجام نکرده بودند و مورد قبول خانم اشمیتس قرار گرفت که تعداد چنین پرونده‌هائی از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. به‌نظر من با توجه به این‌که یکی از احزاب دولتی و احزاب اپوزیسیون به‌طریقی طالب بازکردن دیگر پرونده‌ها نیز هستند جا دارد که همه جریانات این موضوع را در دستور روزشان قرار دهند و این موضوع را به پیش ببرند.

پرسش: با این توضیح که خوش‌بینی‌هائی در بین پناهندگان بوجود آمده است شما چشم‌انداز را چگونه می‌بینید؟

پاسخ: با توجه به نزدیک بودن زمان انتخابات در هلند من موقعیت پناهندگان را مناسب ارزیابی نمی‌کنم، در طی چند سال اخیر تبلیغات زیادی علیه پناهنده‌ها صورت گرفته و اینطور استنباط می‌شود که آرای زیادی بطرف لیبرال‌ها خواهد رفت که تمایل علیه خارجی‌ها و پناهنده‌ها دارند.

طمع احزابی مثل حزب کارگر و حزب D.66 و احزاب کوچک‌تر برای جلب آرای بیشتر منجر به این شده که این‌ها یک سیاست میانه را از خود نشان‌دهند، در کنار مسئله انتخابات مسئله سیاست حاکم بر اروپا که سیاست درهای بسته است و سیاست پناهندگی هلند هم بر آن استوار است نقش خود را اینا می‌کند.

با توجه به مسائل ذکر شده من چشم‌انداز خوبی را نمی‌بینم ولی نمی‌توان این نکته را فراموش کرد که مسائل پیش‌آمده موقعیتی خوب را برای ایرانیان به وجود آورده است که حداقل یک‌سری از مسائل آن‌ها در این‌جا حل و فصل شود.

پرسش: در واقع می‌خواهید بگویید که علیرغم موفقیت ایرانیان در این دوره باید منتظر مشکلات جدیدتری در مورد مسائل پناهندگی بود؟

پاسخ: به‌نظر من ممکن است این مشکلات برای دوره‌ای مسکوت بماند ولی در تداوم خود نه تنها مشکلات جاری وجود خواهند داشت بلکه این معضلات به مشکلات بزرگ‌تری تبدیل خواهند شد. مسئله پناهندگان کلیسا را در نظر بگیرید. من اخیراً صحبتی با آنها داشتم. این‌ها به حدی ناامید شده‌اند که تمایل دارند که پناهندگانی راکه از پروسه خارج شده‌اند و زیر حمایت کلیسا می‌باشند، به کمپ‌های تقاضای مجدد پناهندگی بفرستند. این موضوع بیانگر آن است که آن‌ها دورنمای آن را نمی‌بینند که به کار خود ادامه دهند.

پرسش: نظر شما در مورد تجربه اخیر و ضعف‌های احتمالی آن چیست؟

پاسخ: من معتقدم که مثل هر حرکت اجتماعی دیگر پلاتفرم هم می‌تواند دارای نقاط ضعف باشد ولی این نکته را فراموش نکنیم که پلاتفرم قدم‌های آغازین خود را برداشته است. در مورد حرکت ۲۰ اکتبر که پلاتفرم یکی از مبتکرین آن بوده، تصورم بر این است که ما می‌توانستیم در مذاکرات داخل مجلس با وحدت‌نظر بیشتری شرکت کنیم. من معتقدم که در جریان قضیه اخراج پناهندگان پلاتفرم خوب ظاهر شد و این می‌تواند الگویی برای کارهای بعدی ما باشد البته باید توجه داشت که در برنامه یک‌ساله پلاتفرم پیگیری مسائل پناهندگی فقط یکی از برنامه‌های آن می‌باشد.

پرسش: نقش جمهوری اسلامی در مسائل پناهندگی در هلند آخرین سوال من است. نظرتان در این باره چیست؟

پاسخ: اخیراً در هلند اعلام شد که چند تن از پناهندگان اخراجی به ایران اعدام شده‌اند. هم اکنون ۴ پناهنده تحت حمایت یک سازمان هلندی هستند که به ایران اخراج شده‌بودند و تحت فشار و اذیت قرار گرفته‌اند. به‌نظر من جمهوری اسلامی ماهیتاً نمی‌تواند بدون نقض حقوق بشر به کارش ادامه دهد. من در شبکه اینترنت که نگاه کردم از زمان به حکومت رسیدن خاتمی ۴۵ نفر در ایران اعدام شده‌اند. در دو هفته پیش شش مورد سنگسار را شنیدم، ترورهای خارج از کشور هنوز ادامه دارد ولی به هر حال به نظر من جمهوری اسلامی تلاش خواهد کرد این‌ها را دروغ جلوه بدهد و در مورد اخراج پناهندگان هم هرگونه همکاری لازم را با دولت هلند داشته باشد

بعنوان آخرین مطلب این را توضیح دهم که وظیفه ما حمایت از حق پناهندگی است. این حق باید برای کسانی که برای حقوق و سرنوشتشان مبارزه می‌کنند وجود داشته باشد. متاسفانه تعداد زیادی از ایرانیان که دارای جواب پناهندگی سیاسی می‌باشند با مسافرت‌های تابستانی خود به ایران دست این کشورها را برای نادیده گرفتن حق پناهندگی باز می‌کنند.

با تشکر فراوان از شما به خاطر انجام این مصاحبه.

برگزاری

سی‌امین سالگرد بنیان‌گزاری کانون نویسندگان ایران و بیستمین سالگرد ده‌شب شاعران و نویسندگان

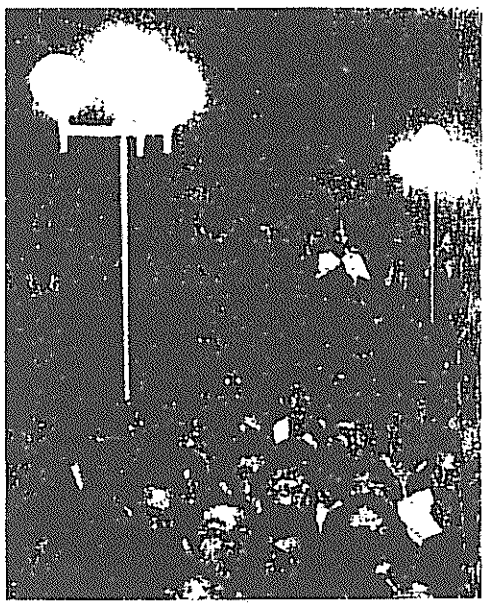

روز ۱۶ آبان ماه (۷ نوامبر) در شهر «کلن» و روز ۱۷ آبان ماه در شهر «ماینز» آلمان، مراسم سی‌امین سالگرد بنیانگزاری کانون نویسندگان ایران و بیستمین سالگرد ده شب شاعران و نویسندگان، با استقبال جمع کثیری از ایرانیان برگزار شد. در این دو مراسم که بسیاری از نویسندگان و شاعران نامی ایران شرکت داشتند و یا به آن مراسم پیام فرستادند، آزادیخواهی و مقابله با سانسور و اندیشه‌ستیزی حکومتگران در ایران فریاد رسا و طنین‌افکن در مراسم بود. خواست ضرورت تشکیل آزادانه «کانون نویسندگان ایران» مورد تأکید تقریباً همه سخنرانان بود، اما اختلاف نظر پیرامون مضامین، گستره عملکرد، وظیفه و ترکیب «کانون نویسندگان» به‌ویژه حد حضور سیاست در خواسته‌ها و اهداف آن بارز بود.

صدای نویسندگانی که از ایران به این مراسم پیام فرستادند، همراه با تصویرشان پخش شد، از میان فرهنگ‌سازان جان‌باخته، پخش صدای حماسی و غرورانگیز سعید سلطان‌پور طپش پر طنین قلب‌ها را همراه داشت و صدای گرم سیاوش کسرایی موجی از خاطرات شریف و ماندنی را زنده کرد.

در شهر «کلن» مراسم با پیام «کانون نویسندگان ایران(در تبعید)» آغاز شد که توسط ناصر پاکدامن خوانده شد، در بخشی از این پیام آمده است:

«امروز، فرهنگ ایران در مخافتی عظیم گرفتار آمده است. متشرعانی که به حکومت رسیده‌اند، تنها آن شرع و شرعیات راکه خود می‌پسندند، روا می‌دانند و بر هر چه جز این باشد، مهر باطل و کفر می‌گذارند و در این راه از هیچ نمی‌هراسند. جعل تاریخ، قلب واقعیت، شستشوی مغزی، تبلیغ، تحمیق، زندان، زجر، شکنجه، قتل و آدمکشی. به این ترتیب است که نوعی دوگانگی فرهنگی بر جامعه امروزایران تحمیل شده است. فرهنگ حاکمان بر پایه ارزش‌های متشرعان و فرهنگ همه دیگران بر پایه ارزش‌های عرفی و غیرشرعی. همچنان که همه می‌دانند و می‌گویند، این دوگانگی فرهنگی به استقرار نوعی آپارتاید فرهنگی انجامیده است. کانون نویسندگان ایران این نظام تبعیض فرهنگی را مردود می شمارد و تکیه بر ارزش‌های عرفی و غیرمذهبی را وظیفه خود می‌داند. جدائی اعتقادات دینی از زندگی اجتماعی و سیاسی تنها راه برای پایان‌بخشیدن به این آپارتاید فرهنگی است. جدائی دین از دولت ضرورت کنونی جامعه ماست و این در راستای پیکار آزادی‌طلبانه کانون قرار می‌گیرد».

در پایان پیام راه «کانون نویسندگان» چنین بیان شده‌است: «راه آزادی، راه آزاداندیشی، راه آزادسخنی، راه آزادنویسی».

پس از آن پیام احمد شاملو شاعر و شخصیت گرانقدر خوانده شد وی پیامش را با تکریم جان‌باختگان راه آزادی بیان و اندیشه آغاز کرد.

گلشیری در سخنرانی خود به نقد اساسنامه کانون پرداخت که؛ اینکه کانون صرفاً تشکل صنفی اهل کتاب باشد، فقط به دفاع از آزادی بیان و... بپردازد. و از سیاست فاصله بگیرد.

اسماعیل خویی کانون را تشکل روشنفکران معترض دانست و از این ایده دفاع کرد و چندین شعر خواند که با تشویق پر شور حاضرین مواجه شد.

امیر حسنی‌افراسیابی، علی امینی، کوشیار پارسی، بهمن سقایی، محمد علی شکیبایی، و پیام‌های سیمین دانشور، رضا براهنی، پخش شد، فریدون تنکابنی یکی از طنزهای خود را خواند، بتول عزیزپور چندین شعر خود را خواند و پیام عمران صلاحی پخش شد.

جلال سرفراز اعلام کرد که یک سینه سخن دارد و به‌عنوان اعتراض سخنی نمی‌گوید و شاید در سی‌امین سال ده شب شعر(ده سال دیگر) لب به سخن بگشاید.

میرزاآقا عسگری «مانی» پس از سخنانی کوتاه، شعری از سروده‌های خود را خواند، آنگاه شعر «به گلگشت جوانان» با صدای خود شاعر، زنده‌یاد محمد زهری پخش شد.

رضامرزبان و نعمت میرزازاده سخنرانان بعدی مراسم بودند. عباس معروفی دقیقه پایانی از سخنرانی خود را در اختیار دختر ۱۱ ساله‌اش سارا قرار داد تا شعری راکه سروده است، بخواند که بسیار مورد توجه واقع شد.

پس از پیام علی اصغر حاج سیدجوادی، رضا مقصدی پشت تریبون قرار گرفت. وی هنرمندانه سعید سلطان‌پور را به هنگام خواندن شعر «بر میهنم چه رفته است» به تصویر کشید و پس از آن چندین رباعی از رباعیات پیشتر سروده شده خود را خواند.

سپس پیام‌های محمد خلیلی و اسماعیل جمشیدی از ایران پخش شد. سخنرانی حسین منصوری، ناصر مؤذن و احمد نوردآموز، پایان‌بخش مراسم بود. نسیم خاکسار و ایرج جنتی‌عطایی از سوی هیات اجرائیه «کانون نویسندگان ایران (در تبعید)»، اجرای مراسم را بر عهده داشتند.

استاد جمال‌زاده درگذشت

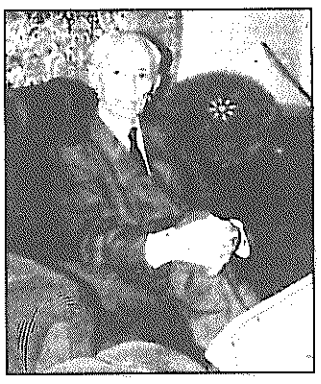

ادامه از صفحه اول

جمال‌زاده در دی ماه سال ۱۲۷۱ چشم به جهان گشود. پدر او سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی یکی از آزادیخواهان انقلاب مشروطیت بود که به فرمان محمدعلی‌شاه اعدام شد.او پیش از کشته شدن پدرش جهت تحصیل ابتدا به لبنان و سپس فرانسه و سوئیس عزیمت کرد. جمالزاده بیش از ۹۰ سال عمر خود را در خارج از کشور گذراند، در سال ۱۳۰۰ باانتشار کتاب «یکی بود، یکی نبود» داستان‌نویسی جدید را بنیان‌گذاری کرد و در دهه‌های بعد داستان‌های کوتاه و رمان‌های بسیاری را نوشت. «کهنه ونو»، «صحرای محشر»، «دارالمجانین»، «هفت‌کشور» و «فارسی شکراست» از جمله آثار او است. ساده‌نویسی و نزدیک‌ترکردن نثر فارسی به زبان مردم، از مهم‌ترین ویژگی‌های نویسندگی جمال‌زاده‌است. به سبب نوآوری در سبک داستان‌نویسی و خدمات ارزنده‌اش در زمینه ادبیات فارسی ایران او را پدر داستان‌نویسی مدرن فارسی نامیده‌اند.

www.iran-archive.com

گفتگو با رفیق تابان در باره شرایط فعالیت آزادانه در کشور

ما باید نشان دهیم که چپ را نمی‌شود از ایران حذف کرد

به دنبال چاپ طرح پیشنهادی رفیق تابان به شورای مرکزی سازمان در شماره ۱۶۹ نشریه کار، پرسش‌ها و نامه‌های متعددی به دفتر نشریه کار رسید. بر آن شدیم که با انجام گفتگویی با رفیق تابان این پرسش‌ها را با وی در میان بگذاریم. به همین منظور رفیق داراب شکیب از سوی نشریه به گفتگو با وی نشست. در زیر متن این گفتگو را می‌خوانید:

* * *

شکیب: رفیق تابان ضمن تشکر از شرکت در گفتگو با نشریه «کار»، در آغاز مناسب است کلیات پیشنهادتت را برای گشایش بحث توضیح دهی.

تابان: پیشنهاد من بر پایه این است که در جامعه ما تحولی صورت گرفته و این تحول این است که در جریان انتخابات دوم خرداد، مردم با رایی که به آقای خاتمی دادند، خواهان این شدند که سیاست‌های حکومت در جهت برقراری آزادی‌های سیاسی تغییر کند. این پیام اصلی آن رای است و مردم برای به کرسی نشاندن آن وارد پیکار شده‌اند و راه‌هایی را برای تقویت تأثیر خود جستجو می‌کنند. من فکر می‌کنم سازمان ما باید متناسب با این وضعیت تحرک تازه‌ای به فعالیت‌های خود بدهد و یک کارزار جدی با هدف فعالیت آزادانه در کشور را شروع کند. اکنون موقعیت نسبتاً مناسبی است که ما بتوانیم حضور بیشتر و بهتری در فعالیت‌های سیاسی و در بین مردم داشته باشیم.

شکیب: فکر فعالیت آزادانه در کشور حداقل از کنگره دوم در سازمان ما طرح بوده است، چه عواملی باعث شده است که اکنون تو این خواسته را رکن اساسی فعالیت سازمان بدانی؟

تابان: درست است. سازمان ما همیشه خواهان فعالیت آزادانه احزاب بوده است. اما پیشنهاد من این است که حالا این سیاست عمومی به یک سیاست فعالانه تبدیل شود و ما نیروی‌مان را در این جهت بسیج کنیم. در کنگره دوم نیز فکر فعالیت قانونی طرح شد و گروهی از رفقا در همان زمان پیشنهاد دادند که فعالیت علنی و قانونی در کشور به مطالبه اساسی سازمان ما تبدیل شود. من آن موقع وقتی این پیشنهاد از طرف عده‌ای از رفقا طرح شد، ضمن اینکه با طرح این خواسته عمومی موافق بودم اما جزو مخالفین آن بودم که آزادی فعالیت قانونی را به مطالبه اساسی سازمان خود تبدیل کنیم. دلایلی که برای این مخالفت داشتم را در مقاله‌ای به نام «چند گام به پس؟» توضیح دادم. استدلال من این بود که دو موضوع می‌تواند برای طرح چنین مطالبه‌ای مورد توجه باشد. یا در کشور تحولاتی به وجود آمده باشد که بتواند زمینه‌ساز طرح چنین مطالباتی باشد و یا این که ما در صدد برآییم با پایین آوردن خواسته‌های خود تا سطح انتظارات حکومت، اجازه فعالیت قانونی بیابیم. در سال‌های گذشته نه آن تحولات وجود داشت و نه ما خیال داشتیم سیاست خود را عوض کنیم. الان هنوز در حاکمیت وضعیتی پدید نیامده است که ما حتی با نرم کردن سیاست‌هایمان امکان حضور آزادانه در کشور را پیدا کنیم. این انتظار را از جمهوری اسلامی داشتن در شرایط فعلی بیهوده است. تجربه دو دهه اخیر نشان داده است که هیچگونه نرم کردن و ملایم کردن خواسته‌ها نتوانسته است امکان فعالیت برای هیچ گروهی را فراهم آورد...

شکیب: یعنی شرایط عملی شدن این مطالبه فراهم نمی‌بینی و آن را شعاری تبلیغی و بسیج‌گر می‌دانی؟

تابان: من از دو جنبه این مساله صحبت کردم. یکی برخورد حکومت است با این مطالبه و یکی هم پذیرش آن در جامعه و در واقع برخورد مردم با آن. در مورد اول من با تاکید می‌گویم که هنوز تغییر اساسی به وجود نیامده است اما در عین حال باید توجه داشت که در رژیم هم نسبت به قبل تفاوت‌هایی به وجود آمده است. تا چند سال پیش مساله آزادی احزاب در بین این‌ها اصلا مطرح نبود، حالا مطرح شده و در این سطح مطرح شده که احزاب طرفدار حکومت تشکیل بشوند و آزاد باشند. ما باید این چارچوب را بشکنیم و این را به مردم بگوییم که آزادی احزاب نباید به آزادی احزاب حکومتی محدود شود و این اصلا آزادی نیست و آزادی احزاب وقتی معنی پیدا می‌کند که احزاب مخالف را شامل شود. اما تاکید اصلی من در مورد وضعیت تازه در جامعه است. مردم امروز بطور فعالانه‌تری در سیاست دخالت می‌کنند. انتظارات جدی دارند که اوضاع تغییر بکند و آماده‌اند برای تحقق این تغییرات وارد مبارزه بشوند و به حرف‌های ما که تا دیروز به آن جدی فکر نمی‌کردند، حالا با علاقه گوش بکنند. خواسته ما در جهت فعالیت آزادانه در کشور می‌تواند برای مردم قابل پذیرش و ملموس باشد، حمایت و همراهی آنان را برانگیزد و حکومت را که صحبت از آزادی احزاب می‌کند در برابر یک مطالبه مشخص در تنگنا قرار دهد. این شرایط پایه پیشنهاد من است و این شرایط حتی تا چند ماه پیش وجود نداشت.

شکیب: برای هر عنصر سیاسی و به ویژه عنصر چپ موضوع فعالیت در داخل کشور، موضوع بلاتردیدی است. آن چه موجب تردید در طرح پیشنهاد تو است، این است که تو طرح می‌کنی فعالیت آزادانه در کشوری که متاسفانه حکومتی به نام جمهوری اسلامی بر آن حاکم است. تا به حال این طور بوده که حکومت اگر هم فعالیتی را قبول کرده باشد که نکرده است، شرایط و پیش‌شرط‌هایی دارد از جمله التزام به ولایت فقیه و قبول قانون اساسی. همان طور که خودت اشاره کردی فضای سیاسی در ایران تغییر کرده است، حتی در روزهای اخیر برخی از طرفداران رژیم هم به نوعی ولایت فقیه را مورد سوال قرار داده‌اند. آیا به نظرت نمی‌رسد که پیش‌شرط التزام به ولایت فقیه که از سوی رژیم طرح می‌شود بهانه‌ای نیست که واقعا به مساله آزادی دیگران و احزاب سیاسی نپردازند؟

تابان: در این روزها برخی رفقا به من گفته‌اند: تو هنوز تغییری نکرده‌ای و اگر می‌خواهی حرف‌هایت جدی گرفته شود، باید نشان دهی که تغییر کرده‌ای! پاسخ من این است: ما چه چیز خودمان را باید تغییر بدهیم و چرا؟ ما یک سازمانی هستیم که مطالبات خودمان را مطرح می‌کنیم و هیچکدام از این مطالبات خلاف دموکراسی نیست و هیچکدام از این مطالبات علیه حقوق و منافع مردم نیست. ما خواهان استقرار حکومت دموکراتیک در کشور هستیم و با هر کس در برابر این خواسته بایستد مبارزه می‌کنیم. بنابر این ما احتیاجی نداریم که خود را تغییر بدهیم و این تغییر را به دیگران اثبات کنیم. آن‌ها باید تغییر کنند که تا به امروز هر صدای مخالفی را در گلو خفه کرده‌اند، آن‌ها باید تغییر کنند که حقوق مردم را پایمال کرده‌اند و البته جامعه ما باید تغییر کند و آمادگی پیدا بکند که حقوق خود را از کسانی که این حقوق را پایمال کرده‌اند پس بگیرد. شما وقتی با دوستانی مواجه می‌شوید که با حرارتی بیشتر از مبلغین جمهوری اسلامی می‌خواهند به شما اثبات کنند که اگر راست می‌گویید و می‌خواهید در کشور فعالیت کنید باید تضمین بدهید که تغییر کرده‌اید و به قوانین این حکومت احترام می‌گذارید، چه می‌کنید؟ چرا این تضمین‌ها را از ما می‌خواهند؟ باید از حکومت تضمین بخواهیم که به سرکوب و ترور پایان دهد و به دموکراسی احترام بگذارد. ما که الان یک طرف میز نشسته‌ایم و نمایندگان رژیم در طرف دیگر تا در مورد شرایط فعالیت آزادانه در ایران بحث کنیم و تضمین بدهیم و تضمین بخواهیم. ما مطالبه‌ای را طرح می‌کنیم تا بتوانیم مردم بیشتری را به حمایت از آن بکشانیم، هدف‌های معینی را پیش ببریم و نیروی استبداد را تحت فشار بگذاریم. با این خواسته ما بیشتر و بهتر می‌توانیم سازمان خود را در جامعه مطرح کنیم و به نیروی خود انگیزه بدهیم و با توده مردم و به ویژه نسل جوان رابطه بگیریم و آن‌ها را متقاعد کنیم که سازمان فدایی باید بتواند آزادانه در ایران فعالیت کند. این‌ها انتظاراتی است که در شرایط فعلی می‌توان از این سیاست داشت.

شکیب: بخشی از سوال بی‌پاسخ ماند. در مورد فعالیت در چارچوب قانون اساسی و رابطه آن با ملزومات یک فعالیت علنی چه می‌گویی ؟

تابان: احتیاجی نیست که ما از حالا و تا صحبت از فعالیت آزادانه می‌شود، موضوع التزام به قانون اساسی را پیش بکشیم. الان در خود نیروهای اسلامی مساله تغییر قانون اساسی طرح است. در محافل حکومتی این موضوع مورد بحث است و دانشجویان آن را با صدای بلند اعلام کرده‌اند. این واقعیتی است که هر کس در ایران می‌خواهد قدمی در جهت آزادی بردارد با سد ولایت فقیه که کاملا هم قانونی است مواجه می‌شود. حتی آن کسانی که در خود حکومت برای آزادی در اندازه‌های محدود خود حرکت می‌کنند با این سد قانونی مواجه‌اند هر چند آن را امروز بر زبان نیاورند و الان بعضی از آن‌ها دیگر دارند بر زبان هم می‌آورند. با این اصل ضد دموکراتیکی که در این قانون گنجانده‌اند، مساله قانون اساسی جمهوری اسلامی مساله ویژه‌ای است. ولایت فقیه در ایران امروز هم قانونی است و هم منشا همه بی‌قانونی‌ها. این دو بحث باید همزمان ادامه یابد که برای تامین فعالیت‌های قانونی در کشور و برای این که به فرمان یک نفر همه چیز زیر و رو نشود، قانون اساسی باید تغییراتی بکند.

چرا ما باید به رعایت قانون اساسی تضمین بدهیم، این باید از آن‌هایی خواسته شود که هر روزه قانون اساسی خودشان را صد بار زیر پا می‌گذارند این باید از آن‌ها خواسته شود و نه از ما. این باید از آن‌هایی خواسته شود که آزادی احزاب موجود در قانون اساسی را به میل خود تعطیل کرده‌اند، اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری را برچیده‌اند و از قانون تنها آن جاهایش را اجرا می‌کنند که متوجه سنگسار و قصاص و نظایر این‌هاست. به اعتقاد من این را جمهوری اسلامی فقط برای توجیه بی‌قانونی‌ها و سرکوب‌گری‌های خود توی دهان‌ها انداخته و متاسفانه از جانب گروهی از اپوزیسیون هم به حد ناراحت‌کننده‌ای طرح می‌شود که تا صحبت از آزادی فعالیت می‌شود می‌گویند التزام به ولایت فقیه و قانون اساسی. این تله جمهوری اسلامی است برای ادامه سرکوب گروه‌های سیاسی. مگر آن‌ها که التزام داده‌اند امروز آزادند و مگر آن‌ها که امروز در ایران آزادند خودشان قانون اساسی را رعایت می‌کنند و به آن التزام دارند؟

من این سوال را مطرح می‌کنم که چرا احزاب سیاسی باید برای فعالیت‌های خود چارچوبی را که حکومت‌ها تعیین کرده‌اند بپذیرند؟ قانون اساسی را یک بار در شرایطی غیر دموکراتیک به رای مردم گذاشته‌اند و در شرایطی غیر دموکراتیک‌تر آن را تغییر داده‌اند و مطابق با خواسته‌های خود کرده‌اند و حالا می‌گویند که فعالیت آزادانه در چارچوبی که ما تعیین کرده‌ایم! البته این را هم فقط حرفش را می‌زنند برای اینکه بهانه بگیرند و نگذارند دیگران آزاد باشند و ذره‌ای هم به همین گفته‌های خود عمل نمی‌کنند. برای فعالیت آزادانه امروز اصول و معیارهای معتبری در دنیا هست که باید آن‌ها را مبنا قرار داد.

شکیب: منظور چه معیارهایی است و چرا تا به حال این معیارها را اپوزیسیون طرح نکرده است؟

تابان: اپوزیسیون دموکرات رژیم اگر نه خیلی به طور دقیق اما این معیارها را طرح کرده است. وقتی ما می‌گوییم در کشور باید دموکراسی باشد و احزاب فعالیت‌های سیاسی خودشان را مطابق با اصول دموکراتیک پیش ببرند، این اصول دموکراتیک امروز تقریبا در همه جهان متمدن مورد قبول است. در اعلامیه حقوق بشر گفته شده است. در برخی از مصوبات و کنوانسیون‌های جهانی درج شده است. مطابق این قوانین فعالیت سیاسی مسالمت آمیز باید آزاد باشد و نمی‌توان برای آن چارچوبه‌ای مطابق میل این یا آن رژیم در نظر گرفت. اگر در کشور ما مثلا قانونی مثل قصاص و سنگسار وجود دارد، این قصاص و سنگسار به اعتبار این که در ایران قانونی است، نمی‌تواند قانونی شمرده شود. این‌ها در جهان امروز ضد قانونی و جنایت است. اگر در ایران این تبدیل به قانون شده است که یک فرد حق دارد تصمیم به انحلال احزاب بگیرد و بالاتر از آن احزاب باید به او التزام عملی بدهند، این هر چند در ایران قانونی باشد اما مطابق معیارهای دموکراتیک غیر قانونی است و این چنین بساطی باید برچیده شود.

شکیب: یعنی فعالیت آزادانه ولی غیرقانونی...؟

تابان: اگر منظور این باشد که فعالیت آزادانه مورد پشتیبانی قانونی قرار گیرد من صد در صد با آن موافقم و می‌گویم باید این طور شود، اما اگر منظور این است که آن چه حکومت تعیین می‌کند مرزهای فعالیت ما باشد، با این نمی‌توان موافقت کرد. صحبت من همه جا از فعالیت آزادانه است و من هنوز از فعالیت قانونی صحبت نمی‌کنم. زیرا که قانون در جمهوری اسلامی احزاب سیاسی را پشتیبانی نمی‌کند آن‌ها را به هزار بهانه و اشاره محدود می‌کند و آخر سر هم سرنوشت آن‌ها را به دست یک نفر به نام ولی فقیه می‌سپارد که خود خارج از کنترل هر قانونی است. با ویژگی‌های امروز جمهوری اسلامی و با مختصات قانون اساسی که به آن اشاره کردم، امکان فعالیت قانونی احزاب مخالف وجود ندارد و اگر هم داشته باشد، هر زمان که بخواهند می‌توانند قانونا شما را غیر قانونی کنند. قانون این اختیار را به ولایت فقیه داده است. آن چه در این میان تعیین کننده است، نیرو است. یعنی این که تا چه اندازه جامعه ایران حکومت را برای آزادی احزاب تحت فشار قرار دهد. اگر مبارزه به چنین سطحی برسد و مردم چنین فشاری به جمهوری اسلامی بیاورند، آن گاه قطعا خواهند توانست موانع قانونی آن را هم از میان بردارند و تغییر قانون اساسی عملی شود.

شکیب: اتفاقی نیست که برخی‌ها بلافاصله فعالیت در چارچوب قانون اساسی و یا تغییر خط مشی سیاسی را طرح کرده‌اند. به زبان دیگر تا به حال فعالیت آزادانه با فعالیت قانونی یکی گرفته می‌شد. فکر نمی‌کنی فعالیت آزادانه باز هم به همان توهم پراکنی فعالیت قانونی دامن می‌زند و یا ما شاهد باز شدن فکر سومی در مبارزه سیاسی خواهیم بود؟

تابان: در بحث‌های چند سال اخیر بین نیروهای اپوزیسیون تقسیم‌بندی‌های به وجود آمده است که همیشه واقعی نیست. یکی از این تقسیم‌بندی‌ها این است که مطالباتی مثل فعالیت آزادانه و یا بازگشت به کشور به حوزه سیاست راست تعلق دارد. من فکر نمی‌کنم احتیاج به گشودن جبهه سوم باشد. اما فکر می‌کنم باید این حوزه‌بندی‌های مصنوعی را به هم بریزیم. مطالبه فعالیت آزادانه در کشور می‌تواند یک سیاست کاملا راست‌روانه باشد و یا بشود و بر عکس. باید دید چه فکری و چگونه می‌خواهد این را پیش ببرد.

شکیب: سیاست جدا از مجری‌اش طرح می‌شود. خطوط تمایز فکر راست و یا چپ در این مورد در عمل و نه در نیت تو، چیست؟

تابان: سیاست رادیکال، و نه سیاست سکتاریستی، در عمل تا به امروز به این مفهوم بوده که تلاش می‌کرده است یک آلترناتیو دموکراتیک شکل دهد و از این طریق یک حکومت دموکراتیک در کشور برقرار کند. من این را به عنوان سیاست رادیکال می‌فهمم. سیاست راست (در این جا منظور من راست از نظر سیاسی است و نه از نظر اجتماعی و طبقاتی) در اساس رفرم در حکومت اسلامی را می‌خواسته است و تحولات را از طریق جناح‌های خوب یا کم‌تر بد رژیم دنبال می‌کرده است. این تقسیم‌بندی‌ها کماکان باقی است. اگر ما بتوانیم نیروهای خود را در کشور بسیج هم کنیم، این پرسش کماکان طرح هست که حالا این نیرو چکار می‌خواهد بکند؟ آن طور که بعضی از رفقا می‌گویند باید به حمایت از خاتمی بسنده کند و تلاش برای جبهه دموکراتیک را نفی کند؟ این می‌شود یک سیاست. آیا این نیرو می‌خواهد در جهت تاسیس جبهه دموکراتیک و استقرار حکومت دموکراتیک در کشور مبارزه کند و مخالف حکومت باقی بماند؟ این می‌شود یک سیاست دیگر.

شکیب: منظور مخالفت با رژیم است و یا محدودتر از آن، مثلا ولایت مطلقه فقیه و یا ولایت فقیه؟

تابان: در درون حکومت اسلامی خیلی‌ها هستند که با دولت مخالفند، با این یا آن جناح مخالفند، حتی با ولایت فقیه مخالفند. ما اما اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستیم و این را پنهان نکرده‌ایم و خیال هم نداریم پنهان کنیم...

شکیب: تو از یک سو می‌گویی فعالیت آزادانه که الزاما نباید هم قانونی باشد. اما چنین فعالیتی باید با موافقت حکومت و یا دست‌کم اغماض آن همراه باشد. از طرف دیگر هم می‌گویی مخالفت با اساس نظام. آیا این‌ها همه را می‌شود با هم جمع کرد؟ در برابر این انتقاد که می‌گوید کدام دولتی اجازه فعالیت به مخالفین سیستم خودش را می‌دهد، چه می‌گویی؟

تابان: ببین، اگر ما طرفدار این فکر باشیم که فعالیت آزادانه وقتی مجاز است که تو مخالف اساس یک حکومت نباشی، یعنی از این فکر جانبداری کردن که هیچ نیروی رادیکالی در هیچ کشور جهان حق فعالیت آزادانه ندارد و آزادی تنها منحصر به موافقین حکومت‌هاست. این فکر استبدادی است. منطق دموکراسی می‌گوید نیروهای سیاسی باید آزاد باشند و آنجا محدودیت پیش می‌آید که مبارزه مسلحانه و یا عملیات تروریستی در میان باشد. این حرف البته رای به محکومیت هر مبارزه مسلحانه‌ای نیست، اما آن کسی که به هر دلیل آن راه را برمی‌گزیند دیگر نمی‌تواند خواهان فعالیت قانونی باشد. این فکری است که متاسفانه در اپوزیسیون هم طرفداران جدی یافته است که برای فعالیت آزادانه باید دست از مخالفت با حکومت کشید. ما باید با این فکر مبارزه بکنیم. حکومت این را می‌گوید که جلوی فعالیت‌های سیاسی را بگیرد. اگر به گذشته نگاه کنیم می‌بینیم که همه احزاب و افراد اپوزیسیون که این فکر را دارند هنوز هم غیرقانونی هستند. ما باید در جهت متقاعد کردن جامعه خودمان و اگر گوش شنوایی در حکومت هم وجود داشته باشد، در آن جهت نیز کوشش کنیم که این فکر پیش برود که می‌توان مخالف نظام بود و باید حق فعالیت آزادانه و بیان آزادانه این مخالفت را هم داشت. این حق می‌تواند امروز برای ما باشد و فردا برای آن که امروز در حکومت است و بالاخره روزی در اپوزیسیون خواهد بود.

اگر به وضعیت همین امروز جامعه خودمان نگاه بکنیم، می‌بینیم که بعضی از گروه‌های روشنفکری و حتی سیاسی امکان حدی از فعالیت را دارند و حکومت اسلامی هم خیلی موافق آن‌ها نیست اما دیگر قادر به محدود کردن آن‌ها هم نیست. این را گسترش بدهید. به کجا می‌رسد؟ ما باید کوشش کنیم نیرویی فراهم بیاوریم و چنان نیرویی را برای تحقق آزادی بسیج کنیم که حکومت را به عقب نشینی وادارد. اگر از درون رژیم نیز نیروهایی به حمایت از این خواست برخیزند که چه بهتر و باید با صراحت از این حمایت استقبال کرد.

شکیب: پس نیازی به تعدیل خط مشی سیاسی سازمان برای پذیرش پیشنهاد تو وجود ندارد.

تابان: من در اساس خط مشی سازمان هنوز پیشنهاد تغییر اساسی ندارم ولی فکر می‌کنم تغییراتی در این خط مشی لازم است. ضرورت این تغییرات اصلا برای این نیست که ما یک چنین پیشنهادی را بپذیریم یا نپذیریم. ما همین الان نیز تا حدودی این تغییرات را در سیاستمان داده‌ایم. در سیاست شورا و در نشریه کار می‌توان این تغییرات را دید. کنگره باید این‌ها را تدقیق کند. دلیل این تغییرات هم روشن است. ایران بعد از دوم خرداد، ایران پیش از دوم خرداد نیست. یک نیروی ده‌ها میلیونی وارد محاسبات شده است، ولایت فقیه در موقعیت دشواری قرار گرفته است و خاتمی نیز رفسنجانی نیست. این تحولات باید در سیاست ما منعکس شود و کنگره با این تحولات با حساسیت و مسئولیت برخورد کند. سازمان ما همواره ویژگی‌ای داشته است که نسبت به تحولات جامعه حساس بوده است و این حساسیت درست است. این درست نیست که ما چشم بر واقعیت ببندیم. سیاست ما در یک شرایطی طراحی شده بود و این شرایط تغییراتی کرده است.

شکیب: چه راستاهایی مد نظر است، آیا این تغییرات باید شامل هدف‌های ما بشود یا شیوه‌ها و نحوه بیان و زبان سیاسی ما؟

تابان: هدف ما استقرار حکومت دموکراتیک در ایران است و در این هدف نباید تغییری بدهیم. اما توجه کنید که ۲۰ میلیون نفر به خاتمی رای داده‌اند و اگر نه همه آن‌ها، اما اکثریت بزرگ آن‌ها از او انتظاراتی دارند. ما چه باید بگوییم؟ باید به مردم بگوییم از رئیس جمهور جدید انتظاری نداشته باشید، او هم یکی از آن‌ها است؟ اگر این را بگوییم به سرخوردگی و یاس مردم کمک کرده‌ایم یا به آن‌ها انگیزه می‌دهیم؟ آیا نباید تلاش کنیم که این فکر و ایده تقویت شود که نه، مردم شما باید انتظار داشته باشید، انتظارات شما حق است و باید کوشش کنید این انتظارات تحقق پیدا کند؟ ما باید این سیاست دوم را پیش ببریم، ما نباید در ناامید کردن مردم سهیم شویم. ما باید امید بدهیم و خود از این حرکات امید بگیریم که تغییرات امکان‌پذیر است و این فقط وقتی امکان‌پذیر است که توده مردم در میدان باشند و فشار بیاورند و از همین نظر است که ما می‌خواهیم در این شرایط حساس هرچند حکومت نمی‌گذارد، اما در کنار مردممان باشیم و دوشادوش آن‌ها برای پیش‌برد این تحولات بکوشیم. ما باید چنان کنیم که مردم واقعا این احساس را داشته باشند که در این شرایط حساس ما می‌خواهیم در کنار

ادامه در صفحه ۹

www.iran-archive.com

در زلال آبی خاطره حکایتی از خودمان برای خودمان

ابراهیم محجوبی

یکی دو سالی به انقلاب مانده بود. زندانی کردن‌ها در اوج بود و زندان کشیدن نیز در اوج. او را نیز همراه بسیاری از دینی‌اندیشان مخالف حکومت شاه به زندان آورده بودند. روحانی بود و نامش غلامحسین حقانی. پس از انقلاب، از بندرعباس نماینده مجلس شد و زمان کوتاهی پس از آن، در حادثه انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی همراه جمعی دیگر از سران حکومت تازه جان خود را از دست داد. آری، او را به بند پنج زندان قصر آورده بودند و همانجا بود که من او را دیدم. او یک روحانی محافظه‌کار بود. در «کمون» قشری‌ترین محفل مذهبی‌های زندان زندگی می‌کرد و یکی از چهره‌های آن جمع به حساب می‌آمد. اما بر خلاف دیگر یاران خود در «کمون»، در برخورد با دیگر زندانیان و بویژه چپ‌ها، نرم و با انعطاف بود. براحتی با آنان سلام و احوالپرسی می‌کرد و در مجموع نسبت به آنها برخوردی احترام‌آمیز داشت. به همین خاطر نیز زود با من آشنا شد و بهانه این آشنایی یک پرسش پزشکی در باره ناراحتی مزمن معده. و این در حالی بود که پزشکان دیگری در جمع زندانیان دین‌اندیش هم وجود داشتند. این آشنایی سبب شده بود تا گاهی بیشتر با همدیگر گپ بزنیم و آنچه در اینجا می‌خواهم با شما در میان بگذارم، در یکی از همین گپ‌ها و هنگام دور زدن شامگاهی در حیاط زندان بر زبان او جاری گشت. آنچه او بمن گفت در باره زنی بود که در آن هنگام به جوخه اعدام سپرده شده بود و اگر اشتباه نکنم دومین زنی بود که در رژیم شاه، بخاطر فعالیت‌های سیاسی اعدام گردیده بود. او اعظم‌السادات روحی آهنگران بود. بسیاری او را در بازجویی‌ها دیده بودند و بسیاری دیگر تنها به نام می‌شناختندش. من هم او را به نام می‌شناختم و این را نیز می‌دانستم که هنگام تیرباران بسیار جوان بود. گلی نورس و نهالی سبز و شاداب. در اینجا ناگزیرم بقیه داستان را از زبان خود حقانی نقل کنم. او برایم چنین تعریف کرد:

***

«... تازه دستگیر شده بودم. یک روز مرا به بازجویی بردند. با چشمان بسته. بازجو، منوچهری بود. وقتی وارد *اطاق شدم بدستور او چشم‌بند از چشمانم برداشتند.* در گوشه اطاق، دختر جوانی را دیدم که پشت میز نشسته و مشغول نوشتن بود. تا مرا دید و نگاهمان برای یک لحظه با هم تلاقی کرد، سری به نشانه سلام تکان داد و لبخندی متین بر لبانش نقش بست. براحتی فهمیدم که او یک مبارز کمونیست است. بازجو ناگهان متوجه این مکالمه ساکت شد و به شیوه همیشگی بازجویان ساواک خواست صاحبان دو ایدئولوژی را که آن زمان هردو در برابر رژیم شاه صف آرایی داشتند، رو در روی هم قرار دهد. یک تاکتیک شناخته شده. پس رو کرد به دختر جوان و بی مقدمه پرسید: «ببینم تو خدا را قبول داری؟» دختر با اندکی تأمل پاسخ داد: «من ماتریالیست هستم و درک دیگری از خالق و مخلوق دارم». بازجو دوباره پرسید: «علی (منظور حضرت علی) را قبول داری؟» دخترک پاسخ داد: «بعنوان یک شخصیت دینی و مظهر رشادت آری». این‌بار بازجو بیدرنگ مرا نشان داد و گفت: «او را قبول داری؟» دخترک نگاه پر مهری به من افکند و با استحکام خاصی در صدایش گفت؟ «آری، او را قبول دارم». بازجو که قافیه را باخته بود، ظاهراً انتظار چنین جواب پخته‌ای را نداشت. بنابراین بسرعت موضوع را عوض کرد و دیگر پی گفتگو را نگرفت. اما من، من روحانی سرشار از نیرو شده بودم و در دلم این مبارز جوان را تحسین می‌کردم. نمی‌دانید چه حالی به من دست داده بود. هول و اضطراب بازجویی فراموش شده بود و وجودم لبریز از شوق و شادی. چیزی را فقط به شما می‌گویم و پیش شما هم بماند، چرا که تا بحال آنرا به کسی نگفته‌ام: در آن لحظه، می‌خواستم دخترک را در آغوش کشم و چهره معصوم و رنگ‌پریده‌اش را غرق بوسه کنم. آری غرق بوسه. نمی‌دانید چه احساس غروری بمن دست داده بود. من سیمای محجوب این زن مبارز را هرگز فراموش نمی‌کنم. پاسخ او به بازجو، درس بزرگی برای من بود ...».

***

در اینجا حقانی سکوت کرد. هر دو لحظه‌ای را در سکوت گذراندیم. سکوتی سنگین و پرمعنا. آنگاه او پوزش خواست و برای اقامه نماز به داخل بند رفت. من، غرق در افکار خود، چند دوری در حیاط زدم و آنگاه در خلوت بند، آنچه را که شنیده بودم، مرور کردم. یک صحنه بسیار ساده، در اطاقی در کمیته مشترک و در اوج اختناق و سرکوب دوره آریامهری. صحنه‌ای ساده اما بی‌تردید شگرف و پرمعنا. اینک که این سطور را می‌نگارم، بیست و اندی سال از آن ماجرا می‌گذرد. سال‌هایی سرشار از حوادث و دگرگونی‌ها. دگرگونی‌هایی که بر حقانی‌ها، اعظم‌السادات‌ها، من و امثال من و همه ما گذشته است. اما زلالی این خاطره در ذهن من همچنان پابرجاست، بی‌آنکه غبار زمان بر آن نشسته باشد. برخی صحنه‌ها و خاطره‌ها، همیشه جلا و سرزندگی زمان وقوع را دارند. صحنه‌هایی که ذهن آدمی برای همیشه از آن زنگ می‌گیرد. برخی صحنه‌ها جلوه راستین حقیقت‌اند در رفتار این یا انسان. حقیقتی که گاه با یک نگاه و یا یک حرف ساده در عمق ضمیر آدمی می‌نشیند.

امروز در جایی ایستاده‌ایم که از بازیگران آن صحنه خبر و اثری نیست: اعظم، خیلی زود، گل جوانی‌اش با گلوله‌های مذاب پرپر شد؛ چند سالی دیرتر حقانی در میان آوار سیمان و آهن مدفون گردید؛ و منوچهری بازجو نیز کسی نمی‌داند کجاست و چه می‌کند (و البته هم کسی کنجکاو سرنوشت او نیست). اما خاطره زنده است و از آن زنده‌تر درس‌های آن و آموزه‌های آن که همین امروز نیز معتبر است و سزاوار بکار بستن. حقانی یک روحانی ساده بود نظیر بسیاری از آنهایی که امروز بر اریکه قدرت نشسته‌اند. او هم مانند همگنان خویش، ناباورانه به قله قدرت پرتاب شده بود. نمی‌دانم اگر او امروز زنده بود، چه می‌کرد و چگونه می‌اندیشید. ولی می‌دانم که اندیشه دینی و سیاسی وی به حیات خود ادامه می‌دهد و در رهگذر حوادث و تاریخ، مهر آن بر جای جای زندگی اجتماعی در ایران کوبیده شده است. اما اعظم‌السادات، حرف و عمل وی در برابر این روحانی، آنهم در بند دژخیم، موضوع دیگری است. اعظم در سن و سالی که اسیر و اعدام شد، مانند غالب همگنان خود نه آگاهی سیاسی و عمیقی داشت و نه تجربه سیاسی کافی. می‌گویم مانند همگنان خود، از اینرو که خود نیز یکی از این «همگنان» بوده‌ام و نیک می‌دانم این نسل در آن هنگام و در آن کارزار بغایت ناپخته و نابرابر چه بود و چگونه می‌اندیشید. ولی این اعظم نیز چون همانندان خود شوری عظیم و غریزه سیاسی نیرومندی داشت. نمی‌خواهم ستایشگر غریزه‌ها شناخته شوم و به نقش آگاهی و دانش در مبارزه سیاسی کم بها دهم. هرگز. اما می‌خواهم بگویم که گاه یک غریزه سرشار و بارور، خود حامل یک اندیشه کامل است. و آنچه اعظم در برخورد خویش با حقانی بر زبان آورد، در واقع بارقه یک اندیشه درست بود که از کوره داغ شور و غرایز مبارزه‌جویانه‌اش جهیده بود. شاید او تئوری بنیادی سخن خود را نمی‌توانست درست توضیح دهد، اما آنرا لمس کرده بود و به اهمیتش پی برده بود. شاید در اینجا بر من خرده بگیرند که نمک بر زخمی کهنه می‌پاشم. این را به تمامی رد نمی‌کنم. آخر، ما، حوادث دردناکی را در پی قدرت‌گرفتن روحانیون از سرگذرانده‌ایم. حوادثی که در پیدایش آنها بسیاری عوامل دست داشتند: کاستی‌های تاریخی خود جامعه، ناشایستگی و بی صلاحیتی حاکمان جدید، ضعف‌ها و ندانم‌کاری‌های اندیشگی چپ و... این را من نیز می‌دانم و در مقام توجیه و مغالطه نیستم. اما آنچه اعظم به آن روحانی گفت، برای من از زاویه دیگری مطرح است که اگر از این سر بدان بنگریم، اندیشه‌ای است درست و درست نیز باقی خواهد ماند: احترام به دگراندیشان و پذیرفتن موجودیت آنها.

حقانی‌ها از موضعی به مبارزه با رژیم شاه برخاسته بودند که با موضع اعظم‌ها متفاوت بود. اما در آن روزگار آنان دشمنان مشترک یک رژیم بشمار می‌رفتند و خواه ناخواه در کنار هم قرار می‌گرفتند. می‌دانیم که آنها مدت زیادی کنار هم باقی نماندند. وارد بحث چون و چرای آن نمی‌شوم که موضوع دیگری است. اما در این ارتباط و بویژه در مقام تعمیم، یک چیز همچنان دگرگون نشده و به قوت خود باقی است که همانا وجود دگراندیشی و دگراندیشان در جامعه امروز ماست. امروز هم نیروهای متفاوتی در برابر حکومت فقها قرار گرفته‌اند. همانقدر متفاوت که در زمان شاه بود. با اندیشه‌ها و هدف‌های متفاوت. از دینی‌اندیشان تا نیروهای لائیک، از دمکرات‌های واقعی تا نیروهایی با تفکر و عمل تروریستی. این بار نیز اینها خواه ناخواه در کنار هم قرار گرفته‌اند. دژ استبداد فرو نمی‌ریزد مگر با آرایش و تجهیز وسیع‌ترین نیروها. این امر چنان روشن است که نیاز به توضیح بیشتر نیست. اما آنچه سزاوار بحث است، پذیرش این تنوع نیروها و احترام به عقاید و آرا آنان است. فاصله حرف تا عمل همیشه کوتاه نیست. اگر این پذیرش و احترام را به یک «منش» مبارزاتی و اخلاقی مبدل کنیم، آنگاه کار مهمی انجام داده‌ایم و به سهم خود راه را برای پایه‌ریزی فرهنگ دمکراسی در جامعه هموار ساخته‌ایم. راستی هیچ فکر کرده‌ایم که اگر روزی رژیم مستبد کنونی فرو ریزد و (آن روز میمون سرانجام فرا خواهد رسید)، نیروهای اجتماعی پرورش یافته‌اش و نمایندگان فکریش چه خواهند شد. یک چیز روشن است. آنها همچنان به حیات خود در جامعه ادامه خواهند داد. مگر نه اینست که در روسیه امروز، کمونیست‌ها همچنان یک نیروی سیاسی قوی بشمار می‌روند؟ چیزی شبیه آن، فردا، در جامعه ایران نیز می‌تواند پدید آید و آنوقت ما با یک طیف سیاسی (در اینجا طیف مذهبی) کم و بیش نیرومند سر و کار خواهیم داشت. راستی در آن هنگام با اینان چه باید کرد؟ آیا باید جملگی را به دریا ریخت و یا از کشور اخراج نمود؟! پرسش اخیر بقدر کافی کودکانه و نابخردانه است و پاسخ مثبت بدان، از آنهم کودکانه‌تر. فکر می‌کنم، در آن روز بایستی با صاحبان و طرفداران اندیشه حکومتگران کنونی هم مدارا کرد. من به عمد میدان را چنین فراخ گرفته‌ام تا بر اهمیت موضوع تحمل دگراندیشان انگشت نهاده باشم. اینکه گردانندگان رژیم کنونی جنایات بسیار کرده‌اند و بایستی روزی (هر یک به فراخور موقعیت و مسئولیت خویش) پاسخگوی اعمالشان باشند، امری است که از اهمیت موضوع نمی‌کاهد. آری، تحمل این طیف از دگراندیشان نیز همانند دیگران لازم خواهد بود و اگر جز این شود، می‌توان گفت که خودکامگی دیگری در راه است. روز از نو، روزی از نو! مگر نه اینست که تنها در فضای چالش آزاد اندیشه‌ها و احترام به دگراندیشان، مردم به انتخابی آگاهی می‌رسند و زمینه‌های رشد و شعور و فرهنگ دمکراسی فراهم می‌شود؟ آیا هم‌نسلان و همرزمان اعظم‌السادات حق ندارند برخورد زیبای او در برابر بازجو را تا اینجا و تا این حد بسط و گسترش دهند؟ فکر می‌کنم، پاسخ، می‌تواند فقط «آری» باشد.

حکومت مذهبی، دشمن آشتی‌ناپذیر آزادی و حاکمیت مردم است

رضا مرزبان

متن زیر سخنرانی آقای رضا مرزبان در مراسم سی‌امین سالگرد تشکیل کانون نویسندگان ایران و بیستمین سال برگزاری شب‌های شعر می‌باشد که از سوی ایشان برای درج در نشریه کار در اختیار ما قرار گرفت.

* * * * *

بار دیگر ابرهای تردید در آسمان ایران، به حرکت درآمده است:

اینجا و آنجا می‌کوشند روی شبح نظام جمهوری اسلامی را در ایران و جهان با این ابرها بپوشانند. چیزی به نام «انتخاب» رئیس جمهوری، سرآغاز این توهم‌پراکنی شده است. یقین است که ابرهای تردید، بر دوام نخواهد ماند و بسیار زود در پیکر شبح نظام اسلامی، جذب و محو خواهد شد. و توهم‌پراکنان را شرمگین خواهد ساخت.

نه سال پیش نیز، هنگام «انتخاب» سلف این رئیس جمهور، با همین وسعت، توهم‌پراکنی را دامن زدند و به جهان از روی کار آمدن دولتی معتدل، در ایران مژده دادند؛ و امروز سیاهکاری‌های دوره هشت‌ساله آن «دولت معتدل» بر جنایات پیش افزوده شده است. توهم‌پراکنان امروزی یقین است که موضع محکم‌تری ندارند. من، بی‌آن که قصد داوری درباره عمرو و زید و توهم‌پراکنی‌های آنان داشته‌باشم، اعلام می‌کنم، این رئیس‌جمهور و آن وزیر یا آن مقام صاحب قدرت، گره حکومت در ایران نیستند. گره کور، نظام جمهوی اسلامی در کل ساختار آن است. تا این نظام برجاست، هر روز بر مشکلات ایران افزوده خواهد شد. امید بهی بستن، به جا بجایی مهره‌ها در نظام اسلامی، خودفریفتن است. آزادی را باید از کام حکومت مذهبی بیرون کشید.

از نظر سیاسی: بنیاد نظام جمهوری اسلامی، بر تعبد و بندگی انسان استوار است؛ تار و پود این نظام را از تبعیض یافته‌اند: یک سو، و بر بالا، نهاد روحانیت، با قدرتی مطلق، و سازماندهی پیچیده برای حفظ اقتدار خود، سوی دیگر و در پایین، تمام مردم ایران؛ مردمی که، درجه‌بندی شده‌اند: آنها که مطیع و فرمان‌پذیرند، آنها که اکثریت خاموش را تشکیل می‌دهند و در خور اعتماد حاکمان نیستند، آنها که مشرب دینی یا سیاسی دیگر دارند، جهان را می‌شناسند و به آزادی‌های اجتماعی و انسانی دل‌بسته‌اند و حکومت نامشان را «دگراندیش» گذاشته است و دمی از سرکوب‌شان غافل نیست، نظام، به نام دین، آزادی را حتی در درون خانه، از مردمان سلب کرده است. نظامی که از بنیاد دشمن آشتی‌ناپذیر آزادی است، چگونه و کجا می‌تواند به آزادی و به حقوق انسانی مردم گردن بگذارد؟

از نظر اقتصادی: بنیاد نظام اسلامی بر طفیلی‌گری و تجاوز به اموال و حاصل کار جامعه قرار دارد؛ نهاد روحانیت، که هرگز در تولید نقشی نداشته است و پیوسته به صورت طفیلی، مصرف‌کننده حاصل کار و زحمت دیگران بوده. پس از استیلا بر قدرت، سه‌گونه بر شریان‌های اقتصادی کشور، دست گذاشته است: در انحصار منابع درآمد و تجارب و کسب و کار برجای شاه و خاندان او تکیه زده و تمام اموال متجاوزان و صاحبان ثروت دوران شاه را نیز که تصرف کرده، زیر پوشش «بنیاد»های گوناگون به خدمت خود گرفته است. تمام چشمه‌های اقتصاد کشور را در مشارکت با عوامل خویش به منابع غارت درازمدت بدل ساخته است. و از آنجا که بافت نهاد روحانیت بافت نظام قبیله‌یی است، هر سازمان و هر منطقه ایران، تیول خاندان و یا تیول کارگزاران یک روحانی است. نظام بنا بر ماهیت خود و برای حفظ اقتداری که کسب کرده، هزینه، سنگین گسترش شبکه‌های نهاد روحانی، و خادمان ترویج تشریفات و سنن مذهبی، سپاه‌های انقلاب و بسیج، نیروهای فشار را، در پایتخت و شهرستان‌ها ـ که مصرف‌کننده مسرف و زیانبار جامعه‌اند ـ بر اقتصاد کشور تحمیل کرده است. عامل اصلی تورم، بحران، بیکاری، فقر و ویرانی اقتصاد کشور در استیلای غارت و طفیلی‌گری روحانیت و سازمان‌دهی آن بر حاصل کار و درآمد ملی است.

از نظر ساختاری: بافت ناهمخوان این نظام، ترکیبی از انواع تقلب در حقوق اساسی و مدنی است: در قانون اساسی که به نام جمهوی نوشته‌اند، «ولی فقیه» یا به تعبیر دقیق (امیرالمومنین) در صدر نشسته است. او دارای قدرت مطلق حکومت است. و با سازمان‌ها و نهادهایی که زیر فرمان دارد، از انواع تعبیه‌ها: شورای نگهبان قانون اساسی، مجلس خبرگان، قوه قضایی فقاهت‌زده، وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران انقلاب، سپاه بسیج، کمیته‌ها، دادگاه‌های انقلاب، و سرانجام شورای تشخیص مصلحت نظام و نیز فرماندهی کل قوا، اراده مطلقه خود را اعمال می‌کند. در این نهادها و تعبیه‌ها، از جانب «ولی فقیه» سهم روحانیون دیگر نیز رعایت شده است و جدا از این سازماندهی، مجلس شورای اسلامی و رئیس جمهوری قراردارند که ظاهرا باید از جانب مردم انتخاب شوند. نظام حاکم در نقش نماینده خداوند، بر کشور حکومت می‌کند، و از آنجا که جز اطاعت، هیچ نوع حقی برای مردم نمی‌شناسد، و آنها را دارای قوه تمیز نمی‌داند، شورای نگهبان «قانون اساسی» آن، از میان روحانیانی که «صالح» تشخیص بدهد، برای مردم نامزد وکالت و نامزد رئیس جمهوری تعیین می‌کند و از مردم می‌خواهد به هر یک از آنها که می‌پسندند، رای بدهند. به این ترتیب رئیس جمهور، و نمایندگان مجلس اسلامی، هجده سال است همانها هستند که ولی فقیه با رعایت جناح‌بندی حاکمیت، و «مصلحت نظام» انتخاب آنها را اجازه داده است، و وزارت کشور، و شبکه‌های گوناگون نظام، آنها را ازصندوقها درآورده‌اند.

چنین ساختاری که در آن از مردم در نمایش‌های انتخاباتی به واقع برای تحقیر آنها و تحقیر آزادی، استفاده می‌شود، نام جمهوری اسلامی گرفته است. این نظام فاسد است که ایران را یکسر به فساد و تباهی کشانده است. و به این اندازه از تجاوز به حقوق مردم ایران، قانع نیست؛ رویاهای سیاه‌تر در سر دارد. روشنفکران ایران، هنرمندان، نویسندگان، منظومه، وسایل ارتباط جمعی در کشور، زیر گیوتین چنین رژیمی قرار دارند. زنان و کودکان، انبوه‌ترین قربانیان این رژیمند. و در کشوری که بیکاری مرز نمی‌شناسد، و زحمتکشان نگران امروز و فردای خویشند، غارتگران اموال مردم، بر سر تداوم دزدی‌های نجومی، با هم در کشمکشند و باندهای ترور و جنایت، برای داخل و خارج کشور تربیت می‌شود تا شیوه اجرای «حقوق بشر اسلامی» یعنی قانونمند ساختن نظام بردگی را به نمایش بگذارند.

از نظر اجتماعی: بنیاد نظام اسلامی بر اختناق، ترور، و سرکوب مردم استوار است. هر نوع امنیت از مردم سلب شده است؛ همه در بیم و امید زندگی می‌کنند: دادگستری، که باید حافظ و مجری عدالت باشد، به دستگاه اجرای احکام فقهی مجازات: قصاص و تعزیر و ابزار اعمال خشونت سیاسی بدل گشته است. دست بریدن، شلاق‌زدن در ملاء عام، سنگسار، کیفرهای جاری است و لباس پوشیدن، سخن گفتن، اندیشه کردن، به شادی گردآمدن در جشن‌ها، گناهان مستحق کیفر. پس از هجده سال حکومت، رژیم هنوز دادگاه‌های خونریز «انقلاب اسلامی» را حفظ کرده و مشروعیت قانونی به آنها داده است. رسیدگی به جرایم روحانیت، دادگاه ویژه دارد. جامعه در فساد حاکمان غرق است. ریا و سالوس حکومت‌گران، تا اعماق جامعه رسوخ کرده است. کمیته‌های گوناگون مامور امر به معروف و نهی از منکر، در ایجاد مزاحمت شبانه روزی برای مردم با هم رقابت می‌کنند و بذر فحشاء ناامنی، تزویر، نادرستی و بدکاری می‌افشانند. امام جمعه، نماینده ولی فقیه و قدرت سیاسی قلمرو خویش است!

خون فرهنگ، در مذبح روحانیت جاریست. روشنفکران، نویسندگان، هنرمندان قربانیان مذبح هستند و دانشگاهیان، از استاد تا دانشجو، زیر گیوتین «کفر» و «الحاد» نشسته‌اند. وسایل ارتباطی، از هر نوع، مسخ‌شده است. در منابع اصلی ادب و فرهنگ معاصر، دست می‌برند. روزنامه‌نویسی را که در ایران، تازه داشت رشد کمی و کیفی پیدا می‌کرد به حرفه جعل سیاسی و وعظ مذهبی تبدیل ساخته‌اند. حق اندیشه را از اهل فرهنگ گرفته‌اند. جای اندیشه، در هر مدرسه، دانشکده، کارخانه، اداره، مؤسسه، مسجد دایر کرده‌اند و امام جماعت می‌فرستند.

این است نظامی که درباره‌اش توهم‌پراکنی می‌شود، و گاه شاید از سر اضطرار، روشنفکری معترض هم خود را فریفته نشان می‌دهد و به ساختن ابر تردید، بین جهانی که نگران ایران است، و شبح تباهکار نظام اسلامی ایران کمک می‌کند. گره ایران، گره فرد نیست که با به جابجایی او باز شود؛ آنچه آزادی و حق زیستن را از زن و مرد ایرانی سلب کرده است، نظامی است که با نیرنگ و قساوت بر قدرت مسلط شد و پس از هجده سال می‌خواهد، شرایطی را که زیر پوشش وضع غیرعادی و اضطرار انقلابی، بر جامعه تحمیل کرده بود، تثبیت کند. ثبات و «مدنی»شدن و «قانونمند» شدن چنین نظامی، بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ دویست ساله ایران است و تردید ندارم که مردم ایران، تن به چنین خفت تاریخی نخواهند داد. و این بار و بر تلخ دوران سیاه استبداد ۲۵ ساله پس از ۲۸ مرداد شاه را هم، در پی شاه به مخزن حافظه راکد تاریخ خواهند فرستاد. آنجا که فاجعه‌های بزرگ، در نیستی ابدی مدفون شده است.

جناحی که به حساب مردم، در ایران روی صحنه آمده است، مدت زیادی نمی‌توانند به دماگوژی و فریبکاری، و کارهای نمایشی ادامه دهد: هنوز فرج سرکوهی، در زندان است. هنوز عاملان پرونده‌سازی و شکنجه او، در پشت میزهای گیوتین آزادی، نشسته‌اند. هنوز عاملان وقایع پس از انتشار نامه ۱۳۴ نفر، در ایجاد جو ترور، جنایت، خفقان و سرکوب، کارگردان عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی هستند. هنوز راز چندین مرگ و قتل مرموز نویسندگان و روشنفکران خواستار آزادی، در دو سال گذشته، در آفتاب قرار نگرفته است. هنوز جای ده‌ها میلیون محکوم مظلوم با باند حاکمان ظالم در ایران عوض نشده است. چگونه می‌توان با ساده‌دلی پذیرفت که: گربه عابد شده است یا نسلی از گربه‌های عابد، روی صحنه آمده‌اند.

آزادی در انقلاب مشروطه به معنای مبارزه با سلطنت استبدادی قاجاربود؛ در انقلاب ۲۲ بهمن به معنای مبارزه با دیکتاتوری نظامی خاندان پهلوی. امروز آزادی به معنای برچیده شدن حکومت دین‌سالارانست که فساد و آزادی‌کشی و آدمخواری هر دو نظام مطرود ۲۰۰ سال اخیر را در خود جمع دارد: با قساوتی افزون. جمهوری اسلامی، یک نظام قرون وسطایی است که قوانین، سنت‌ها و احکام دوران بردگی را در ایران امروز، به کرسی نشانده است.

هشیار باشیم و فرصت ندهیم بار دیگر ابرهای تردید برای سال‌ها بین جهان و شبح نظام اسلامی ایران حایل گردد.

www.iran-archive.com

در حمایت از یک پیشنهاد سازنده

صادق کارگر

من پیوسته جزو کسانی بوده‌ام که نسبت به سیاست تشکیلاتی سازمان در داخل کشور انتقاد داشته‌اند. در کنگره‌های سوم و چهارم سازمان از طرف رفقائی که سیاست جاری تشکیلاتی سازمان در داخل کشور را سیاستی انفعالی و زیانبار می‌دانستند، قطعنامه‌هایی به کنگره‌های سوم و چهارم سازمان ارائه شدند و با اکثریت چشمگیری در آن‌جا نیز به تصویب رسیدند. اما متاسفانه شوراهای مرکزی منتخب کنگره‌های نام‌برده (سهوا و یا عمدا) این قطعنامه‌ها را راهنمای عمل خود قرار ندادند.

هروقت که در این‌باره از آن‌ها سئوال می‌شد، پاسخ‌هایی می‌دادند که برای سئوال‌کنندگان قانع‌کننده نبودند. به عقیده من گذشت زمان و روند حوادث و رخ‌دادهای اجتماعی ـ سیاسی و تجربیات بدست آمده از آن‌ها بطور آشکار خطا بودن سیاست تشکیلاتی سازمان را اثبات کرده است. علاوه بر آن اینک شرایط و محیطی در داخل کشور شکل گرفته که تغییر و تحول در این زمینه را جدا اجتناب‌ناپذیر کرده است.

اگر بپذیریم که میدان اصلی عمل، فعالیت و مبارزه یک سازمان سیاسی و سوسیالیستی و مردمی بطور طبیعی، اجتماعی است که آن سازمان از میان آن برخاسته و رشد و قوام یافته است و مردم آن اجتماع منبع و منشا اصلی الهام و تغذیه آن سازمان است، در آن‌صورت باید بپذیریم که جدایی و دوری طولانی و محرومیت یک سازمان سیاسی از منبع و منشا تغذیه خود اثرات زیانباری برای آن سازمان از خود بجای می‌گذارد. من فکر می‌کنم چنانچه سیاست جاری تشکیلاتی تغییر نیابد و سیاستی تازه و روشن و مبتنی بر واقعیت موجود جایگزین آن نشود، بروز بحرانی فلج‌کننده چندان دور از انتظار نخواهد بود. تنها نمی‌توان به استناد به تسلط دیکتاتوری در جامعه (منکر تسلط دیکتاتوری نیستم) و یا بیم از تلفات و از این قبیل استدلال‌ها، هم‌چنان روی ادامه سیاست غلطی که در ده سال گذشته آسیب‌های جدی به سازمان وارد کرده، از طراحی و جایگزینی یک سیاست ممکن خودداری ورزید.

راستی اگر قرار باشد که عملا بیشتر فعالیت‌های سازمانی مخالف رژیم در خارج از کشور متمرکز شود، پس سازماندهی مردم را چه کسی باید انجام دهد؟ تلکیف سر و سامان دادن به مبارزات خود بخودی و کانالیزه کردن آن‌ها وظیفه چه کسی است؟ آیا اساسا سازماندهی مبارزات مردم در داخل، از خارج کشور امکان‌پذیر است؟

بیائید به تجربه سازمان خودمان نگاه کنیم. آیا فراروئیدن چند ده نفر چریک به بزرگ‌ترین سازمان چپ ایران در شرایط برآمد انقلابی دوران انقلاب بهمن ، تنها یک معجزه صرف بود که برای سازمان ما رخ داد و یا این‌که حاصل مبارزات دوران دیکتاتوری رژیم شاه بود.

توده‌های مردم عملکرد احزاب و اشخاص مدعی را در دوران فعالیت آن‌ها در حافظه تاریخی خود ثبت می‌کنند و بر اساس آن برای هر حزب و شخص مدعی در حافظه خود، کارنامه درست می‌کنند. از این‌روست که آن‌ها در موقعی که شایسته و بایسته است از حزب یا گروهی و یا شخصی پشتیبانی می‌کنند و کسانی را که باید، مورد سرزنش و ملامت قرار می‌دهند.

حمایت گسترده‌ی مردم در دوران پس از انقلاب را باید ناشی از این مسئله دانست.

آیا اگر چنان‌که پس از سرنگونی دیکتاتوری حاکم که چندان هم دور از دسترس نمی‌نمایاند، توده مردم ما را به‌خاطر کم‌توجهی با دیکتاتوری در داخل کشور مورد انتقاد و سرزنش قرار دهند، می‌توانیم از خود دفاع کنیم؟

به‌نظر من قطعنامه پیشنهادی رفیق تابان در مورد بررسی تحولات اخیر در کشور، که همراه با یک مقاله توضیحی در همین رابطه از ایشان، تحت عنوان «برای فعالیت آزادانه در کشور» در کار شماره ۱۶۹ درج گردید، اقدامی در خور توجه، بموقع و ارزنده است که می‌تواند سرآغازی مناسب برای بازنگری و تغییر سیاست تشکیلاتی جاری سازمان باشد. ما باید چه رژیم بپذیرد و چه نپذیرد، حضور فعال‌تر خود در کشور را تدارک ببینیم. پیشنهادات رفیق تابان و پیگیری آن‌ها بنحوی که ایشان پیشنهاد می‌کنند، می‌تواند به تحرک سازمان در این راستا کمک کند.

نکته با اهمیت دیگری که در ارتباط با حضور بیشتر سازمان در داخل کشور باید مورد توجه قرار گیرد، افزایش جمعیت کشور از حد ۳۳ میلیون به بیش از ۶۵ میلیون در طی هیجده سال بعد از انقلاب است. یعنی این‌که در حال حاضر حدود نصف جمعیت کشور زیر ۱۸ سال است. این جمعیت عظیم و موثر به علت تسلط دیکتاتوری امکان آشنائی با احزاب و سازمان‌های مختلف را آن‌طور که باید، نداشته. به همین دلیل غیبت طولانی‌تر احزاب و سازمان‌های سیاسی مترقی باعث گسست بیشتر بین آن‌ها و این احزاب و سازمان‌ها خواهد گردید. در نتیجه راه برای سؤ استفاده رژیم و نیروهای ارتجاعی هموار خواهد ماند.

برای فعالیت آزادانه و علنی در چارچوب قانون اساسی کشور بکوشیم

حسین جواهری

حدود ۶ سال پیش ۳۷ درصد از شرکت‌کنندگان کنگره دوم سازمان که عنوان رفرمیست‌ها شناخته شده بودند بر فعالیت قانونی و علنی پای فشردند و راه برون‌رفت سازمان از بحران انزوا را مبارزه در راه فعالیت آزادانه، قانونی و علنی می‌دانستند.

تاریخ سازمان این سیاست درست رفرمیست‌ها را هرگز فراموش نخواهد کرد. اما اکثریت انقلابی که خواهان برکناری به اصطلاح مسالمت‌آمیز ج ـ ا بود هر روز در سیاست انقلابیش دچار بن‌بست گردید و هر روز در داخل و خارج از کشور نیروهای بیشتری را از دست داد.

حدود ۲ سال پیش در کنگره چهارم سازمان بازهم رفرمیست‌ها بر فعالیت آزادانه و علنی در چارچوب قانون اساسی تاکید کردند و در خط مشی پیشنهادی «تنها راه نجات ایران، مردم‌سالاری و آشتی ملی است» اشاره نمودند که: «ما خواهان فعالیت قانونی و علنی در کشورمان هستیم. ج ـ ا تاکنون حق فعالیت قانونی و علنی نیروهای سیاسی اپوزیسیون را نادیده گرفته است. ما معتقدیم تلاش و مبارزه برای به رسمیت شناختن این حق از طرف ج ـ ا، وظیفه همه نیروهای معتقد به دموکراسی در جامعه است. ما ضمن استفاده از همه امکانات برای نیل به هدف فوق، مذاکره علنی را مردود نمی‌دانیم.».

روند وقایع و جریان کنگره بگونه‌ای بود که انقلابیون در طرح خط مشی‌شان بند مربوط به فعالیت قانونی و علنی را نصفه و نیمه پذیرفتند. در همان زمان راقم این سطور در کنگره اعلام نمودم که پذیرفتن واقعی فعالیت قانونی و علنی یعنی پذیرش رفرم، یعنی دست‌برداشتن از انقلابی‌گری در سیاست است. یکی از تناقض‌های بزرگ خط مشی تصویب‌شده انقلابیون، پذیرش فعالیت قانونی و علنی بود. اما جریان ۲ ساله پس از کنگره چهارم نشان داد که طی این مدت حتی یک مقاله در نشریه کار نوشته نشد. و طرح فعالیت قانونی و علنی کاملاً مسکوت ماند.

اکنون پس از حادثه بزرگ تاریخی دوم خرداد و شرکت عظیم مردم یعنی ۸۸ درصد از واجدین شرایط در انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی آقای خاتمی در مقابل ناطق نوری کاندیدای ولایت فقیه بخشی از رفقای انقلابی دچار آنچنان تناقض‌گویی شده‌اند که حرف‌های خودشان پاسخگوی افکارشان است. از یک طرف می‌گویند سیاست تحریم درست بوده است، از طرف دیگر از شرکت مردم و انتخاب آقای خاتمی اظهار خوشحالی می‌کنند. همین دوستان که تا چندی قبل پیشبینی می‌کردند که مردم در انتخابات شرکت نمی‌کنند و در خیمه‌شب‌بازی رژیم، ناطق‌نوری برنده انتخابات است هنوز چند روزی از شکست پیش‌بینی‌شان نگذشته، باز هم شکست آقای خاتمی را پیشگویی می‌کنند. از این دوستان باید تقاضا نمود اگر از انقلابی‌گری دست برنمی‌دارید حداقل تا مدتی از پیشگویی سیاسی خودداری کنید.

اما بخشی از انقلابیون سیاست تحریم را غلط می‌دانند و می‌خواهند از انتخابات دوم خرداد درس بگیرند. از جمله دوست بسیار گرامیم آقای تابان طی قطعنامه پیشنهادی به شورای مرکزی سازمان، خواستار ایجاد یک جبهه کارزار برای فعالیت قانونی و علنی سازمان شده و در این راستا پیشنهاد نامه به آقای خاتمی و مردم ایران و تقاضای به رسمیت شناخته‌شدن این حق توسط ج ـ ا را دارند در این راه از مجامع بین‌المللی نیز تقاضای کمک دارند.

فعالیت قانونی و علنی قواعدی دارد که مهمترین آن التزام عملی به قوانین جاری کشور و در راس آن قانون اساسی می‌باشد. بنابراین نمی‌توان بدون رعایت قانون، مبارزه برای فعالیت قانونی و علنی نمود. آقای تابان به درستی اشاره می‌کنند که سازمان‌های سیاسی چپ در بن‌بست قرارگرفته‌اند و یکی از مهمترین راه‌های برون‌رفت از بن بست، سازماندهی دوباره نیروهای سیاسی در داخل کشور است این سازماندهی تنها و تنها در چارچوبه فعالیت آزادانه و علنی این نیروها امکان‌پذیر است.

آقای تابان! اگر واقعاً به شعار فعالیت قانونی و علنی برای سازمان معتقدید باید شعار آلترناتیوسازی، برکناری و... را فراموش نمایید و تمام نیرویتان را در کنگره آینده سازمان متمرکز به تغییر خط‌مشی انقلابی‌گری کنید و سازمان را در جهت مبارزه رفرمیستی سوق دهید. در آن صورت خود بخود و اتوماتیک در جهت فعالیت قانونی و علنی گام برمی‌دارید. در یک کلام باتوجه به وضعیت حاکمیت و جامعه با خط مشی مصوب کنگره چهارم، نمی‌توان فعالیت قانونی و علنی نمود.

مبارزه در راه فعالیت علنی و قانونی سازمان‌های سیاسی که ارتباط تنگاتنگ با به اجرادرآمدن فصل احزاب و گروههای قانون اساسی پیدا می‌کند مبارزه‌ایست طولانی، که در روند خود بیشترین امکانات توده‌ای را برای ما ایجاد می‌نماید. اگر کسانی فکر می‌کنند با یک نامه و ۲ اطلاعیه و چندماهی کارزار بین‌المللی می‌توان به حق قانونی فعالیت آزادانه دست یافت از نیروهای استبدادی درون حاکمیت و جامعه اطلاع کمی دارند بیش از ۱۸ سال است که نیروهای ملی در داخل کشور با رعایت تمام و کمال قواعد قانونی و به شکل مینیاتوری سیاسی، تلاش می‌کنند که حق فعالیت قانونی‌شان به رسمیت شناخته شود هنوز موفق نشده‌اند. اگر سابقه طولانی متد رفرمیستی این جریانات را در نظر بگیریم می‌توانیم به خوبی درک نماییم برای نیروهایی که چند سالی است از انقلابیگری به سمت روش رفرمیستی روی آورده‌اند باید کارزار بسیار بزرگ، صبورانه، منطقی، و شاید طولانی را در عرصه ملی و بین‌المللی هدایت نمایند. اما این مبارزه از همان گام اولش تنگناهای بسیاری را برای نیروهای استبدادی حاکمیت و چشم‌اندازهای وسیعی را برای نیروهای دموکرات و آزادیخواه ایجاد می‌نماید.

برخی یادآوری‌های درباره رفرم و مبارزه مسالمت‌آمیز

الف ـ اندیشه رفرم و مبارزه مسالمت‌آمیز اگر در درون سازمان سابقه ۸ ساله دارد در ایران سابقه بیشتری دارد و تا انقلاب مشروطیت ادامه می‌یابد. به عنوان یک رفرمیست بار دیگر به دوستان انقلابی می‌گویم: دلبستن به اینکه حکومتگران تغییر خواهند کرد با مبارزه برای واداشتن حکومت به مصالحه، دو امر متفاوت است. کسانیکه دورنمایی برای یک مبارزه اصولی ولی با نرمش و انعطاف در برابر رژیم نمی‌بینند در یکسو انقلاب و برکناری را قرار می‌دهند و در سوی دیگر پشتیبانی از رژیم را. از دیدگاه ما گفتگوی منطقی و کوشش برای تفاهم بر اساس موازین مردم‌سالارانه گرچه در گسترش اندیشه و رفتار دموکراتیک و زمینه‌سازی تغییرات سیاسی نقش مهمی دارد ولی نمی‌تواند جایگزین پیکار سیاسی مردم گردد.

ب ـ طی چند سال گذشته، افرادی یافت شده‌اند که نام آنان را «انقلابیون رفرمیست» گذاشته‌ام وقتی در چند جای کشور ناآرامی، اعتصاب و یا شورشی صورت می‌گیرد آنان سازماندهی مبارزات مردم و تشکیل هسته‌های مخفی را در سر می‌پرورانند.

وقتی جامعه به سمت متعادلتری حرکت می‌کند دچار بحران کمتری می‌شود و برخی موارد قانونیت در آن جریان می‌یابد و یا مثلا حادثه بزرگی نظیر انتخابات دوم خرداد صورت می‌گیرد این رفقا رفرمیست می‌شوند و در فکر فعالیت آزادانه و یا نامه‌پراکنی به این و آن می‌افتند.

ج ـ وقتی ما می‌گوییم خواهان فعالیت آزادانه و علنی در چارچوب قانون اساسی هستیم. دوستان انقلابی می‌گویند با وجود ولایت فقیه نمی‌توان در محدوده قانون اساسی فعالیت قانونی و علنی نمود. بارها به این دوستان پاسخ داده شد بازهم می‌گوییم کسانیکه در چارچوب قوانین جاری یک کشور فعالیت می‌کنند لزوماً به همه آن قوانین اعتقاد ندارند و بعضاً با برخی از موارد آن مخالفند. راقم این سطور فصل ولایت فقیه قانون اساسی را مغایر با مردم‌سالاری و حقوق حقه مردم ایران می‌داند. باید تلاش نمود از طریق قانونی این بخش قانون اساسی را تغییر داد انتخابات دوم خرداد نشان داد که ولایت فقیه از مقبولیت در میان مردم برخوردار نیست و می‌توان از مجاری قانونی و از طریق آراء اکثریت مردم درجهت تغییر آن گام برداشت.

ما باید نشان دهیم ...

ادامه از صفحه ۷

آن‌ها باشیم.

از جمله دیگر مسایلی که ما باید در مورد آن همفکری کنیم، تنظیم سیاست‌مان نسبت به نیروهای طرفدار آقای خاتمی است، یعنی آن نیروهایی که از قانونیت و جامعه مدنی صحبت می‌کنند و گام‌هایی در این راستاها برمی‌دارند.

شکیب: تو خواستار آزادی فعالیت برای فدائیان شده‌ای. جریاناتی در ایران هستند که تا بحال برای آزادی خودشان فعالیت کرده‌اند مثل نهضت آزادی ایران. ما در سال‌های اخیر همواره گفته‌ایم آزادی یعنی آزادی دگراندیشان. این که تو فقط از فدائیان صحبت می‌کنی به معنای نادیده انگاشتن خواست آزادی دیگر نیروها نیست؟

تابان: من مدافع این فکر هستم که جبهه مشترکی با سایر نیروهای چپ و دموکرات جمهوریخواه باز کنیم. این فکر به جای خود باقی است. در این زمینه نیز ما مدافع فعالیت آزادانه همه احزاب هستیم و در این راه حاضر به همکاری با همه نیروهای جمهوریخواه هستیم. ولی وقتی وارد مبارزه مشخص سیاسی می‌شویم، هر سازمان و حزب سیاسی ویژگی‌های خودش را دارد، مختصات خودش را دارد. موقعیت خاصی در جامعه دارد و ویژگی‌های خاصی را برای مبارزه خودش باید دنبال کند. به طور مثال من در نظرم بوده و هست که اگر این پیشنهاد تایید شد نامه سرگشاده‌ای خطاب به مردم ایران بنویسیم و سوابق سازمان فدایی، تاریخ آن، مطالبات امروز آن را طرح کنیم و به طور جدی‌تر در جهت معرفی سازمان فدائی به نسل جوان کوشش کنیم. یکی از ویژگی‌های ما این است که سازمان ما هنوز رسما و به اعتبار هیچ فرمان قانونی غیر قانونی نیست. برخی احزاب این طور نیستند. یا موضوع دیگر: شاید برای بعضی احزاب و گروه‌ها مساله فعالیت آزادانه در اساس به مساله بازگشت در کشور خلاصه شود، برای ما این هر چند مهم است اما همه مساله نیست. ما برای تشکل آزادانه فداییان در داخل کشور باید فکر کنیم. این ویژگی‌ها است که در یک مبارزه مشخص ما باید به آن‌ها توجه کنیم و در عین حال در هر جا که می‌توانیم با دیگر احزاب و سازمان‌های چپ و ملی که موافق این سیاست هستند متحدانه نیز حرکت کنیم.

شکیب: بعد از حادثه بزرگ دوم خرداد، به عنوان واکنشی در مقابل سیاست تحریم، شاهد پیشنهادات مختلفی در زمینه سیاست سازمان بوده‌ایم. آیا طرح پیشنهادی تو هم به نوعی انعکاس روانشناسی هماهنگ شدن به هر قیمت، نیست؟

تابان: این را رد نمی‌کنم که این روانشناسی در بعد از انتخابات دوم خرداد وجود داشته و بسیاری از نیروهای سیاسی که فکر می‌کنند در جریان انتخابات اشتباه کرده‌اند حالا در صدد جبران این اشتباه هستند و بخشی از این اشتباه می‌تواند واکنشی باشد. من موافق تحریم نبودم و پیشنهاد دیگری به شورای مرکزی دادم که ما سعی کنیم با سایر نیروهای چپ و ملی کاندیدای مشترکی معرفی کنیم و بی‌اعتنا به آن که شورای نگهبان نماینده ما را رد می‌کند، تا آخر هم مردم را به رای دادن به او دعوت کنیم و راه همکاری‌های آینده را و زمینه‌های یک آلترناتیو دموکراتیک را در ذهن توده مردم هموار کنیم. این پیشنهاد رد شد. اما هنوز هم فکر می‌کنم اگر انتخاب قرار بود بین تحریم و رای دادن به خاتمی باشد، با توجه به شرایطی که در آن زمان بود، ما چاره‌ای جز تحریم انتخابات نداشتیم. آن‌ها که موافق رای دادن به خاتمی بودند، تحلیلشان روی شرکت مردم نبود. این را هر کسی بگوید راست نگفته است. همه پیش‌بینی‌ها این بود که مردم شرکت نمی‌کنند. اما یک سیاست اعتقاد داشت که اگر مردم شرکت هم نکنند باید به خاتمی رای داد. این درست است که پیشنهاد من هم متاثر از شرایط تازه است اما فکر نمی‌کنم واکنشی در جهت جبران آن اشتباه ادعایی باشد، اما در جهت پایان دادن به وضعیت فعلی هست. ما باید به این وضع پایان دهیم. در این جوششی که ایجاد شده ما باید صدایمان را به ایران و به گوش مردم ایران برسانیم. متاسفانه تاثیر سازمان‌های چپ در این تلاش‌ها کم است. مساله این است که راه‌هایی پیدا کنیم و تاثیراتمان را بیشتر کنیم. ادامه وضعیت به این شکل راه به جایی نمی‌برد. آن چه که من پیشنهاد کرده‌ام متوجه همین شرایط است. اگر توده‌های مردم دوباره سرخورده شدند، اگر باز به سیاست و سیاسیون بی‌تفاوت شدند. اگر جناح خاتمی شکست خورد و یا اگر از آن سو، ناامیدی مردم به تغییر اوضاع از راه‌های کنونی به حرکت‌های اعتراضی وسیع تبدیل شد، ما در هر کدام از این شرایط باید به فکر سیاست‌های تازه‌ای باشیم. این یک سیاست و پیشنهاد همیشگی نیست. شرایط خاصی پدید آمده است که شاید هم دوام زیادی نداشته باشد اما ما باید از آن استفاده کنیم و الان با طرح این مطالبه بهتر می‌توانیم از آن استفاده کنیم. اگر ۶ ماه دیگر این شرایط بهم خورد و نیروهای فشار بر مردم غلبه کردند آن وقت باید فکر دیگری کرد.

اما حالا مردم مشتاق شنیدن و عمل کردن هستند، شور و شوق پدید آمده است. این را بفهمیم و هر چه رساتر به مردم بگوییم که سازمان فدایی می‌خواهد در میان آن‌ها و با آن‌ها باشد، به آن‌ها نشان دهیم که سازمان فدایی مخالف این فکر است که به نیروی چپ در ایران امروز احتیاجی نیست. سازمان فدایی مخالف این است که چپ باید یک جبهه بی در و پیکر باشد که از چپ تنها نامی داشته باشد، سازمان فدایی مخالف این فکر است که نیروهای دیگر می‌توانند پیانگر اهداف ما در ایران باشند. ما با طرح مطالبه حضور آزادانه خود در کشور این را به مردم و در درجه اول به هواداران خود می‌گوییم که نه، ما خواهان آن هستیم و برای این مبارزه می‌کنیم که سازمان فدایی در ایران باشد. ما نمی‌خواهیم و نخواهیم گذاشت که چپ از حیات سیاسی کشور ما حذف شود. ما باید نشان دهیم که چپ را نمی‌شود از ایران حذف کرد.

شکیب: ما در آستانه کنگره پنجم هستیم، بنظر تو وظیفه اصلی کنگره باید پرداختن به چه چیزی باشد؟

تابان: علیرغم همه اهمیتی که بحث‌های مربوط به سیمای سازمان ما و بحث هویت دارد و من هم طرفدار آن بودم که این بحث‌ها در مرکز کنگره پنجم قرار گیرد، اما الان که اوضاع عوض شده است ما باید از هم‌زمانی کنگره با این رویدادها استقبال کنیم. اگر کنگره و سازمان ما پیشنهاد مبارزه برای فعالیت آزادانه در کشور را بپذیرد، آن گاه ما باید فعالانه در جهت طرح هر چه وسیع‌تر آن هم در بین مردم ایران، هم در میان نیروهای هوادار سازمان در ایران و هم در جهت جلب پشتیبانی بین‌المللی از این مطالبه قدم برداریم و همچنین در جهت متقاعد کردن آن بخش از نیروهای جمهوری اسلامی حرکت کنیم که فکر می‌کنند دارند در جهت آزادی حرکت می‌کنند و آن‌ها را در برابر این پرسش قرار دهیم که شما بالاخره با مخالفین خود می‌خواهید چه بکنید، همچنان سرکوبشان کنید یا شیوه‌های دیگری را جستجو می‌کنید؟ اگر ما این کارها را بکنیم، آن گاه ما خواهیم توانست سیاست موفقی داشته باشیم. به همان نسبتی که ما فعالانه‌تر و وسیع‌تر و پرتحرک‌تر در این جهت حرکت کنیم، به یک وظیفه مهم پاسخ داده‌ایم. آن چه که تا به حال در این زمینه گفته شده بدون تردید باید به طور جدی مورد مشورت قرار گیرد و تکمیل شود. امیدوارم که کنگره سازمان با همه این مسایل برخورد جدی و مسئولانه‌ای داشته باشد و نام و مطالبات سازمان فدایی را دوباره بیشتر و بیشتر در میان مردم ایران مطرح کند.

بسیار ممنونم از شرکت تو در این گفتگو

اگر ایران به جام جهانی راه یابد

ادامه از صفحه ۳

ضدحمله‌ای بود که در دقیقهٔ ۱۱۹ به سومین گل ژاپن انجامید.

در تیم ایران نبود کریم باقری مشهود بود. از بازیکنان ایرانی استاد اسدی و پیروانی روز خوبی نداشتند. برجسته‌ترین بازیکنان ایران علی دایی، خداد عزیزی، مهدی مهدوی‌کیا و عابدزاده بودند، گرچه عابدزاده با برخی حرکات جنجالی خود گاه دروازه ایران را به خطر می‌انداخت. بازی تیمی ایران بگیر نگیر داشت و از آهنگی یک‌نواخت برخوردار نبود. مهم‌ترین خطا بر روی عابدزاده چند دقیقه پیش از به ثمر رسیدن گل پیروزی ژاپن بود. در یک خطای آشکار مهاجم ژاپنی عابدزاده راکه برای گرفتن یک توپ به پرواز در آمده بود، به دیرک عمودی دروازه کوبید. در پی این خطا توان عابدزاده برای ادامهٔ بازی به شدت کاهش یافت، ولی به امید این که بازی به ضربات پنالتی بکشد به بازی ادامه داد. عابدزاده در گرفتن ضربات پنالتی مهارت دارد. ولی بازی به آن‌جا نرسید.

بازی‌های ایران و استرالیا:

شنبه،	۱ آذرماه (۲۲ نوامبر)	در ایران
شنبه،	۸ آذرماه (۲۹ نوامبر)	در استرالیا

www.iran-archive.com

آیا چشم‌اندازی برای رهایی از سرمایه‌داری می‌توان گشود؟

گفتگو با فرخ نگهدار

بخش اول

□ بهروز خلیق: امروز سیمای چپ را بعد از تحولات دهۀ اخیر در عرصۀ بین‌المللی چگونه می‌بینید؟

■ فرخ نگهدار: دهۀ ۱۹۸۰ و سال‌های دهۀ ۱۹۹۰ به نظر من یک چرخشگاه بسیار بسیار قابل توجه در مجادلات و مباحثی است که در جهان امروز در سمت راست و در سمت چپ در حال گسترش بوده است. به نظر من تغییر و تحولات در یک دهۀ اخیر محدود به تحول در دیدگاه‌های چپ نیست. اتفاقاً آن بحرانی که یک دهه پیش جنبش سوسیالیستی، کمونیستی و کارگری را در بر گرفت، امروز نیروهای راست‌گرا، محافظه‌کار و سنت‌گرای سرمایه‌داری را در بر گرفته و آن‌ها به نابسامانی فکری دچار شده‌اند. از سوی دیگر نیروهای معتقد به سوسیالیسم، معتقد به عدالت اجتماعی، معتقد به بسط برابری در میان گروه‌های اجتماعی مختلف، معتقد به یگانگی حقوق مردان و زنان، معتقد به توجه به مسائل جوانان، معتقد به حفظ محیط زیست و مدارا با طبیعت، معتقد به برابری نژادی خلق‌ها، برابری ملی، معتقد به نفی ملی‌گرایی، بطور عمده در سمت بازسازی مواضع ایدئولوژیک و ساختارهای فکری قابل اتکا حرکت کرده‌اند. آنچه که می‌توان تصویر کرد، قوام‌یابی و بازسازی پایه‌های فکری در میان نیروهای چپ است.

در این یک دهه از دید من دو واکنش در میان مجموعۀ نیروهای طرفدار سوسیالیسم، اعم از طرفداران سوسیالیسم علمی و سوسیال دموکرات‌ها به چشم می‌خورد. گرایش اول در برابر بحران فکری، اجتماعی، سیاسی که در احزاب چپ در غرب و شرق رخ داد، واکنش ایستادن در مواضع دفاع از سنت‌ها، تئوری‌ها و ارزش‌های تاکنونی و گرایش دیگر، تلاشش در بازسازی، دگرگونی، تغییر ساختار و ارائۀ معیارها و تئوری‌های جدید برای جنبش چپ بود.

این دو گرایش و این دو طرز برخورد هم در احزاب سوسیال‌دموکرات و هم در احزاب کمونیستی کارگری دیده می‌شود. چگونه می‌شود مشخصه‌های اساسی این دو گرایش را فهرست‌بندی کرد. گرایش محافظه‌کار و یا گرایش سنت‌گرا در جنبش چپ، ارزیابی‌اش این بود که آن چه تحت عنوان بازسازی و یا نوسازی، یا دگراندیشی در محیط سوسیالیستی عنوان می‌شود، فرجامی جز تسلیم و یا پیوستن به گرایش‌های راست و سرمایه‌داری، جز نفی مبارزۀ طبقاتی، نفی ارزش‌ها و سنت‌های دموکراتیک و سوسیالیستی چپ نخواهد داشت. و لذا باید به عنوان تجدیدنظرطلبی (در احزاب کمونیستی) و یا به عنوان پشت کردن به ارزش‌ها (در احزاب سوسیال دموکرات) ارزیابی و محکوم شود. نقطۀ قوت آن گرایش، تاکید بر اهمیت دستاوردها، اهمیت پیروزی‌ها و خدماتی بود که در طی یک قرن و نیم اخیر جنبش کارگری به جوامع بشری ارائه داده است.

گرایش دیگر با توجه به مسائل و مشکلات و تحولاتی که در جامعۀ بشری به وجود آمده، با توجه به تحولات ساختاری و تغییراتی که در تناسب قوا، در بافت جوامع سرمایه‌داری رخ داده و بخصوص با عطف توجه به نتایج و تجارب بدست آمده از کاربست تحلیل‌ها و تئوری‌های کلاسیک ساختمان سوسیالیسم، تاکید داشت که همان چارچوب‌ها، همان تئوری‌ها و همان دیدگاه‌ها قادر به پاسخگویی مسائلی که جامعۀ سرمایه‌داری با آن مواجه است، نیست و باید چارچوب تازه‌ای تدوین کرد.

البته نمی‌توان نادیده گرفت که همۀ اعتراضات یا انتقادات از سر صدق یا به خاطر حفظ آرمان‌ها و ایده‌آل‌های چپ نبوده است. بخش بزرگی از نیروهای معترض، به نومیدی و یأس از تلاش در راه تحقق آرمان‌ها رسیدند و با این ایده‌آل‌ها خداحافظی کردند و حتی گاه به تمجید و تقدیس سرمایه‌داری پرداختند. آنها هر نوع راه حلی برای مشکلات سرمایه‌داری را غیر ممکن تلقی کردند و به تمجید تاریخی که سرمایه‌داری پشت سر گذاشته و مسیری که در آینده طی خواهد کرد، اکتفا کردند.

و اما نیروهای منتقدی که می‌خواستند تحولات جامعۀ بشری را در نظر بگیرند و تئوری‌های تازه‌ای ارائه دهند چه می‌گفتند؟ و چه تفاوتی با نیروهای دیگر داشتند؟ در این جا تصریح می‌کنم که این مسائل از دید من یعنی آن چه که باید صورت بگیرد عنوان می‌شود و نه تصویر کردن یک هستی عینی خارج از ذهن.

□ مجید عبدالرحیم‌پور: شما در مقابل گرایش محافظه‌کار از گرایش نقاد و رو به جلو صحبت کردید. این دو گرایش در بین سوسیال دموکرات‌ها است یا احزاب کمونیست؟

■ فرخ: من تصریح کردم که هم در احزاب سوسیال دموکرات و هم در احزاب کمونیستی هر دو اختلاف و بحران آغاز شد و در هر دو جبهه ـ هم در جبهۀ سوسیال دموکراسی و هم در جبهۀ کمونیستی دو گرایش محافظه‌کار و گرایش نوگرا یا نواندیش شکل گرفت. من اعتقاد ندارم و صحنه از دید من به این شکل نبوده است که گویا احزاب کمونیستی و کارگری فقط با بحران و مسئله مواجه شدند و به طرف سوسیال دموکراسی رفتند. این تصویر قطعاً یکجانبه است. چون در احزاب سوسیال دموکرات هم ما می‌بینیم بحران و اختلاف نظر شکل گرفته و معیارهایی که قبلاً آنها می‌پذیرفته‌اند، امروز آنها تأکید می‌کنند بخشی از همان ساختار، همان مناسبات و همان تئوری‌های گذشته صحیح است و برخی اظهار می‌کنند که ما احتیاج به نوسازی و بازسازی ارزش‌ها، تئوری‌ها و دیدگاه‌های خودمان را داریم. من محدود نکردم به احزاب کمونیستی و کارگری و الآن می‌خواهم بگویم که نیروهای نوگرا و یا نواندیش یا تجدیدنظرطلب (قبلاً یک واژۀ منفی تلقی می‌شد) چه تغییراتی در دیدگاه‌ها را پیشنهاد می‌کردند.

اساس اندیشۀ چپ از قرن نوزده تا امروز بر این اصل قرار داشته که جامعه به طبقات تقسیم شده و موضوع طبقات، موضوع مرکزی تمام مسائل اجتماعی است. اگر ما در مبارزۀ طبقاتی شرکت کنیم، در مبارزۀ کار علیه سرمایه شرکت کنیم، گشایشی در راه کلیۀ مسائلی که جامعه با آن مواجه است ایجاد خواهد شد. حرکت در سمت حل تضاد میان کار و سرمایه، حرکت در جهت حل کلیۀ مسائل و معضلات اجتماعی است. این بنیان فکری احزاب چپ بوده است. هم در احزاب سوسیال‌دموکرات‌ها و هم در احزاب کمونیستی کارگری، اختلاف در این اصل نبوده است. امروز از دید من، این بخشی از مطالبات و خواست‌های نیروی چپ نواندیش تلقی می‌شود و نه تمام مسائلی که جنبش چپ باید با آن درگیر شود. به زبان دیگر، دفاع از منافع طبقۀ کارگر و کاروزران لزوماً به معنای حرکت در جهت رفع ستم نژادی و یا رفع ستم جنسی یا رفع ستم ملی و یا در خدمت رفع این ستم‌ها تلقی نمی‌شود. حتی گاه مبارزۀ طبقاتی، علیه مبارزۀ نژادی، علیه برابری نژادی ملی، یا ستم بر زن و مرد عمل‌کرد پیدا می‌کند. البته در موارد ویژه و نه بطور عام.

مبارزۀ طبقاتی و آن چه که جوهرۀ این مبارزه را تشکیل می‌دهد، از دید من مبارزه‌ای است در راه شکستن کنترل سرمایه‌دار بر ابزارها و منابع تولید. شکستن این کنترل، شکستن قدرت سرمایه‌داری برای کنترل منابع تولید به دست و به سود عده‌ای معدود مضمون این مبارزه است. به زبان دیگر، مضمون مبارزۀ طبقاتی، چیزی جز تلاش در راه شکستن قدرت‌های نیروهای مسلط بر سیستم تولید نیست. وجه تجریدی این مبارزه، مبارزه علیه تسلط، مبارزه علیه توزیع نابرابر قدرت است. جهات دیگری که برشمردم، مثل ستم جنسی، ستم مرد بر زن، ستم ملی، نژادی و یا اختلاف بین افراد و یا نابرابری‌هایی که ناشی از سن است (مبارزه‌ای که در دفاع از حقوق کودکان صورت می‌گیرد، مبارزه‌ای که در دفاع از حقوق جوانان صورت می‌گیرد، در برابر گروه‌های میان‌سال که قدرت تسلط بر جامعه هستند) مضمون این مبارزات همان مبارزه علیه سلطه، مبارزه علیه قدرت برتر و ارائۀ طرح‌هایی برای توزیع عادلانه‌تر قدرت است. به زبان دیگر از نظر من آنچه که جنبش چپ باید مبنای حرکت خود قرار دهد، نه فقط مبارزه، پیکار در راه شکستن سلطه بر منابع تولید، بلکه شکستن سلطه توسط هر نیرویی است که می‌خواهد قدرت نیروهای مقهور را از بین ببرد و آن‌ها را تحت کنترل خودش قرار دهد. یعنی عدالت جنبۀ وسیع‌تر، فراگیرتر و همه‌جانبه‌تری پیدا کرده است. باید چپ سیمای تعادل‌طلب را نه تنها در عرصۀ مناسبات میان انسان‌ها، بلکه فراتر از آن در عرصۀ مناسبات بین انسان و طبیعت هم گسترش دهد. عدالت در مناسبات میان انسان و طبیعت هم به خواست عمدۀ نیروی چپ بدل گشته است. دیدگاه‌های سنت‌گرا و محافظه‌کار این اصل را گرچه بطور کلی می‌پذیرند که ما هم حفظ محیط زیست هستیم، ولی این یک فکر نو است که در قرن ۱۹ و نیمۀ اول قرن ۲۰ موضوعیت نداشت. مارکسیسم کلاسیک تسلط انسان بر طبیعت را پیشرفت تلقی می‌کرد. در صورتی که امروز تسلط انسان بر طبیعت حائز جهات تخریبی نیز هست و نیروهای چپ‌گرا مخالف این سلطه هستند. به این ترتیب از دید من مهم‌ترین تحول عبارت است از گسترش مضمون مبارزه‌ای که به مبارزۀ طبقاتی محدود بود، به مبارزه‌ای که مبارزه علیه سلطه و نظام ناعادلانۀ توزیع قدرت در میان گروه‌های مختلف اجتماعی، اقشار مختلف اجتماعی و ملت‌ها، نژادها، زن و مرد، پیر و جوان و میان انسان و طبیعت ...

□ بهروز: اگر مبارزه علیه سلطه در زمینه‌های مختلف که برشمردید به نتیجه برسد، آیا به جامعۀ ایده‌آل یعنی جامعه‌ای که ما سوسیالیسم می‌نامیم، دست یافته‌ایم؟ آیا شما به سوسیالیسم اعتقاد دارید؟

■ فرخ: اگر به عنوان یک مدل تجریدی، یک مدل نهایی، یک الگوی ذهنی، یا به زبان دیگر، یک رؤیا و یک آرزو مطرح کنید، من قطعاً جواب مثبت می‌دهم، این رؤیا و این آرزو در ذهن من وجود دارد و تلاش هم در جهت تحقق آن صورت می‌گیرد. اگر بخواهید بگویید که مشخصات این آرزو و این رؤیا و یا این مدل تجریدی ساختار و مناسبات اجتماعی در این مدل را چگونه می‌شود توضیح داد و یا تعریف کرد، من به شما خواهم گفت که در ذهن من همان ایده‌آل کمونیستی که از زمان مارکس و حتی پیش از مارکس در ذهن‌ها مطرح بوده، همچنان مطرح است و آن هم شکستن نابرابری و برقراری برابری عدالت در بین انسان‌ها و به اضافۀ تعادل میان انسان و طبیعت است. در چنین جامعه‌ای، قدرت در دست عده‌ای معدود متمرکز نیست. قدرت اقتصادی، فرهنگی، علمی و سیاسی در دست جمعی محدود متمرکز نیست. انسان‌ها در اعمال ارادۀ خودشان، متهور ارادۀ دیگری نیستند و یا مرعوب ارادۀ دیگری نیستند. هر انسانی به همان اندازه امکان مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را دارد که دیگری. چنین تعادلی در جامعه به وجود آمده و این یک ایده‌آل و مدل کلی است ولی این که شما از من بپرسید ساختار دولت در چنین جامعه‌ای چگونه است؟ ساختار اقتصاد در چنین جامعه‌ای چگونه است؟ تصمیم‌گیری در نهادهای بزرگ تولیدی که در آنچه وجود دارد، چگونه است؟ پاسخ خواهم داد، دولت به مثابه تنظیم‌کنندۀ مناسبات آحاد و یا شهروندان با یکدیگر بر اساس یک سلسله مراتب عمودی، که هر چه بالاتر رویم قدرت بیشتری در آن وجود دارد، حذف شده و دیگر وجود ندارد. در چنان جامعه‌ای نهادهای بزرگ تولیدی هر چه قدر که به سطح مدیریت و لایه‌های بالاتر نزدیک می‌شویم، قدرت بیشتری در آن جا متمرکز شده باشد. این هیرارشی و این نظام باید از بین رفته باشد. نیروی پایینی، پایۀ جامعه و تودۀ کارگران و شهروندان هستند که قدرت تصمیم‌گیری و مشارکت را به اندازۀ یکدیگر در اختیار دارند و هیچ قدرت مافوقی وجود ندارد که بر آن‌ها اعمال سلطه کند.

□ بهروز: آیا منظور شما همان دموکراسی مستقیم است؟

پاسخ: بله، البته منهای دستگاه بوروکراسی و نظامی و اقتصادی و کنترل ثروت در دست عده‌ای معدود. دموکراسی‌مستقیم یا نظم مبتنی بر سلسله مراتب (هیرارشی) ناهم‌آیند است. قبلاً تصور اینگونه بود که برای تحقق چنین جامعه‌ای، طبقۀ زحمتکش، طبقۀ کارگر می‌بایستی بلند شود و قدرت سیاسی را بگیرد، مالکیت ابزار را به دست گیرد و جامعه به تدریج سوسیالیستی شود، یعنی از طریق کسب قدرت سیاسی ساختن سوسیالیسم مطرح بود.

□ مجید: با این تصویری که شما دادید، با نبرد طبقاتی که مطرح کردید که مرکز اصلی آن شکستن سلطه است در عرصه‌های گوناگون، آیا گمان می‌کنید که این نبرد جاری، یک نوع متحقق کردن همان ارزش‌های سوسیالیستی است که شما برشمردید؛ از عدالت اجتماعی، برابری در عرصه‌های گوناگون؟ به زبان دیگر، سوسیالیسم در حال شدن است یا بایستی یک روز به پا خیزیم، قدرت را بدست گیریم تا آن پروسه آغاز شود؟ لطفاً توضیح دهید.

■ فرخ: کاملاً درست است. جامعۀ سرمایه‌داری بر اساس هیرارشی قدرت، تمرکز قدرت، بر اساس سلسله مراتب از بالا به پایین ساخته شده و قدرت اقتصادی و سیاسی در دست عده‌ای معدود است. یک مدل که توسط لنین و احزاب کمونیستی ارائه داده شد، این بود که این قدرت به دست تودۀ وسیع سپرده شود، ولی در این انتقال قدرت این تلقی ایجاد شد که گویا می‌توان هرم قدرت را سرنگون و سر و ته کرد، یعنی هرم قدرت را بر راسش نگاه داشت. تودۀ مردم در قدرت باشند و مجریان یا آن کسانی که در راس قرار داشتند، در پایین و تحت کنترل آن‌ها باشند. یک چنین تعادلی نمی‌تواند به وجود آید، چرا که این هرم دوباره خواهد چرخید و بر پایۀ خودش قرار خواهد گرفت و راس در بالا قرار خواهد گرفت. همان گونه که دیدیم در نظام شوروی با لغو مالکیت خصوصی تمرکز بیشتری در زمینۀ توزیع قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایجاد شد. تعدد مراکز قدرتی که در جامعۀ سرمایه‌داری وجود داشت و هر کدام هرم زیر خودشان را داشتند، این تعدد هرم‌ها از بین رفت و در یک هرم واحد ادغام شد. یک هیرارشی واحد که در مورد همۀ عرصه‌ها تصمیم می‌گرفت، عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و غیره. در حالی که در جامعۀ سرمایه‌داری نهادهای (هرم‌های) قدرت متعددند.

به نظر من راه رسیدن به قدرت موزون و یا قدرت متعادل، قدرت توزیع شده در جامعه این نیست که ما فرض و یا تخیل بکنیم که می‌توان همۀ این هرم‌های پلورالیستی جامعۀ سرمایه‌داری را یگانه، ولی واژگونه کرد. یعنی پایه و قاعدۀ هرم را در بالا قرار داد و دموکراسی مستقیم کارگران و دهقانان را مستقر کرد. اگر هیرارشی وجود داشته باشد. اگر سلسله مراتب وجود داشته باشد، این سلسله مراتب قاعده را در قاعده و راس را در راس قرار می‌دهد. اصلاً یک چنین مکانیسمی نمی‌تواند وجود داشته باشد. که قاعده در راس قرار بگیرد، ولی هیرارشی همچنان پا بر جا باشد. به این ترتیب آن ذهنیتی که من دارم، و آن تئوری‌هایی که در ذهن من است، همان تئوری‌هایی نیست که قبلاً لنین و یا جنبش سوسیالیستی و یا جنبش سوسیال دموکراسی می‌خواسته در جامعه پیاده بکند.

آن مدلی که ذهن من را به خودش مشغول کرده، تبدیل پلورالیسم سرمایه‌داری، سوق این نظام چند قطبی به سمت بی‌نهایت قطبی است، شکستن همان هرم‌های هیرارشی سرمایه‌داری موجود (سیستم چندقطبی سرمایه‌داری) به سمت چندین قطبی شدن، به سمت خرد کردن این‌ها و کوتاه کردن سلسله مراتب (هیرارشی) است. و این یعنی رابطۀ میان دموکراسی و آرمان سوسیالیسم بسیار بسیار نزدیک‌تر و تنگاتنگ‌تر از آن چیزی است که قبلاً پیش‌بینی شده بود.

اساساً یک نقض عمدۀ تئوری کلاسیک سوسیالیسم علمی این است که اساساً به مسائل «سیاست کلان» (Macropolitics) و اقتصاد کلان (Macroeconomics) می‌پردازد و در باره مسائل اقتصاد خرد (Microeconomics) و سیاست خرد (Micropolitics) در جامعه‌ای که قرار است بدیل سرمایه‌داری شود کمتر بحث می‌کند.

آنچه تحت عنوان تئوری «سوسیالیسم علمی» ارائه شده مملو است از توضیحات پیرامون چگونگی تحقق انقلاب سوسیالیستی و کسب قدرت توسط «طبقه کارگر». این تئوری مملو است از بحث پیرامون ضرورت لغو مالکیت خصوصی و براندازی سرمایه‌داری.

اما در این تئوری‌ها تنها با میکروسکوپ باید دنبال مدل‌های مربوط به نحوه اداره و مکانیسم‌های تصمیم‌گیری و مناسبات قدرت در هر مؤسسه «سوسیالیستی» بگردیم. در این تئوری‌ها هیچ بحث قائم به ذات و جامعی پیرامون مقولاتی چون بها، مبادله، سود، انباشت، کارائی (efficiency) و غیره یا وجود ندارد و یا برای آنها راه‌حل مبتنی بر تصمیم‌گیری بوروکراتیک (پلان‌گذاری مرکزی) ـ که نقض غرض است ـ ارائه شده.

هر تئوری سوسیالیستی که در باره حق تصمیم‌گیری و اداره بوروکراتیک (مبتنی بر سلسله مراتب) را توصیه کند گرچه ممکن است یک سیستم متعادل‌تر برای توزیع درآمد را جایگزین سازد، اما قطعاً قادر نیست یک سیستم متعادل‌تر برای توزیع قدرت و مشارکت فعالانه‌تر شهروندان در روندهای تصمیم‌گیری را جایگزین نظم سرمایه‌داری کند.

□ بهروز: تصمیم‌گیری در بنگاه‌های اقتصادی در نظام سرمایه‌داری خصلت پلورالیستی دارد یا هیرارشی؟

■ فرخ: قدرت سیاسی در سطح جامعۀ سرمایه‌داری عملاً حالت و خصلت چندقطبی پیدا کرده و در بخش عمومی امر سیاست‌گزاری متمرکز توسط یک مرکز واحد. یک دیکتاتور و یا یک تریبون غیرممکن شده و یک حالت پلورالیستی پیدا کرده است. اما من بر این نظر نیستم که تصمیم‌گیری در عرصۀ اقتصاد در بنگاه‌های خصوصی، خصلت پلورالیستی و مشارکت عامه پیدا کرده است.

در نهادهای رشدیافتۀ سرمایه‌داری، که سرمایه در آن‌ها متراکم شده و تولید حالت انحصاری یا الیگاپولیستیک پیدا کرده، اساس بر این است که تمام تصمیمات در راس اتخاذ شود و وظیفۀ کارگران و کارمندان صرفاً اجرا باشد. گر چه این غیرواقعی است اگر تصور شود که کارگران و کارمندان لایه‌های میانی موسسۀ بزرگ تولیدی سرمایه‌داری، کار نیروهای میانی و پایینی صرفاً اجرا است و آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها هیچ نقشی ندارند. در هر مؤسسه‌ای اگر مدیریت وظیفه‌ای را به دیگری، به معاونین، به لایه‌های پایینی، به بخش‌ها، به شعبات مختلف مؤسسۀ تولیدی محول می‌کند. با این کار بخشی از قدرت تصمیم‌گیری در عمل محول خواهد شد. ولی تلاش مدیریت و سمت عموماً سرمایه، انتقال هر چه کمتر حس تشخیص و قدرت تصمیم‌گیری به پایین، به توده کارگران است. چون چنین است من معتقدم نظام تولید در جامعۀ سرمایه‌داری، نظام توتالیتاریستی است. مؤسسات تولیدی بر اساس آمریت، بر اساس فرمان از بالا هدایت می‌شوند. در تصمیم‌گیری‌ها، نیروهای پائینی، کارگران به حساب نمی‌آیند. تئوری غالب در مؤسسات تولیدی سرمایه‌داری و همچنین تئوری تولید در مؤسسات تولیدی سابقاً سوسیالیستی، دقیقاً یکی است: دیدن نیروی مستقیم کار به مثابه «عامل تولید»، به مثابه ماشین. یکی‌گرفتن انسان و ماشین هم در مؤسسات تولیدی شرق و هم در مؤسسات تولیدی غرب رایج بوده و هنوز هم غالباً رایج است. من در کاری که اخیراً در حال تدوین آن هستم، به این واقعیت اشاره کرده‌ام که حتی خود لنین، الگوهایی را مورد تأیید قرار می‌دهد که نیروی کار را درست مثل ماشین قابل تنظیم می‌بیند و برنامه‌ریزی‌کردن و دستوری‌کردن کوچکترین حرکت کارگر را توصیه می‌کند. او می‌گوید همین سیستم را ما باید از آمریکایی‌ها یاد بگیریم. سیستم تایلور را می‌گوید از آمریکایی‌ها باید یاد بگیریم و پیاده کنیم. هدایت مؤسسات اقتصادی به شدت بر اساس طرح از پیش برنامه‌ریزی شده در بالا، کنترل شده، اجرا می‌شود. اندیشه‌های دموکراتیک و پلورالیستی در عرصۀ تولید و اقتصاد کم‌ترین بازتاب و نفوذ را داشته است.

□ بهروز: توصیف شما در مورد شیوۀ سازماندهی تولید در سیستم سرمایه‌داری و سیستم سوسیالیستی کاملاً درست است، ولی آن چیزی که شما به عنوان یک جامعۀ ایده‌آل از جنبۀ سیاسی مطرح کردید، از جنبۀ اقتصادی و تولیدی به چه صورتی قابل تصور است؟ آیا اگر به شکل پلورالیستی عمل شود، تولید به چه صورت سازمان داده خواهد شد؟ آیا تحقق این مدل در اقتصاد به نظر شما امکان‌پذیر است؟

■ فرخ: در دوره‌ای که تولید در جامعۀ بشری چه در شرق و چه در غرب بر اساس مکانیزاسیون صورت می‌گرفت و مکانیزه کردن تولید در دستور قرار داشت و انسان‌ها می‌بایست خود را با تولید مکانیزه - یا بهتر است بگوییم با قوانین مکانیک نیوتونی - هماهنگ می‌کردند، چنین سیستمی نمی‌توانست دموکراتیک باشد و تصمیم‌گیری در پایین صورت بگیرد. این کار غیرعملی بود و عملی هم نشد. نه در شرق و نه در غرب. در شرایطی که از کار یکنواخت، انسان بتواند رها شود تکرار و تکرار و تکرار که کار ماشین مکانیکی است، از عهدۀ کار انسان برداشته شود آنگاه که انسان تنظیم‌گر، هماهنگ‌کننده و برنامه‌ریز شود (منظورم نیروی تولیدی پایین، تودۀ کارکنان است)، در چنان شرایطی امکان سازماندهی غیرمتمرکز (غیرهیرارشیک) و تماماً از بالا ابلاغ شده فراهم می‌آید. آن ایده‌ای که مارکس در ۱۵۰ سال پیش طرح می‌کرد که رشد نیروهای مولد، تغییر در مناسبات تولید را ضروری می‌سازد، اگر ما تعبیرمان از تغییر در مناسبات تولید، تغییر در مناسبات قدرت باشد، آن وقت من خواهم گفت که رشد نیروهای مولد اگر به سطحی برسد که نیروی کار را از عمل دستوری از قبل برنامه‌ریزی شده

ادامه در صفحه ۱۴

www.iran-archive.com

گفتگو با باقر مومنی پیرامون «سیمای امروزین چپ»

بخش دوم

□ مجید عبدالرحیم‌پور ـ من سئوالات دیگری دارم. طبق تئوری‌های کلاسیک مارکسیستی، اینطوری است که طبقه کارگر قدرت سیاسی را می‌گیرد، ابزار تولید و مالکیت را دولتی می‌کند و سوسیالیسم آغاز می‌شود. آیا این کار نفساً بوروکراتیک نیست که طبقه کارگر بیاید (تازه خود طبقه که نیست، بلکه حزب طبقه کارگر است) قدرت سیاسی را بگیرد و با تکیه به قدرت سیاسی و از بالا شروع کند به ساختن سوسیالیسم؟ آیا دولتی کردن ابزار تولید و مالکیت توسط پرولتاریا، خود امری بوروکراتیک و بوروکراتیزه کردن سوسیالیسم نیست؟ آیا ساختن سوسیالیسم از بالا، خود، بوروکراتیک نیست و به آنجا منجر نمیشود که در همه کشورهای سوسیالیستی منجر شد؟

سئوال دوم اینکه آیا سوسیالیسم بطور نطفه‌ای در دل سرمایه‌داری نمی‌تواند بوجود بیاید؟ آیا در پروسه نبرد سنگینی که میان طبقه کارگر و سرمایه‌دار وجود دارد، سوسیالیسم نمی‌تواند به شکل نطفه‌ای در دل سرمایه‌داری شکل بگیرد؟ آیا آغاز شکل‌گیری سوسیالیسم الزاماً در گرو کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا در یک انقلاب سیاسی و دولتی کردن ابزار تولید و مالکیت است؟

یا در پروسه نبرد طبقاتی‌ای (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی) که میان طبقه کارگر و سرمایه‌دار وجود دارد، می‌تواند آغاز شود، و یا آغاز شده و ما امروز در پروسه شکل‌گیری سوسیالیسم زندگی می‌کنیم؟ آیا این نبرد هرچه گسترده‌تر و عمیق‌تر شود، ارزش‌های سوسیالیستی بیشتر و بیشتر عینیت یافته و آن نطفه مورد نظر جان‌دارتر و قوام‌یافته‌تر نخواهد شد؟ آیا ما باید یک بار دیگر ساختن سوسیالیسم از بالا را تجربه کنیم، با این تفاوت که سعی کنیم بوروکراتیکش نکنیم؟ یا اساساً باید شیوه و مکانیزم‌های دیگری برای ساختن سوسیالیسم در پیش بگیریم؟

■ باقر مومنی ـ از همان قسمت اول حرف شما شروع کنیم. سوسیالیسم یعنی سوسیالیسم و به فارسی یعنی اجتماعی یا اجتماعی‌گری یا گرائی، یعنی در سوسیالیسم افزار تولید، مالکیت، و بالاتر از آن «قدرت» سوسیالیزه، یعنی اجتماعی می‌شود، نه دولتی. سوسیالیسم معنایش در خودش است و به معنای اتاتیزم یا دولت‌گرایی نیست. در نتیجه «سوسیالیسم» با و پس از دولتی کردن افزار تولید و مالکیت آغاز نمی‌شود، برعکس شاید بتوان گفت سوسیالیسم پس از دولتی شدن قدرت، اگر نگوئیم پایان می‌یابد، لااقل سرازیری سقوط و پایان را آغاز می‌کند.

ما الان تجربه شوروی را داریم و باید در باره آن با دقت و تعمق بیشتر مطالعه کنیم و ببینیم چه مکانیسم‌هایی عمل کرد که به اینجاها رسید. به نظر من این اصل تئوری نیست که باید درش تجدید نظر بشود، این مکانیسم‌ها و پروسه تاریخی دولتی شدن، بجای سوسیالیستی شدن است که باید مورد مطالعه واقع شود. وقتی تئوریکمان گفته می‌شود حزب طبقه کارگر باید بیاید و در یک شرایط انقلابی انقلاب بکند و بعد قدرت را در دست گیرد، خوب، این اصلی است که تا وقتی که قدرت به دست طبقه کارگر نیفتاده ، به نظر من درست است. اما وقتی که قدرت به دست طبقه کارگر تسخیر شد آنوقت چی؟ باید آن را به امان خدا رها کرد یا گذاشت هرچه پیش آید خوش آید یا اینکه در باره اوضاع و مسائل تازه‌ای که پس از این حادثه بوجود می‌آید یا بوجود خواهد آمد باید به تفکر و تحلیل پرداخت و برای آن‌ها جواب‌هایی و راه‌حل‌هایی پیدا کرد. خوب، در شوروی آن روند طی شد که دیدیم. حالا با پیش رو داشتن این نمونه زنده بیائیم ببینیم مکانیسم‌ها چگونه عمل کرده‌اند؟ آن‌ها، یعنی طبقه کارگر، و بخصوص رهبران تا چه حد به خودشان زحمت داده‌اند، تا چه حد مغزشان را بکار انداخته‌اند، تا چه حد آگاهی از خود نشان داده‌اند که حوادث و پدیده‌های جدید را درک کنند و راه‌حل‌های تازه‌ای کشف بکنند و بکار ببرند؟ آیا خودشان را به دست حوادث سپرده‌اند و به دنبال حوادث راه افتاده‌اند. خوب، در اینجا از همان اول اینطور نبود که صاف و ساده طبقه کارگر انقلاب کرده و صاف و ساده ابزار تولید و مالکیت را به قول شما دولتی کرد و قدرت را دولتی کرد. نه، پایه‌های قدرت و دولت شوراها بودند. اصلاً قدرت اساسی در دست آن‌ها بود، یا وضع طوری بود که علیرغم وجود حزب، مستقیماً روی قدرت دولتی که در رأس کار بود و بطور جدی و اساسی تأثیر می‌گذاشتند، و حزب که رهبری انقلاب در دستش بود، به آن شکلی که بعدها درآمد نبود و تازه یکه‌تاز نبود. این بعدها بود که هر نوع حزب و سازمان و جریان رقیبی از بین رفت و حتی خود حزب هم که در داخلش جریان‌های مختلف فکری بود، یک‌دست شد و بعد تقریباً به صورت یک ماشین خودکار، که از پیش برنامه‌ریزی شده باشد، دولت را قبضه کرد و بعد هم به کلی با دولت قاتی و بدتر از آن یکی شد و همه چیز را قبضه کرد و بعد هم شد یک حزب دولتی. این‌ها همه در طول زمان انجام شد و دولت بوروکراتیک هم بعداً بوجود آمد که یک گروه معین بهم‌بسته‌ای در رأسش قرار داشت.

در مسئله انترناسیونالیسم هم این مطلب انعکاس داشت. آن حزب با آن کیفیتش شده بود برادر بزرگ و بقیه احزاب به اصطلاح برادر با یک فرهنگ قبیله‌ای که باید در برابر برادر بزرگ‌تر دست به سینه بایستاند و هرچه او گفت اطاعت کنند. این رابطه را ما خودمان در حزب توده ایران با تمام وجودمان احساس می‌کردیم. در هر موردی آخرین حرف را دستگاه دولتی یا رهبری شوروی می‌زد و حتی در خصوصی‌ترین مسائل مربوط به ایران حرف آخر را منصور برنامه فارسی رادیو مسکو می‌گفت و اگر کسی لا و نعم می‌کرد، کافر بود. همین شکل رابطه هم البته از همان اول بین احزاب کمونیست نبوده، بعداً که بتدریج بوروکراسی بر جامعه شوروی حاکم می‌شود. این حاکمیت به عرصه رابطه احزاب کمونیست هم کشیده می‌شود و جا می‌افتد و تبدیل به اصل می‌شود.

به هر حال سوسیالیسم مربوط به جامعه است و از پائین هم ساخته میشود نه از بالا. ولی خوب، وقتی که قدرت از توده گرفته می‌شود و در یک دستگاه بوروکراتیک خلاصه و متمرکز می‌شود طبعاً از بالا هم ساخته می‌شود، که البته نمی‌شود، بلکه یا کج و کوله در می‌آید یا خراب می‌شود.

اما اینکه نطفه سوسیالیسم در دل سرمایه‌داری شکل می‌گیرد، بفرض این که درست هم باشد، معلوم نیست این نطفه همینطوری شکل بگیرد و بعد هم راحت به دنیا بیاید. گفته‌اند انقلاب یک زایمان است. این را برای ناراحتی‌های انقلاب گفته‌اند که مثل درد زایمان می‌ماند ولی فقط این نیست، این نطفه، وقتی بچه شد نه یک نطفه معمولی بوده و نه یک بچه معمولی است. این نطفه و بعداً این بچه، مادرش را می‌خورد و باید هم بخورد. نمی‌شود هم نظام سرمایه‌داری باشد و هم نظام سوسیالیستی. اگر بچه مادرش را نخورد، مادر بچه را می‌خورد. و سرمایه‌داری از هر نظام دیگری از این مطلب آگاه‌تر است. و نه تنها اجازه نمی‌دهد این بچه بدنیا بیاید، بلکه آنرا در نطفه خفه می‌کند و حتی اگر بتواند از شکل‌گرفتن نطفه هم جلوگیری می‌کند. خوب، البته در یک شرایطی، در یک شرایط بحرانی همه جانبه، اندیشه‌ها و پدیده‌های سوسیالیست بیشتر از معمول رشد می‌کنند. ولی آیا واقعاً می‌توان، لااقل در شرایط کنونی سرمایه‌داری جهانی، انتظار داشت که این رشد بطور مسالمت‌آمیز تا حد کسب قدرت و انحلال نظام سرمایه‌داری برسد؟ مثل اینکه الان مثلاً در کشورهای اروپایی سوسیال دمکراسی روی کار آمده، و حتی در بعضی جاها کمونیست‌ها هم سهم کوچکی گرفته‌اند. آیا این روند تا آخر، یعنی تا استقرار نظام سوسیالیستی پیش می‌رود؟ البته اگر اینطور بشود، ایده‌آل است برای اینکه اگر اینطور بشود جامعه اولاً بدون تلفات زیاد چه از نظر انسانی و چه از نظر اقتصادی تحول پیدا کرده. چون به هر حال در انقلاب خرابی زیاد به بار می‌آید، ثانیاً همه چیز ناگهانی و انفجاری است و طبیعتاً تحولات ناگهانی، عوارض ناهنجاری دارد و عواقبی که با زیان‌های زیادی همراه است. در تحولات ناگهانی درگیری تخریبی ادامه پیدا می‌کند. کمااینکه در شوروی ادامه پیدا کرد، چه از نظر داخلی و چه از نظر خارجی. ولی خوب، مگر راهی غیر از این هم وجود داشت و وجود دارد؟ در شوروی خوب، طبیعتاً نیروهای داخلی وجود داشتند که به شدت مقاومت می‌کردند ولی سرمایه‌داری جهانی هم برای جلوگیری از پا گرفتن سوسیالیسم در این سرزمین به شدت خرابکاری می‌کرد. علاوه بر اینکه به مقاومت داخلی کمک می‌کرد، دست به محاصره اقتصادی زد و حتی خودش مستقیماً وارد جنگ با نظام سوسیالیستی شد. و اوضاع و احوالی که بعداً در شوروی بوجود آمد. تا حدود زیادی می‌شود گفت محصول همین مقاومت و مداخله سرمایه‌داری و ارتجاع داخلی و جهانی بود. همین شرایط بود که باعث شد که نظام تک حزبی برقرار شود، بعد حزب کمونیستی توده‌ای تبدیل شود به یک حزب دولتی و بعد هم به جای دیکتاتوری دموکراتیک طبقاتی پرولتاریا، یک دیکتاتوری بوروکراتیک گروهی مستقر شود. اگر آن مداخلات و آن فشارها و آن جنگ‌ها ومحاصره همه‌جانبه نبود، به احتمال قوی چنین وضعی بوجود نمی‌آمد. برای اینکه حتی وقتی قدرت دولت شوروی جا افتاد، هنوز طبقات خورده‌بورژوا و بورژوازی متوسط، چه شهری و چه دهقانی و روستائی در جامعه وجود داشت، و طبعاً هرکدام حزب یا احزاب و سازمان‌های خودشان را می‌توانستند و می‌بایست داشته باشند. معنی دمکراسی هم همین است و از همین راه هم هست که به یک نوع سوسیالیسم سالم می‌شود رسید. به احتمال قوی یکچنین وضعی در جریان یک مبارزه طبقاتی مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر است ولی در جریان یک مبارزه انقلابی قهرآمیز به این سادگی‌ها نیست. ولی آیا واقعاً سرمایه‌داری داخلی و جهانی جائی برای امکان یک مبارزه طبقاتی مسالمت‌آمیز باقی می‌گذارد؟ لااقل در شرایط کنونی جهانی چنین چیزی در دورنما نیست. حالا اگر کسی به این نتیجه می‌رسد که اگر اینطور است اصلاً از خیر سوسیالیسم بگذریم، یک امر دیگری است ولی برای رسیدن به سوسیالیسم تجربه‌هایی از این قبیل ناگزیر بوده است.

البته هنوز هم شرایط مسالمت‌آمیز، بخصوص حالا و پس از انحلال شوروی، برای انتقال جامعه به سوسیالیسم وجود ندارد ولی در عوض تجربه شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی وجود دارد. به نظر من با توجه به این تجربیات حالا دیگر این امکان هست که یک رهبری آگاه عوارض ناهنجار انقلاب را تعدیل کند. من الان نمی‌توانم دقیقاً بگویم، شاید کس دیگری هم نتواند بگوید، یا دقیقاً بگوید، که با توجه به تجربیات بدست آمده چه باید کرد و چه نباید کرد ولی می‌شود سئوالاتی را از همین حالا مطرح کرد. مثل اینکه چه باید کرد که احزاب و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی دیگری غیر از حزب کمونیست هم بتوانند به حیات خودشان ادامه بدهند؟ چکار می‌شود کرد که شوراها و یا هر سازمان توده‌ای که بعداً بوجود می‌آید برای همیشه به صورت پایه‌های اساسی قدرت و برنامه‌ریز و کنترل کننده برنامه‌ها باقی بمانند؟ آیا باید و می‌شود که افراد و مسئولین حزبی اصلاً و هیچوقت در دستگاه بوروکراتیک دولت شرکت نکنند و از بیرون کنترل کننده دستگاه بوروکراسی باشند؟ به هرحال به نظر می‌رسد با توجه به تجربیات گذشته، راه دیگری وجود ندارد. اگر سازمان‌های توده‌ای وجود نداشته باشند و با قدرت عمل نکنند، اگر احزاب و سازمان‌های مخالف و منتقد وجود نداشته باشند که مدام تلنگر بزنند و غیرمستقیم هشدار بدهند، و بالاخره اگر حزب کمونیست تبدیل به یک حزب دولتی بشود، طبیعتاً اصول دمکراسی زیر ضرب می‌رود، حالا دمکراسی بورژوایی سرش را بخورد، دمکراسی سوسیالیستی و پرولتری هم بکلی از بین می‌رود و هر چه هم از شوراها و سندیکاها، به فرض محال باقی بمانند، همه اشکال صوری این پدیده‌ها خواهند بود که به افزار دست بوروکراسی تبدیل می‌شوند.

□ خلیق ـ این مسئله تنها به شوروی و شرایط ویژه برنمی‌گردد، کشورهای دیگر هم همین تجربه را طی کردند.

■ مومنی ـ کشورهای دیگر یعنی کجا؟

□ بهروز ـ کشورهای اروپای شرقی...

■ مومنی ـ خوب، اروپای شرقی در واقع همه دنباله شوروی بودند و از روی الگوی آن عمل می‌کردند.

□ بهروز ـ تنها با مسئله دنباله‌روی نمی‌توان قضیه را توضیح داد. لنین این مسئله را دیده بود. اینکه دستگاه دولت و حزب درهم رفته و بوروکراسی دارد رشد می‌کند، و در اواخر عمرش توصیه‌هایی هم کرده بود.

ولی مسئله اصلی این است، وقتی که یک حزبی قدرت را به دست می‌گیرد و می‌خواهد با برنامه، یک جامعه‌ای را پی‌ریزی بکند، این در بطن خودش طبعاً این مسائل را خواهد داشت، یعنی اینکه حزب و دولت می‌رود توی هم. خوب، اینکه خیلی از مسائلی که بجای این زمینه باشد که رشد آرام خودش را داشته باشد یا تحولات از پائین شروع بشود، یا اینکه خود مردم بتوانند نقش داشته باشند، می‌خواهد از بالا ساخته شود. آن سیستمی که پیش رفت، طبعاً، سندیکاهای کارگری و شوراها را حزبی می‌کرد. یعنی اینگونه نشد که یک جامعه‌ای مستقل از حزب و دولت وجود داشته باشد و بتوانند اعمال نظر بکنند و بگذارند که حزب و دولت بگونه‌ای حرکت بکنند که نقش این‌ها را به صفر برسانند و از بین ببرند یا وابسته به خودشان بکنند. یعنی این سیستم‌ها باشد. فرق می‌کند با سیستمی که چون از بالا می‌خواهد هم سوسیالیسم را بسازد، در نتیجه سندیکاهای خودش را می‌خواهد، شوراهای خودش را می‌خواهد، دولت را ابزار خودش می‌خواهد بکند، تمام چیزها را بعنوان ابزار نگاه می‌کند برای ساختن سوسیالیسم. این نوع ساختن جامعه سوسیالیستی در بطن خودش بوروکراتیسم را شکل می‌دهد. در حالیکه اساس باید این باشد که در جامعه‌ای چیزهایی رشد کرده باشد. زمینه‌هایی بوجود آمده باشد و حزب رهبری کننده پروسه‌ها را تسریع ببخشد. قانون‌مندی‌ها را توی جامعه ببیند، مرحله رشدش را ببیند و بتواند چیزهایی که متکی نه به بالا، متکی به نهادهای توده‌ای، چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی، بتواند پیش ببرد. در شوروی همه چیز از بالا و با برنامه ساخته شد.

■ مومنی ـ نه، من فکر می‌کنم ما داریم راجع به یک پدیده‌ای صحبت می‌کنیم که اولاً در شرایطی کاملاً غیرعادی بوجود آمد. ثانیاً اولین تجربه انسان بوده که این دو تا مسئله در سیر تحولات جامعه روسیه و بعداً شوروی، خیلی نقش بازی کرده‌اند. ما الآن این مرحله اولین تجربه را پشت سر گذاشته‌ایم. این حرف‌هایی که من الآن می‌زنم یا شما می‌زنید، و این یادآوری‌هایی که از لنین می‌کنید، این‌ها حرف‌هایی است که ما امروز، بعد از گذشت یک زمان طولانی می‌زنیم. آیا چهل پنجاه سال پیش، ما واقعاً به این مسائل پی برده بودیم؟ فکر نمی‌کنم، و اگر به فرض در آن زمان با همین اطلاعات و طرز تفکر امروزی همین حرف‌ها را می‌زدید با گیوتین، یا با اعدام به هر شکل دیگر، روبرو می‌شدید ولی الآن اولاً خیلی‌ها هستند که به این مسائل و مسائل زیاد دیگری پی برده‌اند و همین حرف‌ها را می‌زنند، ثانیاً اصل این نیست که این تجربیات و افکار سازماندهی و تدوین بشود و تبلیغ بشود و تبدیل بشود به یک نیروی مادی و یک عنصر مادی. حالا دیگر تجربه چین هست، تجربه کوبا، ویتنام و بعضی جاهای دیگر هم هست.

البته همه این‌ها در محاصره جهانی سرمایه‌داری و تهاجم این سرمایه‌داری بوجود آمده‌اند و بهیچوجه نمی‌توان گفت که این شرایط حالا از بین رفته. البته هرکدام از این تجربیات شرایط خاصی داشته‌اند و الآن هم شرایط با زمان‌های دیگر متفاوت است ولی قضیه در کلش تغییر نکرده است.

به هرحال این تجربه‌ها را داریم و سوسیالیسم دیگر اولین تجربه نیست. این تجربه‌ها مفیدند ولی شرطش این است که این‌ها را از دور و با فاصله نگاه کنیم و نگاه تحلیلی نسبت به آن‌ها داشته باشیم. ما حالا خوشبختانه امروز در شرایطی هستیم که اگر گذشته‌ها را تحلیل و نقد می‌کنیم، دیگر مثل گذشته تکفیر نمی‌شویم. یادم هست در سال ۳۹ ـ ۳۸، که حکومت ایران دچار بحران شده بود و فعالیت‌های سیاسی پنهانی و محدودی هم دوباره بین توده‌ای های سابق شروع شد، یک عده‌ای بودند ـ که من هم جزوشان بودم ـ خطشان را مطلقاً از حزب توده و از شوروی سوا کردند، نه اینکه در برابر آن‌ها به دشمنی برخیزند و مثلاً مثل مائوئیست‌ها و سه‌جهانی‌ها و غیره شوروی را بطور مطلق نفی کنند، نه، خطشان یا خرجشان را فقط سوا کردند. من خودم جداً مدافع حزب توده ایران هستم و با تمام اشکالاتی که درش وجود داشته، منظورم حزب توده ایرانی است که تا سال ۱۳۳۳ وجود داشت نه آن کسانی که در مهاجرت مدعی بودند که حزب توده هستند. ما تکلیف‌مان را بخصوص با دعوای چین و شوروی هم روشن کردیم. ما دیگر کمونیسم را آن چیزی که خوانده‌ایم و شنیده‌ایم و یاد گرفته‌ایم می‌فهمیدیم نه اینکه مثلاً هرچه استالین گفته بود یا مائو گفته بود و یا رادیو مسکو و یا رادیو پکن می‌گفت. خوب، خیلی‌ها بودند که علیرغم همه تجربه‌ها و بر خلاف تمام مشکلات همچنان طرفدار شوروی باقی ماندند و همه کارهای آن را توجیه می‌کردند و ما را هم، حداقل اگر منحرف و خائن نمی‌گفتند، به نسبت ناسیونال کمونیستی مفتخر می‌کردند. توی حزب هم همیشه هرکاری که شوروی‌ها می‌کردند، اگر هم نمی‌فهمیدند، خودشان را قانع می‌کردند که لابد مصلحتی در کار بوده و منتظر بودند ببینند رادیو مسکو چه می‌گوید. به هرحال یک نوع ذهنیتی وجود داشت که من اینرا اسمش را گذاشته بودم ذهن اتکائی. این ذهن اتکائی آن موقع هم وجود داشت و مسلط بود ولی الآن این ذهن اتکائی تا حدود زیادی از بین رفته. البته تا وقتی شوروی وجود داشت، حتی موقعی که تقش درآمده بود، باز هم این ذهن اتکائی نقش زیادی بازی می‌کرد، کمااینکه مثلاً همین «اکثریت» یکی از افتخاراتش این بود که از طریق حزب توده به شوروی راه پیدا کرده و توانسته مثلاً مفهوم و اصالت شوروی را درک بکند...

□ مجید ـ رفیق مومنی. ما از طریق پذیرش شوروی حزب توده را قبول کردیم نه بالعکس.

■ مومنی ـ نه، همان موقعی که «اکثریت» دنبال حزب توده رفته بود و مشغول مذاکره با حزب توده بود، آن موقع یک چنین صحبت‌های بود. حالا تقدم و تأخر قضیه مهم نیست. می‌خواهم بگویم که زمانی اینطور بود و تکرار حرف‌های رهبران شوروی و رادیو مسکو به صورت وحی منزل رایج بود و کسانی که حرف خودشان را می‌زدند، به نحوی تکفیر می‌شدند. ولی الآن دیگر خوشبختانه می‌توانید راحت حرف‌هایتان را بزنید، روی تجربه شوروی، تجربه چین و چیزهای دیگر حرف بزنید و بعضی برچسب‌ها را هم بهتان نزنند. این‌هم خودش یک تجربه است. این انحلال شوروی و نظام‌های بعضی کشورهای اروپائی علیرغم همه مشکلاتی که برای دنیای انسانی بوجود آورد، محاسنی هم داشت از جمله اینکه کمونیست‌های مستقل‌الفکر می‌توانند حرف‌هاشان را خیل راحت‌تر بزنند و کمتر به دشمنی با شوروی یا عامل شوروی بودن متهم بشوند. به هرحال ذهن‌های اتکائی هم بی‌متکا شده‌اند و شاید استقلال فکری در میان کمونیست‌ها از این ببعد یک اصل بشود. به‌هرصورت این وضع فعلی، بخصوص با توجه به آن تجربیات گذشته به ما این امکان را می‌دهد که ما یک مقداری از تجربیات گذشته استفاده بکنیم، آزادانه‌تر آنرا تبیین و بیان بکنیم و جمع‌بندی کنیم و در یک فضای خیلی آرام و سالم از آن نتیجه بگیریم.

البته بازهم تکرار می‌کنم که به نظر من آن شرایط تاریخی خاصی که انقلاب سوسیالیستی شوروی با آن مواجه بود و آن همه عارضه در آن ایجاد کرد هنوز هم تا حدود زیادی از بین نرفته و معلوم نیست که اگر بازهم در یک جایی مثل ایران حتی یک نظام سوسیال دمکراتیک هم بوجود بیاید، مورد تهاجم امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی به اشکال مختلف قرار نگیرد. منظورم از این همه تاکید، دو چیز است: یکی اینکه تصور نکنیم که سوسیالیسم در دنیای فعلی بخودی خود و به صورتی مسالمت‌آمیز در یک جامعه تحقق پیدا می‌کند، یک دیگر اینکه، علیرغم همه تجربه‌ها بعلت شرایط موجود بازهم امکان دارد که حتی یک حکومت سوسیال دمکرات هم در عمل دچار چنان اجبارهایی بشود که یک مقدار دمکراسی را ناچار محدود کند. ولی حرف من این است که باید توجه جدی داشت که اینگونه کارها به یک اصل تبدیل نشود و فقط به عنوان عارضه‌ای تلقی شود که هرچه زودتر باید رفع شود.

یکی از چیزهایی که ممکن است ما را از افتادن در چنین دامی حفظ کند. همین «انتقاد از خود» است که در احزاب کمونیستی شناخته شده ولی متاسفانه هیچوقت به آن عمل نشده است و اگر هم توجهی به آن شده، به صورت مضحکی درآمده است که هیچ ارتباطی به انتقاد از خود واقعی نداشته است. در هر صورت اگر اصل «انتقاد از خود» حزبی به معنای واقعیش به صورت یک روحیه در بیاید و بصورت یک اصل رسمی شناخته شود که تعطیل‌بردار هم نباشد و در سازمان‌های حزبی به صورت دائمی جاری باشد، به‌احتمال زیاد به مقدار زیادی از اصولی شدن و رسوب بعضی انحرافات اجباری که تحمیل میشود، جلوگیری می‌کند و خطر تسلط بوروکراسی بر حزب، حکومت و جامعه از بین می‌رود.

به هرحال باید قبول داشته باشیم که در یک جامعه‌ای مثل جامعه ما، بعد از یک انقلاب ضد سرمایه‌داری بزرگ، بجز طبقه کارگر و زحمتکشان، دیگر طبقات مختلف دیگری هم وجود دارند و بر اساس وجود این‌ها طبیعتاً احزاب مختلف، سازمان‌های مختلف هم وجود خواهند داشت. غیر از این مسئله اقشار و گروه‌های مختلف درون طبقه کارگر و طبقات زحمتکش است که باید پایه‌های اصلی حکومت باشند، و طبقات متوسط و خرده‌بورژوا هم در قدرت نقش خواهند داشت و به همین دلیل طبعاً امتیازاتی باید بگیرند و طبعاً بایستی بعنوان پایه‌های دیگر قدرت به حساب بیایند. یک سازمان انقلابی که می‌خواهد انقلاب را رهبری کند، دولت را رهبری کند باید مدام این هشدار را بدهد و خودش هم هشیار این قضیه باشد که دوباره آن جریان‌ها و عوارضی که در شوروی بوجود آمد، بوجود نیاید که خود پایه‌های دمکراسی سوسیالیستی را از بین ببرد. هیچوقت نمی‌توان تضمین کرد که با استفاده از تجربیات گذشته در هر شرایطی می‌شود جلوی پیدایش بوروکراسی و قدرت‌یابی آن را گرفت ولی هوشیاری هرچه بیشتر و آگاهی هرچه بیشتر می‌تواند این خطر را علیرغم وجود پایه‌های مادیش کاهش بدهد.

عامل ذهنی عامل کوچکی نیست، یعنی تنها شرایط مادی تاریخی نیست که عمل می‌کند، عامل ذهنی هم نقش عمده دارد. خوب، اصلاً خود نقش دانش انقلاب، خود نقش مارکسیسم، خود نقش تئوری تحولات اجتماعی، خود نقش رهبری، همه این‌ها عوامل ذهنی هستند در حالی که اغلب اوقات ما عامل ذهنی را دست کم می‌گیریم. بنظر من در نهایت اصلاً این عامل ذهنی است که بوجود آورنده انقلاب است، رهبری کننده انقلاب است، یعنی رهبری انقلاب اصلاً یعنی همین عامل ذهنی. این عامل ذهنی حالا دیگر بخصوص بعد از تجربه شوروی، باید بفهمد و مراقب باشد، اولاً مکانیسم‌های تمرکز امور و قدرت در حزب کمونیست و بعد از آن دولتی شدن حزب چطوری عمل می‌کنند و تمام تلاشش را برای جلوگیری از این پدیده‌ها بکند. ثانیاً اینکه غیر از عامل ذهنی حتما پایه‌های مادی‌ای هم وجود دارند که جلوی این روند را می‌توانند بگیرند و باید این‌ها را کشف کرد و آن‌ها را برای این منظور به کار برد. مثلاً یکی از

ادامه در صفحه ۱۴

www.iran-archive.com

تئوری و پراتیک چپ و موضع فمینیستی

نوشته فریگا هاوگ

بخش پایانی

برگرفته از کنترورز، ارگان تئوریک حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان، مارس ۱۹۹۶

۲ – رئال پلیتیک فمینیستی

دو سئوال: آیا چنین طرح‌هایی امروز برای سیاست چپ عنصری از واقع‌گرایی دارند؟ آیا این طرح‌ها قابل تعمیم به سیاست فمینیستی هستند؟

وقتی به سیاست چپ ۲۵ سال اخیر می‌اندیشم، از سال‌های رادیکالیسم ۱۹۶۸ تا امکان ائتلاف سبزها و دمکرات‌مسیحی‌ها در آلمان، به نظرم اندیشه‌های لوکزامبورگ هم معتبر، هم رادیکال و هم تحقق‌پذیر می‌نمایند. هر چند افکار او بگونه‌ای است که بکار یک حزب کمونیست و مطبوعات فعال چپ می‌آید، اما تا آنجا که ما به عنوان روشنفکران چپ فعال هستیم، امروز نیز از پراتیکی پیروی می‌کنیم که از تحلیل تضادها حرکت می‌کند و می‌کوشد در مبارزه بر سر جذب درک عمومی، هژمونی را کسب کند. اگر بخواهیم اصطلاحات گرامشی را بکار بریم، درگیر جنگی با مواضع ثابت و نه متحرک هستیم.

اگر موضع فمینیستی بگیریم، آرایش سیاسی بگونه‌ای غریب تغییر می‌کند.

اگر تصور کنیم زنانی خواست‌هایی انقلابی مطرح می‌کنند بگونه‌ای که در دهه هفتاد مطرح می‌کردند، نمی‌توانیم انتظار واکنشی از سوی مطبوعات داشته باشیم. از آنجا که چنین زنانی به لحاظ اجتماعی قدرت تأثیرگذاری اندکی دارند، نباید از آثار فعالیت آنها هراسید. اما هر سئوال در باره رفرم، هر چقدر هم که جزیی باشد، فوراً موضوع جنگ بی‌پایانی در رسانه‌ها می‌شود. مثلاً تلاش برای خنثی‌تر کردن یا عاری از جنسیت کردن زبان آلمانی را در نظر آوریم. تلاش‌هایی که در طول ده‌ها سال، آنقدر مورد مضحکه مقالات بی‌شمار قرار می‌گیرد که در آنها از نابودی فرهنگ زبان آلمانی سخن به میان می‌آید. و یا به یاد آوریم حملات به خواست سهمیه‌بندی، خواستی که تقریباً از الزامات بدیهی برابری زنان در شغل و زندگی کاری، در محیط‌های علمی و در سیاست، به گونه‌ای که در قانون اساسی آمده است، فراتر نمی‌رود و می‌گوید اگر این اصل قانون اساسی تحقق نیافته باشد، باید تدابیر لازم را بکار بست.

دعوا بر سر سهمیه‌بندی، ۱۰ سال است که ادامه دارد و *از شدت آن کاسته نشده است. ادعا می‌شود که اگر زنان* بخواهند بطور مساوی مشارکت یابند، دستاوردهای انقلاب فرانسه، آزادی، برابری و برادری، جنبه‌های نیک فرهنگ بورژوایی که کار فردی را بجای ارث ملاک قرار می‌دهد، و از این هم فراتر، انسانیت جامعه به خطر می‌افتد. شعارها از این قرار است: برنامه بجای آزادی، قیم‌مآبی بجای برابری، شرکت سهامی خواهرانه بجای همبستگی برادرانه، مقدم بودن جنسیت بر کار و دست کشیدن از این خصلت نیک زنانه که باید از عشق و نه برای پول کار کرد. همه اینها نشان می‌دهد که اگر زنان خواست‌های سیاسی مطرح کنند، این خواست‌ها فوراً بمثابه انقلاب تلقی می‌شود. به نظر می‌رسد هر یک کودکی که بر ظرفیت کودکستان‌ها افزوده شود، قابلیت آن را خواهد داشت که مبانی جامعه را دچار تزلزل نماید. بدین گونه است که مسئله امکان و چگونگی سیاست فمینیستی چپ و یا رفرمیستی، در منظری غریب قرار می‌گیرد.

ظاهراً نابرابری دو جنس، آنچنان اساسی در این جامعه و کارکردهای آن تحکیم شده است که گام‌های عملی در جهت دستیابی به برابری دو جنس، الزاماً باید مبانی جامعه را متزلزل کنند. این امر، سیاست را برای زنان حساس و انفجاری می‌کند. به همان میزانی که نمی‌توان علیه خواست برابری به مبارزه برخاست و آن را یک خواست براندازانه نامید، نمی‌توان روی حمایت گسترده، حتی از جانب زنان، از چنین خواستی حساب کرد. کل فرهنگ جامعه، هویت‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، اخلاق و ساختارهای جنسیت‌گرا، مغایر با برابری است. در مقابل تحقق این خواست در جامعه، مرزهایی کشیده شده است که عبور از آن به سختی ممکن است. بعنوان نمونه، به مسئله ثمره کار می‌پردازم. یکی از استدلال‌های اصلی در مبارزه با خواست سهمیه‌بندی، استدلال بر اساس ایجاد حق از طریق کار است. این استدلال، بگونه‌ای قابل فهم برای همه، مسئله را به عرصه کل جامعه می‌کشاند. در رسانه‌ها می‌آید: «آیا شما که می‌خواهید برای زنان سهمیه قائل شوید، در نظر دارید از کار بعنوان معیار گزینش چشم‌پوشی نمایید؟ آیا می‌خواهید جنسیت بر کار تقدم یابد؟» در انظار، خیل مردان کارآ و آماده به خدمت، اما سرافکنده متصور می‌شوند که زنان کم‌کار و ناتوان را بر آنان ترجیح داده‌اند. این استدلال نیز می‌تواند روی پذیرش از سوی زنان حساب کند. در جامعه‌ای که رقابت بر سر کار هر چه شدیدتر می‌شود، فوراً به یاد ما زنانی می‌افتند که آنها را خیلی کارآ نمی‌دانیم و بدیهی است که مردانی نیز که آنها را دارای توانایی انجام کارهای بزرگ می‌دانیم.

چنین نظرسازی، زمینه موافق را بر بستری دوگانه از فرهنگ و ایدئولوژی می‌یابد، و در وهله اول در این تصور که واقعاً در جامعه ما موقعیت‌ها را بر اساس کار تقسیم می‌کنند. قاعدتاً کافی است نگاهی به سیاستمداران جامعه بیافکنیم تا خلاف این تصور را دریابیم. بیاد آوردن تزهای بوردیو درباره بازتولید اقشار سرآمد جامعه، به داشتن تصوری درست از این مسئله کمک می‌کند. بوردیو بر آن است که موقعیت‌های فوقانی در جوامع ما حداقل بر اساس سه معیار به افراد اختصاص می‌یابد: بر اساس پول، بر اساس خاستگاه یا روابط، یعنی قدرت سیاسی، و بر اساس سرمایه فرهنگی. تنها در چارچوب چنین گروه‌ها و معیارهایی است که معیارهای کار اعتبار می‌یابند. این بدین معنی است که اگر در یک خانواده دارای سرمایه کلان، چند پسر داشته باشد، احتمالاً بالاترین مقام به کسی تعلق می‌گیرد که کار او از دیگران بهتر است. اما برای اکثریت مردم، معیار کار، نوعی طعمه و تله است که هدف آن در فعالیت نگه داشتن مردم است، مردمی که باید بکوشند و اگر هم موفق به ترقی نشدند، تقصیر را متوجه خود بدانند و نه متوجه ساختار. این بدان معنی نیز هست که در شرایطی مانند امروز، دوران بحران اقتصادی و بیکاری، ایدئولوژی «ایجاد حق بر اساس نتیجه کار» این تأثیر را دارد که ناآرامی اجتماعی را مهار کند و به بحران‌های روانی فردی تبدیل نماید.

دومین کارکرد فرهنگی – ایدئولوژیک، ناشی از این پیشداوری است که در میان زنان نیز گسترده است و حاکی از آن است که نتیجه کار زنان واقعاً کمتر از مردان است. ما در یک پژوهش کیفی تجربی از جمله به این نتیجه رسیدیم که زنان در روند اجتماعی شدن زنانه، می‌آموزند که کارهای خود را در مجموع در پرتو معیار نتیجه کار فردی قرار ندهند و در نتیجه تقریباً بطور مداوم به این حکم کلی اجتماعی کمک می‌کنند که در حقیقت زنان کاری انجام نمی‌دهند. اینکه من مسئله را فرهنگی – ایدئولوژیک می‌نامم، بدین معنا نیست که این مسئله واقعی و ملموس نیست. مطابق با پذیرش ذهنی بی‌بازده بودن کار زنان توسط خود آنان، مردان نیز این ذهنیت را دارند که جنس پرکارند، امری که تصادفاً با الگوی حاکم قدرت و نیز فرهنگ حاکم که پرورنده موافقت با کلیت جامعه و نحوه اداره آن است، نیز انطباق دارد. اما کار چیست و یا مراد ما از آن چیست؟

با اندکی بحث می‌توان به این توافق رسید که مراد ما از کار، خرج کردن همه نیروهای ذخیره است، بدون اینکه بیاندیشیم که درست و یا مفید است که چنین کنیم یا نه. از این نقطه نظر، کار مزدی در شرایطی که نتیجه آن به دیگری تعلق می‌گیرد، عین یازدهی است به شرطی که بطور تمام و کمال نیروها صرف آن شود. بدیهی است که کار مزدی زنان، بازده‌دار تلقی نشود چرا که زنان این کار بطور مشروط انجام می‌دهند و در کنار آن، بخشی از نیروی خود را برای کار در خانه، برای خانواده و سایر کارهای ضروری که بر دوش آنها قرار دارد، نگه می‌دارند.

بنابراین در استدلال علیه شعار «سهمیه‌بندی به جای کار» یا «تقدم جنسیت بر کار»، هیچ چیز نادرست‌تر از این نیست که بکوشیم پربازده بودن کار زنان را ثابت کنیم. خود زنان نیز به چنین چیزی باور ندارند. بازده کار، مسئله‌ای قابل تردیدی است و خود جامعه نیز بر اساس آن تنظیم نمی‌شود. برای اکثریت موقعیت‌ها، طرح استدلال معیار کار، تنها جنبه ایدئولوژیک دارد. بنابراین ما پا به یک تله ساده‌گانه گذاشته‌ایم. البته آشکار است که اعلام تنظیم جامعه بر اساس بازده کار، در قیاس با سایر اشکال کهنه جامعه، یک پیشرفت واقعی جامعه مدنی بود و از این رو به حق مورد دفاع قرار می‌گیرد و ما قلباً به آن اعتقاد داریم. این فکر که پول، مالکیت، اشرافیت و تعلق خانوادگی سرنوشت پیشرفت در جامعه را تعیین نکند، بلکه خود افراد بتوانند برای پیشرفت خود کار انجام دهند، شرط لازم برابری، آزادی و برادری است. پس هدف این نیست که ثمره کار فردی را رهایی بخشیم، بلکه بر عکس، آنچه را که در این مفهوم مستتر است و در پوشش آن بیان می‌شود و موافقت با آن جلب می‌گردد، تجرید نماییم.

اگر بخواهیم آن را در بیانی کوتاه بیاوریم، به نظرم این امر مورد موافقت عمومی، آرزو و آمادگی برای فعالیت سازنده است. بیان نوین این تمایل، کارهای ما را منوط به لحاظ اجتماعی هدفمند بودن آن می‌کند، با هیچکار نکردن مرز می‌کشد، خود ما را به مثابه عوامل فعال و قائم به ذات در چنین روندی دخالت می‌دهد. ناگهان بحث از سخن‌پراکنی درباره بی‌حوصلگی و ناتوانی زنان، به خواست کار هدفمند و به حساب آوردن همه کارهای به لحاظ اجتماعی مفید در بحث پیرامون کار و اهمیت اجتماعی آن فرا می‌روید. همچنین میدان دید به روی آن بعد بازتولید خودبخودی مشاغل مردانه بویژه در رده‌های بالا که اساساً برقراری سهمیه‌بندی را به مثابه ابزار تنظیم، ضروری می‌سازند، باز می‌شود: به حساب نیاوردن بسیاری از کارهای انجام شده توسط زنان در کل کار به لحاظ اجتماعی به رسمیت شناخته شده. هرچند در مبارزه بر علیه خواست سهمیه‌بندی، کسانی که استدلالشان بر کم‌کیفیت‌تر بودن زنان و حق به دست‌آورده مردان بر اساس کار خود آنها استوار است، در اکثریتند، برخی پی‌بردن‌های ناگهانی به روی دیگر سکه سهمیه‌بندی و نیز قائم به ذات بودن مردان دیده می‌شود. اگر بنا باشد زنان وارد عرصه‌هایی شوند که تا به حال کاملاً یا عمدتاً در انحصار مردان بوده است، این امر نه تنها یک مسئله جدید برای مردانی است که در این عرصه‌ها با رقابتی فشرده‌تر روبرو خواهند شد، و نه در نتیجه بی‌عدالتی علیه آنهاست، بلکه به همچنین به این معناست که آنجایی که زنان تا بحال بوده‌اند، کمبودشان احساس خواهد شد. یا به تعبیر یک مفسر فرانکفورتر آلگماینه: بیم آن می‌رود که جامعه، غیرانسانی‌تر شود. در لحظه چرخش، در بحران‌ها و گسست‌هاست که ساختارهای مألوف مشخص می‌شوند و درباره آنها سخن می‌توان گفت. زنان جایگاه‌هایی را به خود اختصاص داده‌اند که در جنگ «همه علیه همه»، در رقابت و سودپرستی، در «تعدیل اقتصادی» و شتاب‌زدگی، هنوز آن مقدار انسانیت را تضمین می‌کنند که برای بقای بشر ضروری است. یا بعبارت دیگر: جامعه، به گونه‌ای که هست، تنها می‌تواند بر مبنای ستم علیه زنان، بر مبنای تبعید برخی عناصر ضروری به عرصه‌های مورد کم‌توجهی، به بقای خود ادامه دهد. برای آنکه این سیستم به کار خود ادامه دهد، باید ارواحی نامرئی در کار باشند که وظیفه آنها رسیدگی به عناصر کارآ و بازتولید آنها، و نیز رسیدگی به نابالغان، طردشدگان و سایر زندگان است. آنها همه کارهایی را انجام می‌دهند که با منطق حاکم «سریع‌تر و پربازده‌تر» سازگاری ندارند. از این رو هر چه این ارواح نامرئی کمتر بعنوان برابر شناخته شوند، سهم کمتری از حکومت خواهند داشت. بعبارت خلاصه: هر چند دستاوردهای انقلاب بورژوایی، پیش‌شرط رشد صنعتی و برابری کارگران مزدبگیر است، اما در بنیان‌های این رشد، کارگران مأمور بازتولید انسان‌ها بطور نامرئی حضور دارند و به فعالیتی وقت‌گیر مشغولند. فعالیت آنها به همان اندازه که حیاتی است، با الگوی حاکم کار و زمان ناسازگار است. کل این سیستم از طریق اجتماعی کردن زنانه و ارزش‌های مستتر در آن و مهم‌تر از همه، از این طریق به حیات خود ادامه می‌دهد که وجود چنین عرصه‌ای که در آن کار بر اساس سود، محاسبه و حسابگری نیست، حکم نوعی ناکجاآباد همیشگی و محل تحقق آرزوهای نهان برای کسانی دارد که در این عرصه فعال نیستند. علناً می‌گویند زنان هستند که کارشان، انسانی نگه داشتن جامعه است. صرفنظر از اینکه این امر برای زنان در همه عرصه‌ها به چه بهایی تمام می‌شود، شکایت از اینکه سهمیه‌بندی نه صرفاً بمعنای یک برد برای زنان، بلکه یک باخت برای مردان و کل جامعه است، در مجموع منطقی است.

بنابراین، یک سیاست سهمیه‌بندی واقع‌گرایانه، نه تنها به قواعد، دستورالعمل‌ها و مقرراتی در این باره نیاز دارد که چگونه باید به زنان در عرصه‌هایی که در انحصار مردان است جایگاهی اختصاص داد، بلکه به یک استراتژی نیز نیازمند است که چگونه باید جایگاهی را که زنان تا بحال داشته‌اند به لحاظ اجتماعی پر کرد. از جمله باید برای مردان نیز سهمیه‌ای خواست، برای آن مبارزه کرد و از طریق قواعد، دستورالعمل‌ها و مقررات به کرسی نشاند. مثلاً این خواست که به مردان، کار مزدی داده نشود مگر اینکه در عین حال، وقت و نیرو برای فعالیت در عرصه‌های بازتولیدی، اجتماعی و زیست‌محیطی تضمین گردد. برای اینکه این امر مانند یک جریمه یا نوعی سال اجباری یا تعهد خدمت تلقی نگردد که باید مثل خدمت سربازی آن را از سر گذراند، بحث عمومی درباره کارهایی که از طریق کار مزدی انجام نمی‌گیرد را ضروری می‌سازد. از طریق چنین بحثی است که می‌توان به اهمیت این کارها به مثابه کارهای ضروری اجتماعی رسید. و در این میان باید آشکار شود که بازتوزیع عمومی، تقسیم مجدد اولویت‌ها و نوع دیگری از تقسیم کار اجتماعی اهمیت حیاتی دارد.

می‌توان بگونه‌ای دیگر نیز پیش رفت. بجای اینکه فهرستی از فعالیت‌های زنان و کارهایی را که انجام نمی‌شود برشماریم و بر ارزش آنها بیافزاییم، امری که می‌تواند این تصور را ایجاد کند که می‌خواهیم مدال فلورانس نایتینگل به کسی بدهیم و یا دو روز در سال را روز مادر اعلام کنیم، می‌توانیم مسئله را به لحاظ جهانی و بطور تهاجمی مطرح کنیم. آنچه بعنوان بحران جامعه صنعتی و جامعه رشد مورد بحث قرار می‌گیرد و احساس می‌شود – بیکاری ساختاری، به پایان رسیدن منابع، نابودی و ریشه‌کن شدن انواع موجودات زنده، مسئله اکولوژیک، فلاکت جهان سوم – نتیجه یک الگوی جامعه و تمدن است که در آن، تولید به خاطر تولید و طبیعتاً به خاطر سود، همه عرصه‌های دیگر را تابع خودکرده است و به اصل حاکم تبدیل شده است. در این روند سلطه یافتن تولید بر همه چیز، کارهای وقت‌گیر و همراه با آن زنان نیز به حاشیه رانده شده‌اند، حاشیه‌ای که به لحاظ اجتماعی ضروری است، اما از سایر لحاظ محلی از اعراب ندارد. رها کردن زنان از این ستم از طریق سهمیه‌بندی، البته آن مسئله اجتماعی را که به حاشیه رانده شدن زنان را باعث شده است، حل نمی‌کند. بر عکس: ادامه روند بی‌اخلاق شدن و تشدید فاجعه‌بار بحران، نتیجه‌ای خواهد بود که بطور روزمره آن را لمس خواهیم کرد. صدای پای این روند در بحث پیرامون بیمه پرستاری، کاستن از خدمات اجتماعی دولت، در آنجا که وجود داشته است، مبارزه با «تمایل منفی» زنان به انجام کار مزدی، و افزایش مسائل اجتماعی در همه جا به گوش می‌رسد. دیدن همه این روندها به این معنی نیست که برنامه‌ای تدوین کنیم که به موجب آن زنان تشویق گردند خانه و اجاق، کدبانوگری و کلیسا را بار دیگر محور زندگی خود قرار دهند و در صورت امکان از طریق فعالیت داوطلبانه در حفظ طبیعت و تیمار از سالخوردگان، بر غنای آن بیافزایند. آن نیروهای محرکه‌ای که می‌توانند کل روند اجتماعی را در خدمت همگان قرار دهند، نه عرضه و تقاضا، نه حق بر اساس قدرت و نه رشد نیروهای مولده است، رشدی که برای آنکه به لحاظ اجتماعی سازگار باشد، باید روی توسعه دائمی اقتصادهای ملی حساب کند.

سخن بر سر تجدید اهداف و تجدید توزیع کار به لحاظ اجتماعی ضروری است. بدیهی است در این روند باید کارهای زنانه به حساب آیند. سخن بر سر این است که عرصه‌های تولید و مصرف کالا، تابع سازماندهی، مراقبت و حفظ زندگی در مقیاس گسترده آن گردد. سیاست سهمیه‌بندی نیز مانند یک اعتصاب زنانه، در روشن کردن ماهیت واقعی مقاومتی که برمی‌انگیزد، آشکار می‌کند که چگونه با این خواست در اساس بدیهی، مخالفت می‌شود. چنین سیاستی به سرعت به شکاف‌ها و بنیان ساختار اجتماعی فعلی می‌رسد. از آنجا که سهمیه‌بندی کارهای مزدی برای زنان، مسائلی را که در دستور روز قرار دارد حل نمی‌کند، مبارزه سیاسی برای آن از طریق آشکار کردن مخالفت‌ها و مقاومت‌ها به عرصه‌هایی اجتماعی می‌رسد که باید آنها را از نو تنظیم کرد.

با این تعبیر، مسئله سهمیه‌بندی مسئله‌ای مربوط به بقای بشریت و زمین است. از این رو اگر نتیجه آن را در نظر بگیریم، مسئله سهمیه‌بندی، مسئله سیستم است. تحقق آن، منوط به انقلابی در عرصه‌های تقسیم کار و فرهنگ اجتماعی است. با این تعبیر، سهمیه‌بندی در عین حفظ ساختارهای تاکنونی، غیرممکن است. چنین بحث‌هایی نباید مانع آن شوند که ما در همه عرصه‌ها، سهمیه‌بندی را آغاز کنیم. چرا که راه دیگری برای متحول کردن انسانی جامعه وجود ندارد.

من نام این سیاست را در عرصه‌های پرتناقض، رئال‌پلیتیک فمینیستی می‌گذارم. رئال (واقعی) از این رو که این سیاست با گام‌هایی کوچک و فوری برای امروز شروع می‌شود. فمینیستی، از آن رو که این سیاست متوجه چشم‌انداز کلی نوسازی جامعه‌ای است که در آن زنان نیز بتوانند روی پای خود بایستند. سهمیه، بخشی از راه است و نه هدف. شاید بتوانیم بعنوان مبنای بحث این فرمول را بیاوریم: پافشاری بنیادگرایانه بر اینکه رفرم و تحول بنیادین اجتماع، مانعه‌الجمعند، به چشم‌پوشی از آن بی‌شمار گام‌های کوچک روزمره‌ای می‌انجامد که از طریق آنها درباره ساختار اجتماع تجربه کسب می‌شود. این چشم‌پوشی را موقعیت زنان در این فعالیت روزمره امکان‌پذیر کرده است.

۳ – برای پیمانی نو بین دو جنس

هرگاه دو جنس شروع کنند به اینکه شرایط خود را مورد توجه قرار دهند، بار دیگر شرایط کل اجتماعی به مثابه چیزی که تغییر آن ضرورت فوری دارد، در معرض دید آنان قرار می‌گیرد. از این رو پیشنهاد من این است که هم‌اکنون بحث درباره پیمانی نو بین دو جنس آغاز شود. من این پیشنهاد را به دانشگاه مردمی برلین در سال ۹۵ دادم و همان گونه که انتظار می‌رفت، به انتقادی سخت از موضع تئوریکی به نوعی چپ، برخوردم. بدیهی است که همه می‌دانند که اندیشه قرارداد، در بهترین حالت یک اندیشه لیبرال است. قرارداد اجتماعی، افسانه‌ای بیش نیست و برابری موضوع قرارداد، ساختگی است. همه، اگر اصلاً علاقه‌ای به مسائل زنان داشته باشند، این را نیز می‌دانند که بدیهی است دو جنس اصلاً قراردادی نبسته‌اند، و نابرابری آنها کافی است تا چنین امری را منتفی کنند. علاوه بر این، به ویژه فمینیست‌ها بر این نکته انگشت گذاشته‌اند که در این تئوری‌های افسانه‌ای، یک شرط ساختگی این است که یک رئیس خانواده مذکر وجود داشته باشد که کمر همت به حل قراردادی اختلاف بین منافع متضاد بندد (آخرین مورد اشاره به این نکته از سوی راولز است). من چنین انتقادی را به مثابه یک ایراد سیاسی، تک‌بعدی و از این رو تا حد معینی بنیادگرا می‌دانم. یک مسئله سیاسی به نظر من متوجه این نیست که این تئوری‌های ناظر بر قراردادها به اندازه کافی انقلابی‌اند یا نه، متضمن آزادی از سلطه هستند یا نه، و یا اصلاً واقعی هستند یا نه، بلکه ناظر بر آن است که چنین تئوری‌هایی و یا بحث درباره آنها تا چه حد می‌تواند به مثابه ابزار انتقاد اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد.

در این میان، می‌توانیم به مثابه فرض اساسی برای هر گونه قرارداد ممکن، بنا را بر این بگذاریم که دو جنس در اساس، منافع متضادی دارند. کیست که بتواند نظر به تقسیم کار و موقعیت‌ها در جامعه، در این امر شک کند، و نیز می‌توان فرض کرد که منافع زنان حکم می‌کند تنظیم روابط دو جنس مورد بازبینی قرار گیرد، که علاوه بر این، زنان، دیگر بعنوان بازیگران مستقل سیاسی می‌توانند بر روندها تأثیر بگذارند و دعوی داشتن یک زندگی خودمختار، مستقل و خوب را مطرح کنند. علاوه بر این بر اساس همین بحث درباره سهمیه‌بندی می‌توان بنا را بر این گذاشت که زنان می‌توانند عناصری نو و مهم وارد یک قرارداد جدید اجتماعی و روند نوسازی نظام اجتماعی سازند. البته بر این نیز باید تأکید کرد که سازشی که لازمه یک قرارداد است، هنوز وجود ندارد و باید میان دو جنس تحقق یابد.

در همین رابطه، قابل توجه است که انتقاد از موضع اجتماعی به فکر قرارداد، بر مبنایی استوار است که بی‌سر و صدا تبعیض‌ها و موانع ساختاری بر سر راه زنان را به فراموشی می‌سپارد. مثلاً این واقعیت را که زنان اگر دچار فقر باشند، نمی‌توانند وظایف محوله به آنان، مانند تربیت کودکان را انجام دهند. این واقعیت را که زنان در خانواده نیز در معرض اعمال قهر قرار دارند، و این نه ناشی از مواضع مردسالارانه، یعنی مواضعی است که می‌توان با آن در عرصه اخلاقی به مقابله برخاست، بلکه ناشی از موقعیت ساختاری زنان در جامعه است.

یکی از بزرگترین ایراداتی که فمینیست‌ها به تئوری‌های قرارداد، سنن و واقعیت سیاسی آن می‌گیرند، این است که در همه تئوری‌ها (به جز نظریات روسو)، امر بازتولید انسانی جایی ندارد، گویی این برای تمدن بشری یا جامعه مدنی مهم نیست که انسان‌ها چگونه رشد می‌کنند. بکوشیم ساختگی‌ها را از دید انتقادی دوباره بسازیم و تصور کنیم بجای رؤسای خانواده، جمعی از زنان گرد یک میز می‌نشینند تا منافع و نیازهای خود را با اتکای به نفس مطرح کنند. آنها به بحث درباره اندیشه‌های خود درباره جامعه آینده، کار، سیاست، رفتار با طبیعت و غیره می‌پردازند و در این بین، به وظایفی که تاکنون در چارچوب تقسیم کار انجام داده‌اند و به تعهدات و آرزوهای خود می‌رسند. آنها بر این امر اصرار می‌ورزند که بازتولید اعضای جامعه، مراقبت، تغذیه و تربیت آنها اموری دارای اهمیت سیاسی است. آنها به این تضاد می‌پردازند که رسیدگی به نوباوگان، که مستلزم دخالت در سیاست است، بگونه‌ای تنظیم شده است که درست همین امر غیرممکن شده است. بسیار غیرمحتمل است که آنان فقط درباره آزادی و عدالت سخن بگویند و نه بیشتر در این باره که چگونه باید مسئولیت مراقبت از

ادامه در صفحه ۱۴

www.iran-archive.com

برای یک استراتژی رهائیبخش

سمیر امین ـــــــــــ بخش پایانی

برگردان: ع. بهار

مناطق جهان در برابر چالش‌ها:

توانمندی های نابرابر

برگردیم به جهانی‌شدن. آن طوری که از طرف قدرتهای جاافتاده پیشنهاد می‌شود یعنی «جهانی شدن از طریق بازار»، از نظر من بسیار آسیب‌پذیر است. این تز در تقابل با آنهایی قرار دارد که گفتمان مسلط را واقعی می‌پندارد: که «آلترناتیو دیگری وجود نداشته و می‌بایستی که خود را به هر قیمتی که شده با جهانی شدن توسط بازار تطبیق داد».

این گفتمان مسلط ظاهراً سعی دارد دلایلی عاقلانه ارائه داده و وسایل ارتباط جمعی هم بدون انجام بحثی آنها را انعکاس می‌دهند. آنها در انجام این کار بسیار ساده لوحانه برخورد می‌کنند. طوری رفتار می‌شود که انگار سیستم جهانی هم اکنون وجود داشته و بدین سبب هیچ امکان دیگری برای سیاستهای ملی مؤثر وجود ندارد. طوری رفتار می‌شود که انگار این سیستم هم اکنون - یا بزودی - در همه ابعاد چنان ادغام یافته که عدم تمرکز جهانی تولید و هدایت با کمک انفورماتیک جای انتقال عظیم و لازم فاکتورهای تولید (بخصوص مهاجرت کارگران) در گذشته را گرفته و غیر ضروری کرده است. چنان رفتار می‌شود که انگار رقابت در بازار دیگر در چهارچوب کشمکش کشورها صورت نگرفته و تنها منافع گروههای مالی حامل آن می‌باشند. چنان رفتار می‌شود که انگار جهان جدید را بدون دولتها (و بدون ملتها) با تحکیم دموکراسی می‌توان متحد نمود و این مسئله بخصوص برای «کشورهای کوچک» که در سیستم دولتها همیشه قربانی بوده‌اند قابل قبول می‌باشد. هیچ کدام از این استدلالات بادوام نیستند. سیستم تولید جهانی وجود ندارد، اگر چه کارآیی سیستم تولید ملی هم اکنون تحلیل رفته است، و آن هم توسط سیاستمدارانی که بدون وقفه از جهانی شدن حمایت می‌کنند. منافع مورد اختلاف در بازار پشتیبانی اتوریته دولتی را می‌جویند، دولتهای «قدرتمند» در سیستم جهانی (آمریکا، آلمان، ژاپن) از این اتوریته صرف نظر نکرده و از آن استفاده می‌کنند. جهانی شدن توسط بازار به معنای ادغام آن در همه عرصه‌ها نیست که در بهترین حالت ایجاد اشتغال خواهد نمود. این مسئله هیچ دورنمایی برای جذب نیروی کار ذخیره در کشورهای پیرامونی را نشان نمی‌دهد. بعضی از کشورهای کوچک امیدوارند تا از طریق تکیه کردن به کشورهای قدرتمند به شرایط مادی مشابه دست یابند. در اینجا می‌توان از موفقیت کشور چک نام برد که اجازه داده تا آلمان آن را جذب نماید. این مورد البته یک استثناست و نمی‌تواند قاعده باشد. چه نفعی هائیتی از ادغام خود در نفتا خواهد داشت؟ گذشته از آن بهای سیاسی پرداختی را نمی‌توان کاملاً پنهان نمود.

شیوه رفتار کمپرادورها همیشه در جهت حمایت از نظرات قدرتهای مسلط بوده است. با این همه آیا بحران دموکراسی در غرب مستقیماً نتیجه ویران کردن و بی معنی شدن قدرت دولتی که می‌توانسته وسیله ابراز اراده مردم باشد، نیست؟ این قرون وسطی جدید، این کنار هم بودن «جوامع» اینکه در محدوده مشخصی جای داده شده و قادر نیستند تا فراتر از دیوارهایشان را ببینند، بدون دولت اما با پلیس زیاد، بدون ظرفیتی جهت تأثیر گذاشتن بر سیستم اقتصادی - چه چیز آن به نفع دموکراسی است؟

در مقابل این گفتمان ایدئولوژیک من تحلیلی از سیستم جهانی را قرار می‌دهم که از نظر من واقع‌بینانه‌تر است. بر اساس آن در سیستم جهانی سه گروه جوامع سرمایه داری را می‌توان از یکدیگر تمیز داد: مرکزی، پیرامونی ادغام یافته و پیرامونی حاشیه‌ای. دلایلش هم توان رقابت در بازار های جهانی و هم چنین میزان نیروی کار فعال می‌باشد. اولین گروه در برگیرنده مراکز تاریخی: آمریکا - کانادا، اروپای مرکزی و غربی، ژاپن است. دومین گروه شامل کشورهای اروپای شرقی، شوروی سابق، آسیای شرقی (چین و کره)، آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین (بغیر از کارائیب و آمریکای مرکزی)؛ هندوستان را هم می‌توان با چشم‌پوشی از یک سری از محدودیت‌هایش در این گروه جای داد. آفریقا، جهان عرب و اسلامی هم گروه سوم را تشکیل می‌دهند.

بر پایه همین تحلیل و بر اساس عکس‌العمل‌شان در برابر بحران کنونی، سیستم جهانی بین دو گروه از کشورهای شرق و غرب تقسیم می‌شود. در غرب همه مراکز قدیمی (آمریکای شمالی و اروپا) و متحدین‌شان از پیرامونی‌ها (آمریکای لاتین، آفریقا، شرق میانه، اروپای شرقی و شوروی سابق) سیاست مشابه مدیریت بحران بر پایه طرح نئولیبرالیسم را بکار می‌بندند. به همین خاطر مراکز به رکود مداوم و متحدین پیرامونی‌شان به سراشیبی تند درمی‌غلتند (از طریق برنامه های تعدیل و شوک درمانی). در شرق، آسیا از دستورالعمل‌های اتوپیایی «بازار بدون دولت» سرپیچی کرده و به چنان رشدی دست یافته است که نمی‌توان از بحران صحبت نمود بل با این کارش از امتیاز انباشت سرمایه در مقیاس جهانی برخوردار گشته است.

حاصل این دو دسته‌بندی معلوم می‌کند که «چالش جهانی‌شدن» وجود ندارد: چالش هایی وجود دارند که خود را در هر منطقه‌ای به گونه‌ای دیگر نشان می‌دهند. کسی که از چالش جهانی‌شدن صحبت می‌کند تمامی ایدئولوژی و اصطلاح غیرواقعی اتوپی بازار را پذیرفته است.

برای اروپا و یا آسیا، چین یا روسیه، جهان عرب یا آفریقا چشم انداز های مختلف و امکانات رشد و توسعه نمودار می‌شوند. تصمیم هایی که در برابر این کشورها و مناطق قرار دارند عبارت‌اند از تحلیل شرایط ویژه‌شان و مقابله کردن با تقلیل مسئله به «جهانی‌شدن آری یا نه»، آن طوری که خواسته ایدئولوژی مسلط می‌باشد. در میان کشورهای ادغام شده پیرامونی - که خارج از چهارچوب کشورهای مرکزی قرار دارند - آسیای شرقی منطقه‌ای است که توسط پویایی فعال‌اش از بحران جان سالم بدر برد. این منطقه با سرعت انباشت و خود مرکزی قابل توجه، با آن که منطقه بازی است، صدمه‌پذیری‌اش از طریق فشارهای خارجی کمتر است.

آسیای شرقی آن چنان که طرفداران نئولیبرالیسم ادعا می‌کنند اول مواضعی را که به او توان رقابت در بازار جهانی را می‌دادند به دست نیاورد تا پس از آن به منطقه‌گرایی «عقب‌نشینی» نماید. ساختمان آن هم زمان با تقویت پایه‌های ملی، روابط منطقه‌ای و بازگشایی کنترل شده پیش رفت. وزنه چین، تقویت شده توسط اقلیت های چینی که ستون فقرات توسعه اقتصادی در تایلند، مالزی و اندونزی می‌باشند و همچنین مناطق و شهرهای چینی مثل تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور، دورنمای آسیای شرقی سازمان‌یافته بر محور چین را باورکردنی‌تر از محور ژاپن نشان می‌دهد. ژاپن بر عکس آن چیزی که فرض می‌شود قدرت اقتصادی نااستواری است و چاره دیگری ندارد تا - به همراه آمریکا - روی از هم‌پاشیدگی چین حساب باز کند.

آمریکای لاتین هم از طریق صنعتی شدن به توان رقابت قابل توجه‌ای دست یافته اما در رکودی که واشنگتن بخاطر نقش رهبری‌اش با مدل نئولیبرال به او تحمیل کرده گیر کرده است. ادغام منطقه‌ای پیشرفت نموده و ۲۲٪ تجارت خارجی این کشورها را، اما تحت شرایط بحران و رکود نسبی در بر می‌گیرد. آلترناتیو های زیر در مقابل این قاره قرار دارند: تقدم دادن به هم‌پیوندی‌اش و تا آن جایی که ممکن است به دست گرفتن ابتکار عمل در مقابل آمریکا و یا مثل مکزیک پیوستن به نفتا و ادغام دو قاره از آلاسکا تا انتهای جنوبی آمریکای لاتین که البته رهبری آن در دست آمریکا خواهد بود. طبقات حاکم این منطقه در حال حاضر امکان دوم یعنی به اصطلاح ادغام لیبرالی در چهارچوب لیبرالی‌شدن جهانی را انتخاب کرده‌اند.

هندوستان به خاطر وزنه خاص و موقعیت جغرافیائی‌اش از امکان مانوری برخوردار است که تاکنون به او اجازه داده تا رشد قابل توجهی را دنبال کرده و حجم ظرفیت‌های رقابتی‌اش را افزایش دهد. ساختار اجتماعی این کشور هنوز هم برایش محدودیت ایجاد می‌کند به همین خاطر به سختی بتوان امکانات مختلف دورنمای آینده (انقلاب، از هم پاشیدگی، پیشرفت مداوم ...) آن را که بر اساس ارزیابی های واقعی مناسبات نیروهای این کشور بزرگ باشد، تخمین زد.

در اروپای شرقی و شوروی سابق، از آن جایی که در هم شکسته‌شدن سیستم شوروی در گذشته‌ای نه چندان دور اتفاق افتاده، ارزیابی از تمایل اصلی جایگاه جدید این منطقه در سیستم جهانی را مشکل می‌کند. تحت تأثیر «شوک‌درمانی» این منطقه وارد مرحله شدیداً آشفته توسعه عقب‌گرا شده و سرانجام آن می‌تواند اشکال متفاوتی داشته باشد. معلوم نیست که آیا طبقات حاکم و خلقهای این منطقه در وضعیتی خواهند بود تا توان رقابت موجودشان را به نفع خود سازماندهی کنند.

با همه تفاوت‌هایشان، حالت‌های بالا در تقابل شدید با وضعیت پیرامونی به حاشیه رانده‌شده آفریقا، جهان عرب و جهان اسلام قرار دارند. جهان اسلام در تقسیم کار در همان وضعیتی باقی مانده است که مناطق دیگر به آن غلبه پیدا کرده‌اند. چه بعنوان صادر کننده محصولات کشاورزی و معادن و چه بعنوان صادر کننده نفت، هیچ کدام از این کشورها تاکنون توان آن را نداشته‌اند تا استراتژی برای یافتن جایگاه خود در سیستم جهانی را تعیین کنند. به همین خاطر شمال توانست اقدامات خود از قبیل، قرارداد مشارکت (لومه Lome) تحمیل شده از طرف اتحادیه اروپا به آفریقا، اقدام بروکسل برای «منطقه دریای مدیترانه» و هم چنین طرح آمریکا برای «خاورمیانه‌ای هم‌پیوند» پیرامون اسرائیل را پیش برد. عقب ماندگی تاریخی این منطقه که توان رقابت واقعی در بازار جهانی را به دست نیاورده نشانگر آن است که چرا اقداماتی جهت بازسازی منطقه (همانند آسیا و آمریکای لاتین) اینجا پا نمی‌گیرند. خارج از چهارچوب امکانات گوناگونی که برای مناطق مختلف وجود دارد، باید از آلترناتیوی نام برد که در پیش روی هر «منطقه‌ای‌کردن» قرار دارد. منطقه‌ای‌کردن بعنوان فرم مناسب گسستن - یعنی بازگشایی کنترل شده - مطابق با معیار رشد، که موفقیت کشورهای پیرامونی ادغام یافته را موجب گردید؟ یا منطقه‌ای کردن بعنوان یک مرحله بینابینی در دورنمای لیبرالی جهانی شدن؟ منطقه‌ای کردن بر محور یک مرکز (آمریکا - آمریکای لاتین، اتحادیه اروپا - اروپای شرقی - آفریقا - جهان عرب، ژاپن - آسیای جنوب شرقی) یا مستقل از آنها؟ در اینجا توجه را به تحلیل خود از امکانات مختلف اشکال منطقه‌ای‌کردن مراجعه می‌دهم. خط میانی بین این دو حالت رادیکال، اندیشه گروه‌بندی جدید جهان در ۱۵ منطقه است که پیرامون قدرت‌های برتر و یا تعیین‌کننده محلی -که روابط تنگاتنگی با شمال دارند - سازماندهی می‌شوند: برای مثال جنوب آفریقا پیرامون آفریقای جنوبی، خاورمیانه پیرامون اسرائیل و یا اسرائیل و مصر، آسیای مرکزی پیرامون روسیه، ترکیه و یا ایران، آمریکای جنوبی پیرامون برزیل، اروپای شرقی پیرامون آلمان، آسیای جنوب شرقی پیرامون چین. این خط بینابینی که به احتمال زیاد خواهد توانست رشد میان مدت را تعیین کند، با یک سیستم جهانی مطابقت خواهد داشت که ویژگی آن تشدید رقابت در شمال خواهد بود. نفع این کار هم چنین در امکان بزرگی است که برای به وجود آوردن مراکز جدید فراهم می‌آورد، کاری را که در واقع طرح‌های ملی تعقیب می‌کنند (مثل چین و تا اندازه‌ای هم هندوستان و آمریکای لاتین) و یا در آینده تعقیب خواهند نمود (مثل روسیه، یا با موانعی جدی آفریقا و دنیای عرب).

ظاهراً که پیش‌بینی‌های واقعی برای آینده نه چندان دور از این منطق پیروی می‌کنند. اگر که بحران کنونی سرمایه‌داری بدون از هم‌پاشیدگی بزرگی پشت سر گذاشته شود اجازه تصور از مرحله جدیدی از گسترش سرمایه داری جهانی را خواهد داد که به تسریع انباشت در کشورهای پیرامونی ادغام یافته (یا بعضی از آنها) تکیه خواهد داشت. بدین ترتیب معاوضه بین مراکز قدیمی با کشورهای پیرامونی از این گونه گسترش می‌یابد.

باید بررسی شود که آیا گسترش افقی جدید، مراکز جدیدی را، به شکلی که در قرن ۱۹ اتفاق افتاد، پدید خواهد آورد و بدین ترتیب اجازه نوعی «توازن در سیستم» را خواهد داد و یا انحصارات جاافتاده مراکز قدیمی قطبی‌گرایی جدیدی را، آن چنان که من در بالا ترسیم نموده‌ام، ترجیح خواهند داد. سئوالی که باز می‌ماند این است که آیا تسریع گسترش در کشورهای پیرامونی مُدغم شده برای ادغام نیروی کار ذخیره آنجا کافی خواهد بود و یا از پس این کار برنیامده و باعث پیدایش جنبشهای اجتماعی جدیدی شده که منطق ویژه انباشت سرمایه‌داری را زیر سئوال خواهند برد. دخالت خلقها در تعیین سرنوشت‌شان را نمی‌توان از نظر دور داشت. این مسئله نه تنها در رابطه با کشورهای ادغام یافته پیرامونی مورد بحث اینجا، بل در رابطه با خلق‌های کشورهای مراکز که در بعضی عرصه‌های ایدئولوژی انتقاد از سیستم و فرهنگ، پیشرفته‌تر از دیگران هستند و همچنین خلقهای کشورهای پیرامونی که بدون چشم اندازی به حاشیه رانده شده‌اند، نیز صادق است.

گذار درازمدت از

کاپیتالیسم به سوسیالیسم

برای تعیین یک استراتژی جهت مبارزه توده های مردم می‌باید از تحلیل تضادهای سرمایه‌داری و فرم‌هایش در مرحله کنونی حرکت نمود. جوهر این استراتژی بیش از همه مبارزه‌ای علیه ازخودبیگانگی اقتصادی، تلف‌کردن منابع و قطب‌بندی جهانی ست. اگر این مبارزات در عرصه‌های محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی شعله‌ور شوند، می‌بایستی که برای پیوستگی منطقی این آکسیون‌ها فعالیت نمود. این را می‌توان در این جمله هم خلاصه نمود: «جهانی فکر کنیم، محلی عمل نماییم». اگر بخواهیم واقع بینی - تأثیر فوری آکسیون - و دور نمای بلند مدت (اهداف رهائیبخش نشأت گرفته از تحلیل تضادهای اصلی سرمایه‌داری) را با هم پیوند زنیم لازم می‌شود تا تضاد تشریفاتی و بسیار انتزاعی بین «رفرم» (بر اساس شرایطی در داخل سیستم، اساساً در مقیاس جهانی‌اش) و «انقلاب» (یا بریدن از سیستم سرمایه‌داری و در عین حال از سیستم جهانی، تا زمانی که این سیستم به پرنسیپ های سرمایه‌داری تکیه دارد) را کنار بگذاریم. در کوشش برای پیوند واقع بینی و دورنما، تاکید بیشتر بر روی تلاش برای «رفرمهای رادیکال» خواهد بود که نه کاملاً و در همه عرصه‌ها منطق‌های سیستم را کنار می‌گذارد اما معنای آنها را تغییر داده و بدین ترتیب غلبه بر آنها را از درون سیستم آماده می‌کند.

قصد این بررسی این نیست تا استراتژی رهائیبخش مشخصی را مطرح کند که برای هر کشوری در مرحله مشخصی از تکاملش قابل استفاده باشد. هدفم متواضع‌تر از آن است: چارچوب فکری برای بحث پیرامون این استراتژی. بدین خاطر هم من تنها یک سری نتیجه‌گیری‌هایی پیرامون چهار چالش بزرگ که در پیش روی خلقها قرار دارد می‌کنم:

۱ - چالش «بازار»: نه رد کردن به اصطلاح پرنسیپ‌های اقتصاد بازار و جایگزینی آن با یک برنامه‌ریزی مرکزی عمومی و بوروکراتیک (که گذشته از آن اصلاً سوسیالیستی نیست) و نه تبعیت بازتولید اجتماعی از الزامات بازار (آن طوری که ایدئولوژی مسلط و سیاستمدارانش در نظر دارند). این مسئله بستگی به تعیین دقیق اهداف و ابزاری (از نوع قضایی، اداری، سازمانی، اجتماعی و سیاسی) دارند که اجازه می‌دهند تا شرایط جانبی برای بازار مقرر شوند تا بازار در خدمت بازتولید اجتماعی که متضمن پیشرفت اجتماعی است، قرار گیرد (اشتغال کامل، برابری تا بیشترین حد ممکنه و غیره). در این چارچوب آمیزش بین اشکال مختلف مالکیت ـ خصوصی، عمومی، دولتی، تعاونی و غیره - مطمئناً مدت زیادی باقی خواهند ماند.

۲ - چالش «اقتصاد جهانی»: به بحث اشتباه - برای یافتن جایگاهی در سیستم جهانی و کوشش برای بهتر کردن موقعیت خود در این هیرارشی و یا بریدن همیشگی از این سیستم - پایان داده و به جای آن راجع به الزامات واقعی و اجتناب‌ناپذیری که جهانی‌شدن امروز برای سیاست مستقل ملی و مردمی پیشرفت اجتماعی به دست می‌دهد، بحث نمود. یعنی از امکاناتی که اجازه می‌دهند تا تناسب خارج / داخل را وارونه کرده، و تطبیق دادن خود با الزامات خارجی را رد نموده و سیستم جهانی را مجبور نمود تا خود را با احتیاجات توسعه‌مان تطبیق دهد. آن چیزی را که من گسستن می‌نامم یکی از بزرگ‌ترین میدان‌های تأثیرگذاری برای واقعیت‌بخشیدن به رفرم‌های رادیکالِ لازم را معین می‌کند.

۳ - چالش «دموکراسی»:

نه اشکال فعلی دموکراسی

بورژوایی («لیبرال») نشان دهنده پایان تاریخ است و نه جایگزینی آن با اعمال پوپولیستی. ایوس بنوت به درستی یادآوری می‌کند که جدایی بین حقوق قضایی و به اصطلاح حقوق اجتماعی قابل پذیرش نیست. این دو با هم بعنوان یک واحد بیانگر «حق حیات» هستند که استمرارشان («انسانها نه تنها از بدو تولد بل پس از آن نیز آزاد و برابرند») را جامعه از طریق حقوق مشخص، آموزش، کار، بهداشت، بازنشستگی و غیره تضمین می‌نماید. فقط بدین صورت می‌توان عاری بودن از تضاد مابین پرنسیپ آزادی و برابری را تضمین نمود؛ تضاد بین این دو اما مخرج مشترک ایدئولوژی بورژوایی و مدل پوپولیستی و استالینیستی «حقوق اجتماعی» است. مبنای حرکت سرمایه در مدیریت بحران کنونی‌اش این است که به نام فردباوری این حقوق را عملاً از بین می‌برد و در عین حال ظاهر رسمی دموکراسی را حفظ می‌کند. می‌بایستی که نظریه پیشرفته‌ای از حقوق را که نیز شرایط جانبی برای بازار را معین می‌کنند، در مقابل‌اش قرار داد.

۴ - چالش «کثرت باوری ملی و فرهنگی»: نه همگونی و یا به اصطلاح جامعه همگون (جامعه ملی، قومی، فرهنگی) برای چهارچوب ضروری اعمال قدرت بنا شود و نه ادعا شود که کثرت باوری در این عرصه‌ها احترام به ویژگی‌ها و تفاوت‌ها را توسط قدرت دموکراتیک به همراه می‌آورد. هدف استراتژی رهایی بخش همزیستی و رقابت متقابل جوامع کاملاً متفاوت و سازماندهی آنها در چهارچوب فضای سیاسی تا حد ممکن وسیع می‌باشد. عرصه های فعالیتی که می‌توانند نیروهای مردمی را به نفع خودشان و برای رفرمهای رادیکال قابل تحقق فعال کنند، تابع شرایط مشخصی هستند. محلی (امکان ایزوله‌کردن گروه‌های کمپرادور که حامل منطق ارتجاعی مسلط جهان هستند)، منطقه‌ای (موفقیت در ایجاد جبهه‌های جنوب علیه منطق جهانی‌کردن) و جهانی (موفقیت در ایزوله‌کردن قدرت برتری‌طلب آمریکا و متحدان اصلی‌اش). خواست مبارزات مردم گسترده‌ترکردن گام به گام این عرصه‌های فعالیت می‌باشد.

اگر استراتژی آکسیونهای سیاسی که این چهار گروه چالش‌ها را جدی می‌گیرند بکار برده شوند موجب خواهند شد تا غیرمستقیم بحث گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم دوباره از سر گرفته شود. در رابطه با این مسائل می‌توانست مارکسیسم تنها به تجارب کمون پاریس که از آنها نتیجه‌گیری‌های اساسی را نمود اشاره داشته باشد. پس از آن مارکسیسم انترناسیونال دوم نظریه رشد خطی گسترش جهانی کاپیتالیسم و تمایل‌اش برای تعدیل شرایط استثمار با کار و بدین وسیله آماده نمودن انقلاب جهانی را بسط داد. تئوری لنینی حلقه ضعیف‌تر که عصر انقلابات سوسیالیستی از آن نشأت گرفت راه انتقاد از این نظریه را باز نمود. الزامات تاریخی (تأخیر گسترش انقلاب خارج از مرزهای روسیه) قدم به قدم وزنه تئوری ساختمان سوسیالیسم در کشورهای رهائی‌یافته از یوغ کاپیتالیسم را سنگین‌تر نمود. این تئوری در چهارچوبی که فرم «مارکسیسم - لنینیسمی» مارکسیسم تاریخی را تشکیل می‌داد، به وجود آمد. مائویسم هم همین دورنما را پذیرفت و آن را توسط تز انقلاب تحت شرایط سرمایه داری پیرامونی (انقلاب دایمی مرحله به مرحله) و هم چنین از طریق انتقاد از تئوری و عمل شوروی در ساختمان سوسیالیسم که به درستی طرحی برای یک «سرمایه‌داری بدون سرمایه‌داران» بود، تقویت نمود.

تئوری عمومی گذار از کاپیتالیسم به سوسیالیسم که نتیجه تجارب تاریخی قرن بیستم بود تکیه بر دو عامل زیر داشت:

- تصور یک مقابله مطلق بین جوامع سرمایه‌داری و سوسیالیستی و بدین سبب رد کامل و مطلق این ایده که عناصر جامعه جدید می‌توانند در دامان جامعه سرمایه‌داری رشد یابند.

- و نظریه ناشی از آن که گذار به سوسیالیسم در مقیاس جهانی شکل یک نزاع بین‌المللی «اردوگاه کشورهای سوسیالیستی» و کشورهای سرمایه‌داری را خواهد داشت حتا اگر که این نزاع در چارچوب همزیستی مسالمت‌آمیز و رقابت صلح‌آمیز صورت گیرد.

ازهم‌پاشیدگی سیستم شوروی از یک طرف و از طرف دیگر چشم‌پوشی چین از طرح مائویستی ساختمان سوسیالیسم که طرح توسعه ملی سرمایه‌داری جایگزین آن گردید، نظر مارکسیسم - لنینیسم پیرامون گذار و کاراکتر بازگشت‌ناپذیربودن ساختمان سوسیالیسم را زیر سئوال قرار داد. در مقابل این تئوری‌های از نظر تاریخی رنگ باخته، من چهار تزی که تکمیل کننده یکدیگر می‌باشند را پیشنهاد کرده، که بر اساس آنها می‌توان بحث پیرامون گذار به سوسیالیسم در مقیاس جهانی را دوباره باز نمود.

■ سرمایه‌داری سیستمی که قادر به حیاتی طولانی باشد نیست و مبنی بر سه اصل شکننده و خطرناک زیر می‌باشد:

- از خود بیگانگی کار که امکان رشد را از تلاش و کوشش دموکراتیک و انسان‌گرایانه می‌گیرد؛

- قطب‌بندی که نتیجه گسترش جهانی‌اش بوده و اکثریت مردم جهان را محکوم می‌کند تا نتوانند به آن سطح از زندگی برسند که او برای اقلیتی مهیا می‌کند؛

- محاسبات اقتصادی کوتاه مدت که هر گونه امیدواری پیرامون ملاحظه جدی ضروریات اکولوژیک و حیات سیاره در منطق انباشت را از بین می‌برد.

بدین ترتیب انباشت دایمی و رشد افتراقی که به همراه

ادامه در صفحه ۱۴

www.iran-archive.com

«مسائل جزیی مانند تنوع انواع و حمایت از فقرا»

برگردان: داراب شکیب

کمیسیون ارزش‌های پایه‌ای حزب سوسیال دمکرات آلمان اخیراً بیانیه‌ای با نام « جهانی شدن، چالش‌ها و شانس‌ها» منتشر کرد. به مناسبت انتشار این بیانیه نویسندگان آن ولفگانگ تیرزه، معاون دبیراین حزب و ارنست اولریش فون وایتسکر، رئیس انستیتوی ووپرتال برای محیط زیست، انرژی و آب و هوا با هانس اولاف هنکل، رئیس اتحادیه کارفرمایان صنایع آلمان به گفتگو پرداختند.

* * *

ولفگانگ تیرزه: جهانی‌شدن چالش‌ها و شانس‌هایی را در بر دارد. جهانی‌شدن تعادل فرهنگی و اقتصادی می‌طلبد، تقسیم کار بین‌المللی را به پیش می‌برد و تولید را به سرعت افزایش می‌دهد. آلمان به مثابه قهرمان جهانی صادرات از یک اقتصاد جهانی‌شده نفع می‌برد، اما حتی در اروپای غنی تعداد بیکاران و فقرا بیشتر می‌شود. بیانیه از روندهای فوق چنین نتیجه می‌گیرد که روند جهانی‌شدن باید با سیاستی فعال شکل بگیرد.

هانس اولاف هنکل: نسبتاً نو برای سوسیال دمکرات‌ها این است که آن‌ها نیز در این بیانیه بر این اصل که آلترناتیوی در برابر جهانی‌شدن وجود ندارد،صحه می گذارند.اما انتقاد من، رابطه بیانیه با دمکراسی با نظر من پیرامون دمکراسی همخوانی ندارد. واژه‌هایی مانند «سمت‌دادن»، «کنترل‌کردن» و «هدایت‌کردن» بر بیانیه مسلط هستند، اما واژه «آزادی» را من ندیدم، همچنین لغت «مسئولیت‌پذیری شخصی» در بیانیه‌ای مربوط به جهانی‌شدن حتماً باید ذکر شود. بجای آن از خیال‌بافی‌های انستیتوی ووپرتال یعنی اقتصاد بطئی و تقسیم شده که ما را به قرن پیش و یا دو قرن پیش بازمی‌گرداند، دم زده می‌شود.

تیرزه: در مورد آزادی ما نظر صریحی داریم. بهره‌بردن از آزادی همیشه با پیش شرط‌های اجتماعی و اقتصادی پیوند دارد که سیاست باید آن را فراهم آورد. بیانیه هم به این قضیه اشراف دارد.

ارنست اولریش فون وایتسکر: برای کمیسیون ارزش‌های پایه‌ای نوع اقتصاد امروزی یک معضل است. این که بدون انتقاد مسائلی را که در درس‌نامه هم می‌توان خواند، تکرار کرد،برای بحث ارزش‌های پایه‌ای کافی نیست. من با آدام اسمیت شروع می‌کنم که در زمان خودش به درستی مشخص کرد که آزادی مالکیت خصوصی یعنی آزادی تبعیت از خودخواهی راه را برای آزادی‌هایی هموار می‌سازد که در کمال تعجب به همگان کمک می‌رساند.این مدل هماهنگ از اقتصاد در کلیت‌اش تا سال ۱۹۹۰ مسلط و معتبربود. تقریباً تا سال ۱۹۹۰ می‌بایست قوی‌ترها در شکوفایی اقتصادی و به خاطر مقابله با سوسیالیسم احتیاج به این داشتند که موافقت مردم را به دست آورند. اما از زمانی که آلترناتیو دیگر که هیچ‌کس از ما خواهانش نبود، کنار زده شد، چنین نیازی را دیگر ضروری نمی‌یابند. نه به‌خاطر نبود آزادی بلکه به دلیل تنوع وسیع آزادی، فقرا، فقیرتر می‌شوند و ثروتمندها، ثروتمندتر. شکوفایی آزادی ثروتمندان، فقرا را به حاشیه رانده، محیط زیست را در ابعاد وسیع نابود کرده است و و چیزی را که ما به عنوان مدل غربی دموکراسی و بازار تجربه و از آن در برابر کمونیسم دفاع کردیم به جایی کشانده است که در آن بازار سرخوش اما دموکراسی فرسوده می‌شود.

هنکل: تاریخ ۱۹۹۰ را که شما نام بردید، از نظر من بی‌ربط است. جهانی‌شدن نو نیست. نو فقط این مورد است که در نقاطی که ما قبلاً انحصار و یا سهم بزرگی داشتیم الان دیگران هم حضور دارند. همه با هم در رقابت هستند. شما گفتید جهانی‌شدن شکاف بین فقیر و غنی را بیشتر کرده است، من خلاف این فکر می‌کنم. در کشورهای پیش‌رفته در ۲۵ سال اخیر بیش از ۱۱۰ میلیون محل کار ایجاد شده است. از این که به چه میزانی در دیگر کشورها کار ایجاد می‌شود، ما اطلاعی نداریم. به غیر از آفریقا که واقعاً یک مسئله تراژیک است، انسان‌ها در آسیا و آمریکای جنوبی مرفه‌تر می‌شوند. و شکاف خودساخته بین فقیر و غنی در کشور خودمان را ادعای بی‌پایه‌ای می دانم.

تیرزه: مطمئناً ستیز با جهانی‌شدن دون کیشوت مابانه خواهد بود. اما آیا شما حاضر هستید به ریسک‌ها، خطرات و ضررهای این روند هم اشاره کنید؟ فقط وقتی که به این سوال پاسخ مثبت داده شود، می‌توان از ضرورت سیاست خردمندانه صحبت کرد.

هنکل: جوامعی که به موقع خودشان را با وضعیت نوین انطباق ندهند، به ریسک دست می‌زنند، در این رابطه سرعت اصلاحات تعیین کننده است. ما فرصت زیادی نداریم. من به بریتانیای کبیر اشاره می‌کنم، آن‌ها در چهار سال اخیر همان قدر کار ایجاد کردند که بقیه اروپا باهم. آن‌ها تحرک نشان دادند. آن‌هابه موقع خود را با جهانی شدن هماهنگ کردند.

تیرزه: ریسک‌ها، خطرات و قربانی‌های جهانی شدن فقط شامل لطمه خوردگان پیشرفت می‌شود؟

فون وایتسکر: درست است، کسی که کند است، به سختی از سوی بازار جهانی تنبیه می‌شود. اما زمانی که رقابت در همه جوامع به واقعیت چیره تبدیل می‌شود، ضعیف‌ترین عضو بار هم ضعیف‌تر خواهد شد. به خاطر توانایی رقابت نمی‌توان به « مسایل جزیی از قبیل تنوع انواع و رفاه محرومان » توجه کرد. ما به مثابه جهان‌وندان باید این تراژدی را که در واقعیت چیره نهفته است، تشخیص دهیم. برای نمونه چپاول طبیعت از سال ۱۹۹۰ – زمان برگزاری کنفرانس ریو – بیش از حد سرعت گرفته است. مصوبه تنوع انواع تکه کاغذی بیش نیست. نابودی انواع سرعت می‌گیرد. قرارداد حفاظت از جو هم ورق پاره‌ای شده است.نه تنها آلمان بلکه دیگران نیز به دلیل رقابت می‌گویند ما نمی‌توانیم کاری بکنیم.

هنکل: در مورد موضوع محیط زیست همه ما کاملاً هم‌نظر هستیم. اگر ما همه جا استاندارد محیط زیست آلمان را داشتیم، می‌توانستیم میزان دی‌اکسید کربن را یک شبه در جهان ۱۷ درصد کاهش دهیم.

فون وایتسکر: اگر سرانه حساب کنید به ضریب ۵ افزایش می‌یابد. با این مدل جهان ما بهبود نمی‌یابد.

هنکل: اصرار ورزیدن بر سر هدف حمایت از محیط زیست از طرف صنایع آلمان، حداقل پذیرفته شده است. اما من چنین اصراری از سوی سیاست‌مداران امور اجتماعی در عرصه کارشان مشاهده نکرده‌ام. اگر ما سالانه ۳ درصد افزایش بده‌کاری را طبیعی جلوه دهیم برای فرزندانمان چیزی بغیر از پرداخت بهره به ارث نخواهیم گذاشت. شما می‌گویید جهانی‌شدن فقرا را فقیرتر می‌کند. من می‌گویم انسان‌های بیشتری در رفاه سهیم می‌شوند. هندوستان در دهه شصت ۴۵۰ میلیون نفر جمعیت داشت و سالانه ۴ میلیون انسان بر اثر سوء تغذیه می‌مردند. در آن زمان آمریکایی‌ها میلیون‌ها تن گندم و برنج به هندوستان سرازیر کردند. امروز هندوستان صادرکننده بزرگی و جمعیت‌اش دو برابر شده است. جهانی‌شدن باعث افزایش رفاه در این کشورها شده است. آلودگی محیط زیست به گستردگی روی می‌دهد ما فقط نشانه‌هایی می‌بینیم و این کافی نیست، در این مورد من هم مثل شما بدبین هستم.

فون وایتسکر: برای مشخص کردن شکاف میان فقر وثروت فرمول معتبری وجود دارد. درآمد ۲۰ درصد بالایی‌ها تقسیم بر درآمد ۲۰ درصد از پایینی‌ها. ۲۰ سال پیش این میزان ضریب ۳۰ داشت. اکنون – در سال‌های اخیر سرعت بیشتری دارد –این میزان به ضریب ۶۰ رسیده است. یعنی، شکاف بزرگ شد و باز هم بزرگ‌تر می‌شود. ثروت ثروتمندان تایلندی فقرای تایلندی را دل‌خوش نمی‌کند.

هنکل: ما تعریف متفاوتی از فقر داریم. شما از شکاف صحبت می‌کنید. من فکر می‌کنم این ایده که قوی‌ترها را ضعیف‌تر کنیم، ایده پوچی است.

تیرزه: آیا این ایده که ضعیف‌ترها قوی‌تر خواهند شد اگر قوی‌ترها قوی‌تر بشوند به همان اندازه پوچ نیست؟ پل کندی در یک مصاحبه گفت « هر جا که نقش دولت اجتماعی (رفاه) کاهش می‌یابد تضاد فقر و ثروت به شکل دردناکی شدت می‌گیرد. منظور او آمریکا و انگلیس هستند.

فون وایتسکر: من با علاقه آماده‌ام راجع به مشکلاتی مانند تأمین مالی سیستم اجتماعی در وضعیت نوین و آغاز زمان بازنشستگی و مسایل دیگر گفتگو کنم.

هنکل: ما بر سر اینکه با جوامع دیگر در حال رقابت هستیم، هم‌نظریم. آنجا که صحبت از کیفیت کالاها است همه آن را می‌پذیرند ولی ما باید بپذیریم که هزینه‌های تولید نیز شامل رقابت است. هزینه‌ها به وسیله سیستم بیمه اجتماعی بیشتر می‌شوند. من اصلاً نمی‌خواهم به این امکانات لطمه بزنم. من می‌خواهم این سیستم‌ها را با مکانیسم‌های اقتصاد بازار غنی‌تر کنم. فون وایتسکر: ولفگانگ تیرزه گفت نوع مشخصی از مصرف و اسراف باید کنار گذاشته شود. بیانیه از دژهای قدیمی دهه‌های سابق دفاع نمی‌کند. اما پیروزی قوی‌ترها خود بخود به پیروزی همگان منجر نخواهد شد. تعداد فقرا و حاشیه‌نشین‌ها افزایش می‌یابد.

تیرزه: آمار هشداردهنده مؤسسات مذهبی مبنی بر فقر فزاینده را نمی‌توان کتمان کرد.

هنکل: نه، در آلمان تعداد فقراکم‌تر می‌شود.

تیرزه: ادعای شما رد شده است. تعداد کسانی که کمک‌های اجتماعی دریافت می‌کنند بیشتر می‌شود.

هنکل: ۱۰ سال پیش ۸۰۰۰۰۰ نفر بودند و اکنون دو میلیون نفر. این دلیل شما برای اثبات فقر فزاینده است؟ علت اصلی را باید در سرازیر شدن خارجی‌ها و متقاضیان پناهندگی به آلمان جستجو کرد.

فون وایتسکر: بیکاری هم وضعیت دردناکی است.

هنکل: ما کمبود عدالت نداریم، ما نباید همیشه راجع به این صحبت کنیم که چطور کیک را تقسیم کنیم، باید راجع به این قضیه هم صحبت کرد که چگونه می‌شود کیک بزرگ‌تری پخت.

فون وایتسکر: شما حتماً می‌باید واقعیت‌های جهانی و اجتماعی کشورهایی را که با ما رقابت می‌کنند در نظر بگیرید. اما اعتقاد داشتن به این که با پختن یک کیک بزرگ‌تر خود بخود مشکل فقر حل خواهد شد، خودفریبی بیش نیست. کیک تقسیم نمی‌شود.

هنکل: من هم این فکر را دارم که به کسانی که خودشان از کمک کردن به خودشان عاجز هستند ماباید کمک برسانیم و شاید بیشتر از تاکنون.اما باید اولویت‌ها را تشخیص بدهیم. نه کمبود عدالت بلکه کمبود اشتغال مشکل اصلی است، و این مشکل در ادامه کمبود عدالت را سبب می‌شود.

فون وایتسکر: در رژیم‌های نظامی و استبدادی آمریکای لاتین و رژیم‌های اقتدارگرای اروپای شرقی بازار، تأثیر آزادی‌سازانه‌ای برای دموکراسی داشت. اما در کشورهایی که دموکراسی سنت دارد ما فرسایش سریع خود آگاهی را مشاهده می‌کنیم. یک لحظه تصور کنید کارخانه‌ای بزرگ یا نیمه بزرگ به یک شهر پیشنهاد می‌کند حاضر است در آنجا سرمایه گذاری کند و با این اقدام ۱۰۰۰ محل کار ایجاد کند. قطعاً آن‌ها زانو خواهند زد.

هنکل: من در ۱۵ سال اخیر شاهد زانوزدن دولت فدرال در مقابل اقتصاد نبوده‌ام. سیاست آلمان سال‌هاست که در برابر سیاستمداران امور اجتماعی دست تسلیم به بالا دارد و اخیرا در برابر سیاستمداران امور محیط زیست.

تیرزه: شما مصرانه این موضع را نمایندگی می‌کنید که آلمان فقط زمانی می‌تواند توانایی رقابت با دیگران را داشته باشد که هزینه‌های اجتماعی کاهش یابند، موضعی که در واقع به این معناست که سطح رفاه کاهش یابد.

هنکل: این سوءتفاهم است. من می‌گویم سیاستمداران امور اجتماعی ما فقط دو پیچ تنظیم کننده می‌شناسند یکی خدمات اجتماعی و دیگری پرداخت‌ها. این دو پیچ را هر کسی آن‌طوری که به صلاح خودش می‌داند، می‌چرخاند. هیچ کس از ما جداً این ایده را دنبال نمی‌کند که سیستم باید تغییر کند.

تیرزه: اگر همه ما بر سر این موضوع که آلمان به مثابه نمونه اقتصادی تعریف شده تا حد معینی می‌تواند هزینه‌های اجتماعی را کاهش دهد، هم‌نظر هستیم باید سمت دیگری را جستجو کنیم یعنی نوآوری اقتصادی را.

هنکل: همه سیاستمداران می‌گویند، هزینه‌های اقتصادی چندان مهم نیستند و ما باید نوآور باشیم. سرمایه‌داران آلمانی به اندازه نوآور هستند. موفقیت ما در خارج شاهدی بر این قضیه است.

فون وایتسکر: نوآوری در هر نقطه‌ای در جهان سبب دو برابر شدن بازدهی کار خواهد شد، اما اشتغال کاهش می‌یابد و نه افزایش. در جهانی با ۸۰۰ میلیون بیکار افزایش بازدهی کار به هر قیمت، باعث تشدید این مشکل خواهد شد. سوال این نیست که آیا ما به نوآوری نیاز داریم یا نه ؟ مسئله سمت این نوآوری است.

تیرزه: در پایان بیانیه جمله‌ای است که برای من بسیار مهم و برای شما آقای هنکل شاید آزار دهنده باشد. من این جمله را می‌خوانم « از این رو برای ما سوسیال دمکرات‌ها جهانی شدن استدلالی علیه دولت فعال نیست. کماکان به سیاستی که در برابر اقتصاد بازار مقاومت و بر همبستگی اجتماعی با هدف حفظ تعادل اصرار دارد، نیاز هست. فقط مقیاس‌ها تغییر کرده‌اند. آن‌ها جهانی شده‌اند.

برای یک استراتژی...

ادامه از صفحه ۱۳

می‌آورد منجر به نابودی حتمی بشریت می‌شود. غلبه بر سرمایه‌داری ضروریست. گذشته از آن زمینه این کار توسط رشد فوق‌العاده ابزار مداخله بشریت و به همراه آن پروسه پختگی اخلاقی و فرهنگی آماده شده است.

■ کاپیتالیسم هم‌اکنون تمدن را اگرچه به شکلی نابرابر و غیر قابل قبول، جهانی کرده است. سوسیالیسمی که جانشین آن می‌گردد تنها زمانی یک تمدن عالی‌تر خواهد بود که جهانی بوده و در همین وسعت نابرابری‌هایی را که درخور سرمایه‌داریست، تصحیح کند. از آن جهت ساختمان سوسیالیسم در مقیاس جهانی با ضرورت تصور از یک گذار طولانی همراه خواهد بود.

■ سوسیالیسم در حقیقت تمدن جدیدی است زیرا که سه اصل گسترش سرمایه‌داری را واژگون می‌کند. سوسیالیسم را نمی‌شود به «سرمایه‌داری بدون سرمایه‌داران» تقلیل داد که مشابه طرح اصلی سرمایه‌داری در رابطه با تکنولوژی و سازماندهی کار و زندگی است؛ و رضایتش را جلب نمود تا «بی‌عدالتی های اجتماعی» را از طریق جایگزین کردن اشکال مالکیت اجتماعی به جای مالکیت خصوصی تصحیح نماید. بدین جهت ساختمان سوسیالیسم یک پروسه طولانی تاریخی است. بی‌معنی خواهد بود اگر که بعد از گذشت چند سالی همانند شوروی و چین اعلام شود که ساختمان‌اش به پایان رسیده است.

■ می‌دانیم که سرمایه‌داری از فئودالیسم برخاسته و مدتها قبل از خروج از این پوسته، در درون آن تکامل یافته است. آیا نبایستی که رشد سوسیالیسم هم از بعضی جهات راه مشابهی را طی کند؟ یکی از ویژگی‌های این گذار طولانی در اینجا کشمکش درونی همه جوامع روی زمین بین نیروها و استدلال‌هایی است که مناسبات جوامع کاپیتالیستی را بازتولید می‌کنند و نیروها و تلاشهایی که با استدلال‌های انتقادی و ضد سرمایه‌داری آینده سوسیالیستی جهان را تدارک می‌بینند.

پایان

آیا چشم‌اندازی...

ادامه از صفحه ۱۰

هرچه بیشتر آزاد کند، به همان میزان که نیروی کار به نیروی برنامه‌ریز، به نیروی تصمیم‌گیر فرا می‌روید و هر چه قدر که از اختصاص انرژی فرد به کار تعهد شده (اجباراً تقسیم شده) کاسته شود، آن وقت این امکان فراهم خواهد شد که سازمان تولید از قید سلسله مراتب، از قید کار دستوری و از قید سیستم مبتنی بر توزیع نابرابر قدرت به تدریج رها گردد.

ولی زوال کامل اجبار و تعهد به اجراء برنامه‌ای که جدا از تصمیم و اراده فرد تدوین و ابلاغ شده یک ایده‌آل است که حتی در دوردست، در بی‌نهایت هم زوال کامل نخواهد یافت. اگر نیروهای تولیدی هم آنقدر رشد پیدا بکنند که انسان عمدتاً از کار دیکته‌شده فارغ بشود باز هم هماهنگی بین نهادهای مختلف تولید مقداری تعهد ایجاد می‌کند و هر عنصر کار که در یک برنامه پیچیده شرکت می‌کند با خود مقداری اجبار حمل می‌کند.

تلاش ما، تلاش نیروهای چپ و یا بهتر است بگوئیم دیدگاه ما این است که به جای اینکه این تعهد به صورت سلسله مراتب عمودی سازماندهی شود، بصورت سلسله مراتب افقی، از طریق مذاکره، توافق و تفاهم با سایر قطب‌های تصمیم‌گیرنده حل و فصل شود. من بنظرم در چشم‌اندازی که در ایران و یا در دنیا داریم هنوز نمی‌توان امیدوار بود که به این زودی‌ها تمامیت یا حتی اکثریت نیروی مستقیم کار عمدتاً تا چه حد از دستور گرفتن، از برنامه به او دادن و حکم‌دادن که چه باید بکند و چه نکند و چگونه ساعت کارش را پر کند رها شود. ما هنوز تا آن روزها فاصله زیادی داریم.

ادامه دارد

تئوری و پراتیک چپ...

ادامه از صفحه ۱۲

دیگران را تنظیم کرد. آنچه آنها درباره آن بحث خواهند کرد، رقابت نیست (البته این بدان معنی نیست که رقابت نخواهند کرد)، بلکه نیازهای اساسی و وظایفی است که باید تقسیم شود. جانا تامپسن در آخرین مقاله خود پیرامون تئوری قرارداد و زنان، از این نظر دفاع می‌کند که مردان در اندیشه عادی قرارداد باید از آزادی به نفع تعهد در قبال جمع و جامعه چشم بپوشند. برای زنان این مسئله بگونه برعکس مطرح است. آنها باید امکان این را داشته باشند که از مسئولیت‌های خود، از جمله در مورد مراقبت از کودکان، رهایی یابند و این مسئولیت‌ها را بعنوان تعهدهای اجتماعی عمومی وارد قرارداد کنند. او ادامه می‌دهد که دو انگیزه می‌تواند محرک زنان در بحث پیرامون قرارداد اجتماعی شامل قرارداد بین دو جنس باشد: تمایل به تقسیم بهتر مسئولیت (مثلاً بدین خاطر که نمی‌توانند به عنوان فرد، هم الزامات زندگی کاری یک مادر یا دختر را رعایت کنند و هم رشد خود را طبق تمایلات خود پیش برند) و ضرورت تأثیرگذاری بر شرایط انجام این وظایف. آنچه می‌تواند یک آغاز باشد، توافق بر سر مجموعه کار اجتماعی است که شامل مراقبت از کودکان نیز هست و در همین راستا مراقبت از محیط زیست. چنین جامعه‌ای در هر حال، یک جامعه دیگرگون اجتماعی با اولویت‌های دیگر خواهد بود، جامعه‌ای که با هدف نوسازی و انتقاد اجتماعی، خطوط مشخصه جامعه فعلی را می‌نمایاند.

گفتگو با باقر مومنی...

ادامه از صفحه ۱۱

سئوالاتی که برای من مطرح است این است که در همین نظام‌های سرمایه‌داری موجود، تمام تئوریسین‌ها و تمام کله گنده‌های اداره کننده سیاسی و دولت هیچکدام خودشان سرمایه‌دار نیستند. یک عده بوروکراتند که در خدمت نظام سرمایه‌داری‌اند و هروقت یکی از این‌ها، حتی کله گنده‌ترینشان نتواند وظیفه خود را برای اداره و دوام و تقویت نظام سرمایه‌داری بطور کامل انجام دهد، خیلی راحت کله‌معلق می‌شود و بکلی فراموش می‌شود. چطور است که سرمایه‌دارها می‌توانند بدون اینکه خودشان مستقیماً در کارهای اجرائی قدرت اداری و سیاسی و حکومتی جامعه شرکت بکنند چنان دستگاه بوروکراسی بوجود آورده‌اند که در خدمت کامل آن‌هاست. چطور است که این‌ها می‌توانند چنین کاری بکنند ولی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه نمی‌توانند چنین رابطه‌ای با بوروکراسی خودشان برقرار بکنند. چطور سرمایه‌دارها جلوی دولتی شدن سرمایه‌داری را توانسته‌اند و می‌توانند بگیرند ولی زحمتکشان و طرفداران سوسیالیسم نمی‌توانند جلوی دولتی شدن سوسیالیسم را بگیرند.

کمک‌های مالی رسیده

روزا از نروژ	۱۰۰۰ کرون به نشریه کار
روزا از نروژ	۱۰۰۰ کرون به خانواده شهدا
هامر از نروژ	۵۰۰ به نشریه کار
بیاد پیروز از نروژ	۲۵۰ کرون به نشریه کار
روزبه ازنروژ	۲۵۰ کرون به کار بمناسبت سالگرد انقلاب اکتبر
حسن ۲۷۶۵۶ مرتستر	۱۰۰ مارک به نشریه کار
شباهنگ	۱۰۰ مارک به نشریه کار
علی از نیوزلند	۲۰ دلار به نشریه کار

www.iran-archive.com

بررسی اجمالی «کنفرانس بازنگری فرهنگ سیاسی ایران»

به ابتکار «انجمن پژوهشگران ایران» سمینار سه‌روزه‌ای در شهر برلین تحت عنوان بازنگری فرهنگ سیاسی ایران» در روزهای ۴ و ۵ و ۶ مهرماه، برگزار شد. این کنفرانس تلاش جدیدی بود در مجموعه فعالیت‌های این انجمن که با مضمون «ایران در سال ۲۰۰۰» هر از گاهی در نقاط مختلف اروپا و آمریکا صورت می‌گیرد. این سمینار در خانه فرهنگ‌های جهان در برلین با شرکت بیش از شانزده سخنران از کشورهای مختلف صورت گرفت. کنفرانس با سخنرانی امیر ممبینی عضو «شورای مرکزی سازمان فداییان خلق ایران اکثریت» آغاز به کار کرد. سخنان ایشان تحت عنوان «بن‌بست سیاست در ایران» عمدتا به عدم وجود رابطه هماهنگ و کافی میان روشنفکران و توده‌های مردم و نیز محدودیت‌ها و موانع عینی و ذهنی پیدایش و رشد دموکراسی در ایران توجه داشت. ایشان معتقد بودند که در تغییرات سیاسی اجتماعی پیش آمده در ایران، هماهنگی در رشد جامعه روشنفکری و رشد فرهنگی توده‌های متوسط مردم به دست نیامده است و باید با حل این ناهماهنگی سستی پیوند میان جنبش روشنفکری چپ و توده‌های مردم را ترمیم کرد و به این ترتیب ادامه خطاهای سیاسی را در حرکات توده‌ای از میان برداشت.

سخنران بعدی این بخش، آقای پرویز دستمالچی بود. ایشان تحت عنوان «حاکمیت تحت عنوان حاکمیت ملی و ولایت فقیه» تعرض و تقابل اصل «ولایت فقیه» را با آزادی‌های مصرحه در قوانین اجتماعی تشریح کردند. ایشان یادآور شدند که آقای خاتمی با وجود برگزیدگی از جانب ۸۰٪ مردم *تنها* حدود ۱۰٪ *اختیارات* اجرایی مملکت را دارند و این تضاد قابل حل نیست.

آقای حسن ماسالی عضو هماهنگ‌کننده کنفرانس ملی از آلمان در سخنرانی خود تحت عنوان «شرایط استقرار دموکراسی در ایران» بر لزوم ایجاد روحیه تحمل و مدارا میان اپوزیسیون و ترک تنگ‌نظری و خودمحوربینی، تاکید نمودند. آقای عبدالرضا کریمی نماینده حزب دموکرات کردستان در سخنرانی خود زیر عنوان «آینده ایران، دموکراسی و موقعیت کردستان ایران» بر شعار خودمختاری برای کردستان و دمکراسی برای ایران تاکید کرده و تجزیه‌طلبی را نفی کردند. و به عنوان نیرویی که با جمهوری اسلامی در جنگ است اصل مذاکره را رد نکردند.

پروفسور محسن مسرت استاد دانشگاه از آلمان در سخنرانی خود تحت عنوان «فرهنگ صلح، حاملین رفرم در ایران» گفتند، سنت و فرهنگ دمکراسی در کشور ما در بخش اسلامی و در بخش مدرن پایه ندارد.

«حکومت دینی و جامعه مدنی» عنوان سخنرانی آقای دکتر حسن شریعتمداری از سازمان جمهوریخواهان ملی ایران بود. ایشان در لزوم جدایی دین از دولت گفتند که برای گذار از یک جامعه توتالیتر دینی به یک جامعه دمکرات مدنی ضرورت دارد که مردم تصور حکومت را به منزله این امر الهی کنار بگذارند تا حکومت یک امر زمینی و در خدمت منافع اجتماعی مردم باشد.

و اصلاح و رفرم‌ها ذهنی را در روشنفکران سنتی جامعه از مهمترین پیش‌شرطها دانستند. خانم سوسن رخش جامعه‌شناس از نروژ در موضوع «موجودیت زن و نقش او در ایجاد و حفظ دمکراسی» صحبت کردند. تحلیلی از جنبش زنان ایران از مشروطه تا بعد از انقلاب اسلامی ارائه دادند. خانم رخش تاکید کردند که در جامعه اسلامی زن هرگز به حقوق واقعی خود نخواهد رسید. زیرا حقوق زن اساسا با قوانین اسلامی و قرآنی تضاد دارد.

پروفسور سپهر ذبیح استاد دانشگاه از آمریکا، در سخنرانی خود زیر نام «ریاست جمهوری جدید، امکانات راه‌گشایی و دمکراسی در ایران» امکانات رئیس جمهور جدید را برا ایجاد تغییر و تحول در ساختار سیاسی ایران بسیار ضعیف و ناکافی ارزیابی نمودند.

دکتر احمد طهماسبی محقق علوم سیاسی از آلمان در زمینه «نقش فرهنگ سیاسی در آرایش جامعه مدنی و استقرار دمکراسی» با توضیح عوامل ذهنی استبدادی در فرهنگ سیاسی ما که تاکنون موجب تسلط پی در پی حکومت‌های استبدادی در جامعه ما شده است یادآور شد که در صورت عدم برخورد جدی با این معضل فرهنگی باید خطر ظهور استبدادی دیگر را پس از جمهوری اسلامی جدی بگیریم.

سخنران دیگر این بخش دکتر مهران براتی از سازمان جمهوریخواهان ملی بودند. ایشان زیر عنوان «نظرات سیاسی قبل و بعد از جمهوری اسلامی» عنوان کردند که علیرغم انحصارطلبی حاکمیت در بستن تمام امکانات اپوزیسیون باید بتواند راهی برای دخالت مستقیم در سیاست ایران بیابد. ایشان نزدیکی و همگرایی با آن بخش از اپوزیسیون داخل را که تا دیروز در درون حاکمیت بوده و اکنون در مقابل آن ایستاده است شیوه‌ای مؤثر ارزیابی کردند.

آخرین سخنران روز شنبه حسین علوی از فعالین باسابقه جنبش چپ بودند که زیر عنوان «جنبش چپ در اندیشه سیاسی و فرهنگ معاصر ایران» صحبت کردند.

او سخنان خود را با طرح این مسئله آغاز کرد که یک گسست تاریخی در فلسفه و اندیشه سیاسی ایرانیان رخ داده است که پیامدهای آن تا به امروز جامعه ما را رها نکرده و بخشی از بحران فکری و فرهنگی ما ایرانیان بین دو قطب سنت و مدرنیته نیز ناشی از این گسست است.

دکتر صدرالاشرافی رئیس کنگره جهانی آذربایجانیها در سخنرانی خود تحت عنوان «مسائل قومی ـ ملی در آینده سیاسی ایران»، یادآوری کردند که در پایان قرن بیستم ما باید از بن‌بست ملی‌گرایی قومی، بر پایه دین یا زبان بیرون بیاییم و به ملی‌گرایی مدرن بیاندیشیم.

آقای جمشید طاهری‌پور، در زمینه «بازنگری فرهنگ سیاسی ایران بانگاهی به جنبش چپ» صحبت کردند. ایشان با تاکید بر این نکته که او یا همفکرانشان آغازگر این راه نیستند و این تلاشی است که صد سال است که از جنب مشروطه تاکنون توسط روشنفکران آغاز شده است بر لزوم بازنگری در فرهنگ سیاسی جنبش چپ تاکید کردند.

پروفسور شاهین فاطمی استاد دانشگاه آمریکایی فرانسه در سخنرانی خویش بر نقش محوری تجارت در جهان اقتصادی امروز و بازتاب آن در سیاست بین‌المللی تاکید داشت. و سیاست‌های غلط اقتصادی جمهوری اسلامی را سیاست انتحاری نامیده و مورد نقد قرار داد.

سخنان دکتر علیرضا نوری‌زاده، روزنامه‌نگار و محقق سیاسی زیر عنوان «آینده سیاست خارجی ایران در دوران خاتمی» بیشتر متوجه طرح مشکلات ایجاد رابطه با جهان خارجی باتوجه به موانع ذهنی و خمینیسم، در سیاست خارجی ایران بود.

آخرین سخنران سمینار، آقای دکتر حسین لاجوردی، ریاست «انجمن پژوهشگران ایران» بود که تاکید و توجه فراوانی در امر پرورش نسل جوان رهبران سیاسی داشت. او می‌گفت با توجه به ضریب بالای بیش از ۸۲٪ جوانسال (جمعیت زیر ۴۰ سال) در ایران، «نسل دوم» ایرانی یعنی نسل ۶۰ ـ ۴۰ ساله ما موظف به ایجاد رابطه و انتقال تجربیات تاریخی میان این نسل جوان و نسل اول یعنی بالای شصت ساله‌هاست.

اجلاس بررسی شرایط کنونی سیاسی در ایران

در تاریخ ۱۰ اکتبر، در شهر هامبورگ ـ آلمان اجلاس تحت عنوان شرایط سیاسی ایران و وظایف اپوزیسیون دمکرات تشکیل شد در این اجلاس آقایان فریدون احمدی عضو شورای مرکزی سازمان فداییان خلق ایران(اکثریت) ، مهران براتی عضو شورای مرکزی سازمان جمهوری خواهان ملی ایران و مصطفی مدنی عضو کمیته مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران شرکت داشتند.

فریدون احمدی در سخنرانی خود مهمترین ویژگی‌های سیاسی دوران پس از انتخابات-دوم خرداد را چنین برشمرد:

۱ ـ اکنون بخش‌های مختلف مردم، بویژه زنان و جوانان، در صحنه سیاسی ابراز وجود کرده‌اند و با نگرانی و دقت اوضاع و احوال را دنبال می‌کنند.

۲ ـ مردم به امکان ایجاد تحول و دگرگونی امیدوار شده‌اند، بی‌تفاوتی سیاسی و هراس از آینده سیاسی کاهش یافته و اتکا به نفس افزایش یافته است و تحول آتی این روحیه منوط به نحوه پیشرفت روندها در رویدادهای سیاسی است.

۳ ـ بسیاری از مفاهیم و مقولات اجتماعی ـ سیاسی و بحث‌های مربوط به آن همچون شهروندی و جامعه مدنی به میان مردم راه یافته و روزبه روز بیشتر به نیروی مادی تبدیل می‌شود.

۴ ـ بازتاب این تعارضات و جدل‌ها در حکومت نیز حدت یافته و مضامین مشخص به خود گرفته است. شعارهایی که در جریان انتخابات از سوی آقای خاتمی و جناح‌های طرفدار او در زمینه قانونیت و برخی حقوق و آزادی‌های فردی طرح شد، اینک در مواجهه با ولایت فقیه و والیان آن، می‌رود که بطور مشخص حول خود این مساله متمرکز شود و افراد اصلاح‌طلب درون حکومت را بر سر دوراهی انتخاب قرار دهد.

احمدی در بخش دیگری از سخنرانی خود بر این امر تاکید کرد که نیروهای اپوزیسیون از انجام و اعلام‌یک انتخاب گریزی ندارند و آن اینکه آیا آن‌ها می‌کوشند آلترناتیو دیگری بسازند و به جامعه عرضه کنند؟

وی در همین راستا بر ضرورت مبارزه برای رفرم و اصلاحات تاکید کرد و اضافه کرد سمت‌دهی رویدادهای سیاسی در جامعه از جمله در درون حاکمیت تنها با اعمال فشار سیاسی و نیرو و تلاش برای بسیج و سازماندهی این نیرو در میان توده‌های مردم امکان پذیر است.

مهران براتی در سخنرانی خود به تحلیل نتایج انتخابات پرداخته و از آن بخش از اپوزیسیون که عدم شرکت در انتخابات را نشانه نه‌گفتن به سیستم می‌دانست و امروز شرکت مردم و رای دادن به خاتمی را نشانه نه‌گفتن به سیستم می‌داند انتقاد نمود. وی پس از تحلیل نیروهای اسلامی جامعه با اشاره به دو تجربه کلیسای کاتولیک قرون‌وسطایی و رژیم‌های کمونیستی طرح نمود که شکاف در هر دو جریان از درون آغاز شد و سپس اپوزیسیون امکان حرکت یافت و روندهای جدید را در این سمت ارزیابی نمود.

مصطفی مدنی در سخنرانی خود با عنوان وظیفه نیروهای چپ انتخابات اخیر را آغاز دوره نوینی در حیات سیاسی ایران دانست و اعلام کرد که مردم همواره خواهان پیشبرد مبارزه مسالمت‌آمیزند و تنها در صورت مبارزه گسترده توده‌ای امکان دارد از سرکوب و خشونت جلوگیری نمود وی مطرح نمود که چپ می بایست در دیدگاه سنتی خود نسبت به دو امر قدرت سیاسی و رفرم بازبینی مجدد نماید. در دیدگاه سنتی به استثناء دولت تمام مظاهر روبنایی و سایر نهادهای اجتماعی نقش ثانوی داشته‌اند. در این دیدگاه رفرم مورد تایید نبوده و عامل بازدارنده در مسیر تحول انقلاب بود که باید مورد تجدید نظر قرار گیرد.

مصاحبه علی خاوری به‌مناسبت ۵۶مین سالگرد تاسیس حزب توده ایران

به مناسبت ۵۶امین سالگرد تاسیس حزب توده ایران مصاحبه‌ای با علی خاوری در نشریه مردم درج گردید.

در این مصاحبه وی در باره تاریخ حزب توده ایران می‌گوید:

تاریخ حزب توده ایران از هر نظر و زاویه... تاریخ منحصر به فرد و یگانه‌ای در کشور ماست. حزب توده ایران در مدت کوتاهی که امکان فعالیت یافت آن‌چنان حیات سیاسی ـ فرهنگی جامعه را دگرگون کرد که اثرات آن ...هم‌چنان باقی مانده است. خاوری با اشاره به نخستین برنامه حزب توده ایران در سال ۱۳۲۳ گفت: این نخستین برنامه یک حزب سیاسی در ۶۰ سال تاریخ معاصر ایران است که خواست تحقق حقوق صنفی کارگران، مساله ایجاد سیستم تامین اجتماعی، اصلاحات ارضی برای دهقانان، حق رای دادن و انتخاب شدن و برابری با مردان برای زنان و حقوق اقلیت‌های ملی و مذهبی را طرح کرد.

البته تاریخ حزب ما همراه سربلندی‌ها، پیروزی‌ها و دستاوردهایش، شکست‌ها و اشتباهاتی هم با خود همراه دارد که ما منکر آن نیستیم. ولی شما هنگامی که این دو کفه را در کنار هم قرار بدهید و بخواهید منصفانه قضاوت کنید، این اشتباهات وزنه کوچکی است در مقابل تمام خدماتی که حزب در ۵۶ سال گذشته انجام داده است. از این تاریخ سراسر مبارزه و خصوصا نکات برجسته و اساسی آن باید حراست کرد.

در رابطه با تحولات اخیر وی شرکت مردم در انتخابات را عاملی که انتخابات‌های تاکنون تصنعی و فرمایشی را به اعتراضی کوبنده بدل نمود دانسته و مطرح نمود تا روزی که مردم میهن ما، در اکثریت قاطع و موثر خود، به این نتیجه نرسند که در چارچوب رژیم «ولایت فقیه» تغییرات و اصلاحات فقط می‌تواند به آرایش سطحی و «تلطیف» نسبی رنج‌ها و محرومیت انسان‌ها و اسارت روحی و فکری آنها بیانجامد، اساسا در بر همین پاشنه خواهد چرخید.

وی در رابطه با توطئه‌های ارگان‌های امنیتی رژیم در سال‌های اخیر مطرح نمود، در کشوری که هواداران حزب به جرم خواندن کتب حزبی و فعالیت در صفوف حزب شکنجه و اعدام می‌گردند، ناگهان سازمان «چپی» اجازه پیدا می‌کند. کتب رفقایی مانند جوانشیر، بهزادی، نیک‌آیین و رفقای دیگر را که رژیم وحشیانه آنان را قتل عام کرده است، آزادانه تکثیر کند و برای فروش آنها در مجلات کشور تبلیغات یک صفحه‌ای بگذارد. در بخشی دیگر خاوری می‌گوید:

...فعالیت شدید تبلیغاتی برای زیر سوال بردن حزب و ارگان‌های قانونی آن و دامن زدن به اختلافات آغاز می‌گردد. حضرات آزاد هستند مصاحبه انجام دهند ... و عوام فریبی را تا به آن‌جا رسانده‌اند که می‌گویند امروز آنقدر در ایران آزادی هست که قول تشکیل حزب در ایران داده شده است و این کار به دست همان چهره‌های «توان‌مند» به‌زودی انجام خواهد گرفت.

سمینار تئاتر ایران در تبعید

کانون نویسندگان ایران در تبعید اعلام نمود با همکاری چهارمین جشنواره تئاتر کلن اولین سمینار تئاتر ایران در تبعید در روزهای ۲۷ تا ۲۹ نوامبر در شهر کلن برگزار خواهد گردید.

در روز اول و پس از گزارش شورای تدارک و برگزاری سمینار، آقای فرهاد مجدآبادی در باره «تاریخچه تئاتر ایران در تبعید»، آقای بهمن فرسی «نمایشنامه‌نویسی در تئاتر ایران در تبعید» و آقایان پرویز خضرایی و رضا قاسمی «مشکلات بنیادین تئاتر در ایران» سخن خواهند گفت.

سخنرانی‌های روز جمعه ۲۸ نوامبر عبارت خواهد بود از: آقای ابراهیم مکی تحت عنوان «بررسی محتوایی تئاتر ایران تبعید»، خانم بهرخ حسین بابایی در رابطه با «تئاتر کودکان در تبعید»، خانم‌ها نیلوفر بیضایی و پروانه حمیدی در رابطه با «نقش زنان در تئاتر ایران در تبعید» و آقای دکتر محمود خوشنام در مورد «درباره نقد هنری در مطبوعات».

در روز شنبه ۲۹ نوامبر آقای صدرالدین زاهد در رابطه با «ارتباط باتئاتر ایران در تبعید باتئاتر امروز دنیا»، آقای مجید فلاح‌زاده در ارتباط «گروه‌های تماشاگر و ارتباط آنها با تئاتر ایران در تبعید» آقای علی اوحدی و آقای محمدعلی بهبودی راجع «راه‌های مقابله با مشکلات تئاتر ایران در تبعید» سخن خواهد گفت.

محل سمینار: Move In
Dom Str. 58 Klön

با کار همکاری کنید

با ارسال خبر، مقاله، عکس و طرح به پربارتر شدن کار یاری رسانید.
در مورد مطالب ارسالی، توجه خوانندگان و همکاران راه دور نشریه را به موارد زیر جلب می‌کنیم:
۱ ـ مطالب ارسالی برای نشریهٔ کار باز پس فرستاده نمی‌شوند.
۲ ـ «کار» در انتخاب مقالات دریافتی و کوتاه کردن، حک و اصلاح مطالب با حفظ نظر نویسنده آزاد است. ارسال مطلب برای نشریهٔ کار به معنی پذیرش این امر است.
۳ ـ مقالات خود را بر یک روی کاغذ، خوانا و با فاصله از لبه‌های کاغذ بنویسید.
۴ ـ کار از درج مقالات طولانی و حداکثر بیش از یک صفحهٔ نشریه معذور است.
۵ ـ کار مقالاتی را درج خواهد کرد که تنها برای این نشریه ارسال شده است.

مقالات درج شده در صفحات دیدگاه‌ها و با خوانندگان بازتابگر نظرات و زوایای نگرش

کار ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، هر دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود.
Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln Germany

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90

بهای اشتراک کار

اروپا:
شش ماهه ـ ۴۵ مارک
یک ساله ـ ۹۰ مارک

سایر کشورها:
شش ماهه ـ ۵۲ مارک
یک ساله ـ ۱۰۴ مارک

GER.....3 DM

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید ☐ تمدید اشتراک ☐ شماره اشتراک:
مدت اشتراک: شش ماهه ☐ یک ساله ☐ تاریخ:
نام: .....
نشانی: .....
.....
.....
.....
فرم را همراه با بهای اشتراک (چک، حواله بانکی یا تمبر)
به آدرس کار پست کنید!

کار را بر روی شبکه اینترنت بخوانید

نشریه کار از طریق شبکه‌ی جهانی اینترنت نیز در دسترس شماست.
علاقمندان می‌توانند علاوه بر آخرین اعلامیه‌های سازمان و مهم‌ترین خبرهای مربوط به کشور، صفحات آخرین شماره‌های نشریه، مقالات برگزیده‌ی شماره‌های پیشین کار، اسناد کنگره‌های سازمان را به چند زبان بین‌المللی، زیر آدرس: http://www.geocities.com/capitolhill/2902 ملاحظه کنند.
مقالات اصلی هر شماره همچنین به خط گردسوز برای گروه خبری فرهنگی ایرانیان (soc.culture.iranian) ارسال می‌گردد. خواندن این مقالات را به کسانی که به اینترنت دسترسی دارند و مشترک نشریه‌ی کار نیستند توصیه می‌کنیم.
آدرس پست الکترونیکی: fadai.aksariyat@magnet.at
واحد سوئد سازمان نیز صفحه‌ای را در اینترنت برای مراجعه‌ی شما از طریق

www.iranarchive.com

چهارشنبه ۲۸ آبان ۱۳۷۶ - ۱۹ نوامبر ۱۹۹۷ - دوره سوم - شماره ۱۷۱

سازمان ملل در برابر زورگویی آمریکا و سرکشی عراق

در دوهفته گذشته، باردیگر تنش در روابط آمریکا و عراق بالا گرفت. بحران از عدم پذیرش بازرسین آمریکایی سازمان ملل توسط عراق آغاز شد. پس از حمله عراق به کویت و سپس جنگ علیه عراق سازمان ملل داشتن هرگونه سلاح نابودی جمعی از جمله سلاحهای شیمیای، اتمی و بیولوژیک را توسط عراق ممنوع کرده است و برای کنترل این امر هر شش ماه یکبار بازرسین سازمان ملل از انبارهاو کارخانه‌های اسلحه‌سازی عراق بازید می‌کنند. این موضوع یکی از شرایطی است که برای پایان دادن به تحریم اقتصادی علیه عراق که از سال ۱۹۹۱ به اجرا در آمده است، در نظر گرفته شده است.

پس از ایجاد مانع برای بازرسین، آمریکا به تهدید عراق پرداخت و با تقویت ناوگان جنگی که در آبهای منطقه مستقر کرده است به تحریک بیشتر دست زد.

هواپیماهای جنگی مستقر شده به مانور پرداختند. و بار دیگر نمایش‌های کامپیوتری چگونگی هدف‌گیری بر آنتن ها فرستاده شد.

آمریکا از شورای امنیت خواست که اقدامات شدید تنبیهی از جمله حمله نظامی به عراق را تصویب کند. شورای امنیت در جلسه هفته گذشته خود این‌بحران را مورد بررسی قرار داد. و طبق قطعنامه‌ای اعلام کرد که شورای امنیت مصمم است که چنانچه عراق از پذیرفتن مامورین خودداری کند، تدابیر شدیدی را اتخاذ کند. تقاضای آمریکا با مخالفت کشورهایی مانند روسیه، چین، فرانسه و مصر در شورای امنیت روبرو شد. آنها خواستار آن شدند که یکبار دیگر با عراق در مورد امکان ازسرگیری کنترل تولید و نگهداری اسلحه مذاکره شود.

دو طرف تنش یعنی آمریکا و عراق اهداف مشخصی را در دامن زدن به این بحران دنبال می‌کنند. آمریکا از موقعیت بدست آمده استفاده می‌کند تا به تثبیت آقایی خود بر جهان بپردازد. آمریکا این نمایش رانه برای مرعوب کردن کشورهایی مانند عراق بلکه برای اثبات خود به کشورهایی مانند چین و روسیه و حتی متحدان اروپایی خود انجام می‌دهد.

صدام حسین که تحریکات خود را به منظور امتیازگیری و لغو تحریم اقتصادی شروع کرده بود، از موقعیت مناسبی سود جسته است که سیاست ضد صلح دولت اسرائیل در منطقه ایجاد کرده است. بدلیل این سیاست، آمریکا در نزد کشورهای عربی ازآغاز روند صلح هیچگاه تا این حد از محبوبیت پایینی برخوردار نبوده‌است.

از سویی عراق این بار برخلاف سال ۱۹۹۰ به هیچ کشوری حمله نکرده است و «فقط» می‌خواهد سلاح‌های خود را حفظ کند.

سازمان ملل در این میان در مقابل فشار دوگانه قرار گرفته است. از طرفی نمی‌تواند بپذیرد که شرایط عراق براو دیکته شود، از طرفی تسلیم در مقابل فشارهای آمریکا، به باور سازمان ملل در بین کشورهای عضو خدشه وارد می‌آورد. بنابراین بهترین حالت سازش است. اینبار کشورهایی مانند فرانسه حاضر نبودند در شورای امنیت پیشنهادات آمریکا را بپذیرند و به فشار و تحریم وسیع تر عراق بیفزایند.

سیاست تحریم عراق که از سال ۱۹۹۱ به اجرا در آمده است،تاکنون نتیجه مطلوب نداشته است. صدام حسین مردم عراق را به گروگان گرفته است تا حاکمیت خود را همچنان حفظ کنند. فشار تحریم اقتصادی در درجه اول متوجه مردمی است که خود قربانیان حاکمیت ترور صدام حسین هستند. با طولانی شدن هر چه بیشتر تحریم اقتصادی عملا هدفی که از اجرای آن دنبال می‌شد نتیجه معکوس ببار آورده است و صدام حسین از آن فریبکارانه در جهت تقویت موقعیت خود تحت پوشش مقابله با نقش سلطه‌گر آمریکا بهره جسته است.

یکی از نظامیان طالبان موهای سر مسافر اتوبوسی را در کابل به زور کوتاه می‌کند. این مسلمانان متحجر اعتقاد دارند که در موهایی که به روی پیشانی ریخته می‌شود، شیطان لانه می‌کند.

•طالبان در اجرای «شریعه اسلامی» هفته گذشته هم‌چنین دستور داد که زنهای بیمار حق بستری شدن در بیمارستانها را ندارند و تا زمانی که بیمارستانهای خالص زنانه برای زنان بوجود نیامده است، بیماران زن از حق معالجه بیماری خود محروم گشته‌اند. «پزشکان بدون مرز» ضمن اطلاعیه‌یی که خبر بالا را درج کرده است، شدیداً" به طالبان اعتراض کردند و اشاره کردندکه در یک مورد زن بیماری که در حال اغماء بسر می‌برده و سریعاً" به عمل جراحی احتیاج داشته است. به بستگان بیمار دستور داده‌اند که زن را به خانه بازگردانند.

کابل و یک بیمارستان زنان!

خانم انجلاکینگ به نمایندگی از سوی سازمان بهداشت جهانی، به‌منظور بررسی حقوق زنان، در پی محدود کردن ارایه خدمات بهداشتی، درمانی، از سوی حکومت طالبان برعلیه زنان و رعایت نکردن حقوق آن‌ها در سایر فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی، اخیراً به کابل مسافرت کرده‌است و در این باره با شیرمحمدعباس استانکزی معاون سرپرست وزارت خارجه طالبان، دیدار و گفت وگو داشته است. طالبان اخیراً با صدور اطلاعیه‌ای، اعلام کرده بود،که زنان در شهر یک میلیونی کابل، برای خدمات درمانی، فقط باید به یک بیمارستان با خدمات و تجهیزات اندک، مراجعه کنند و حق ندارند به سایر موسسه‌های درمانی مراجعه کنند. این محدودیت برای زنان، با مخالفت و عکس‌العمل جهانیان رو به رو شده و بازتاب گسترده‌ای داشته است. در چنین شرایطی است که دولت ایران و کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در پایان یک نشست و با امضای یک توافق‌نامه همکاری، بر شناسایی پناهندگان برای مراجعت به افغانستان و همچنین برافزایش ظرفیت بازگشت پناهندگان از راه‌های موجود به ویژه ایستگاه‌های خروجی دوغارون و میلک و استفاده از سرویس های هوایی به مقصد مزارشریف و ترانزیت از طریق کشوری ثالث تاکید کرده‌اند.

چین و روسیه بر سر مرزهای مشترک به توافق رسیدند

برای اولین بار در تاریخ، چین و روسیه کتباً مرزهای مشترک‌آشان را تعیین کردند. در همین رابطه بیانیه مرزی از سوی جیانگ زمین رییس جمهور چین و باریس یلتسین رییس جمهور روسیه در پکن امضا شد.

با صدور بیانیه مشترک هر دو کشور به دعوای تاریخی چند دهه اخیر بر سر مرز مشترک به طول ۴۳۰۰ کیلومتر پایان دادند. در دهه ۶۰ میلادی چندین بار بین دو طرف درگیری‌های مرزی صورت گرفته بود. یلتسین رییس جمهور روسیه پس از امضای بیانیه گفت «مشکل بخش شرقی مرز روسیه و چین برای همیشه حل شده است». اما اختلاف بر سر مرزهای غربی چین هم‌چنان لاینحل مانده است.

علاوه بر امضای بیانیه مشترک هر دو کشور چند قرارداد اقتصادی و تکنیکی با یک‌دیگر بستند. مهم‌ترین قرارداد در این میان قرارداد مربوط به نفت و گاز است. روسیه از این پس می‌تواند توسط خط لوله‌ای به طول ۳۰۰۰ کیلومتر سالانه ۱۰ میلیارد متر مکعب گاز به چین، ژاپن و کره جنوبی صادر کند. مبلغ این قرارداد ۲۰ میلیارد مارک است.

یلتسین و جیانگ زمین اعلام کردند که حجم مبادلات تجاری دو کشور به معضلی جدی تبدیل شده است. در شش ماه اول سال جاری حجم مبادلات به میزان ۱۳/۲ درصد کاهش نشان می‌دهد. در سال ۱۹۹۶ دو کشور ۱۱ میلیارد مارک مبادله تجاری بایک‌دیگر داشتند. با پروژه‌های بزرگی از قبیل پروژه صدور نفت و گاز که در بالا به آن اشاره شد دو کشور سعی خواهند کرد به مقابله با روند اخیر دست زنند. روسیه امیدوار است چینی‌ها را به خرید نیروگاههای اتمی از این کشور متقاعد کند.

در ملاقات روسای جمهور چین و روسیه با توجه به این که دو کشور از اعضای دایمی شورای امنیت سازمان ملل متحد هستند، موضوعات عراق و کره شمالی نیز به بحث گذاشته شد. یلتسین و جیانگ زمین روابط دو کشور چین وروسیه را خوب خواندند.

«روز الجزایر» در فرانسه

روز دوشنبه هفته گذشته بنا به دعوت احزاب و سندیکاها و ۹۰ سازمان دیگر، صدهاهزار نفر از مردم فرانسه در «روز الجزایر» با مردم این کشور و بر علیه خشونتی که از سال ۱۹۹۲ بر آن حاکم است دست به تظاهرات زدند. از فراخوان همبستگی با مردم الجزایر در شهرهای بزرگ فرانسه استقبال کم‌نظیری بعمل آمد. نویسندگان، روشنفکران و هنرمندان فرانسوی و از جمله «ژرار د پاردیو» و «ایزابل آجانی» نیز به این فراخوان پیوستند.

کمک به جهان سوم

دانمارک	۱۰۲٪
نروژ	۰/۸۵
هلند	۰,۸۳
سوئد	۰,۸۲
فرانسه	۰,۴۸
لوکزامبورگ	۰,۴۱
بلژیک	۰,۳۵
سوئیس	۰,۳۴
فنلاند	۰,۳۴
آلمان	۰,۳۲
کانادا	۰,۳۱
ایرلند	۰,۳۰
استرالیا	۰,۲۹
اتریش	۰,۲۸
انگلستان	۰,۲۷
اسپانیا	۰,۲۲
پرتقال	۰,۲۱
نیوزلاند	۰,۲۱
ژاپن	۰,۲۰
آمریکا	۰,۲۰

کشورهای ثروتمند سال‌ها قبل قول داده بودند ۷ درصد از درآمد ناخالص ملی خود را برای کمک به امر توسعه در جهان سوم اختصاص دهند. این کشورها طی سالیان گذشته به بهانه‌های واهی میزان کمک‌های خود را به میزان زیادی کاهش‌دادند. منتقدان این برنامه خواهان قطع «صدقه» و در عوض بازکردن بازارها بر روی کالاهای کشورهای جهان سوم هستند، زیرا تعرفه‌های گمرگی و ممنوعیت‌های موجود در جهان صنعتی از ورود کالاهای تولیدی کشورهای جهان سوم جلوگیری می‌کند. آنها می‌گویند: آنکه تولیدات خود را با قیمتی عادلانه بفروشد محتاج «کمک» نیست.

کمک کشورهای شمال به جنوب در سال ۱۹۹۶

منبع:OSCD

ترکیه بر سر دوراهی؟

روز سه‌شنبه ۱۱ نوامبر دادگاه عالی ترکیه رسیدگی به پرونده ممنوعیت فعالیت حزب رفاه به رهبری نجم‌الدین اربکان در این کشور را آغاز کرد.

این حزب چهارده‌سال پیش تاسیس گردید و توانست در انتخابات شهرداریها در سال ۱۹۹۴ مقام شهرداری استانبول و آنکارا و چند شهر دیگر را ازآن خود نماید. همین حزب در انتخابات زودرس مجلس در سال ۱۹۹۶ توانست ۲۱/۳ درصد از آرا را تصاحب کند و به قوی‌ترین فراکسیون مجلس ترکیه تبدیل شود و باائتلاف با حزب راه راست به رهبری تنسوچیللر توانست نخستین دولت اسلامگرا در ترکیه را تشکیل دهد.

با تصویب و اجرای ضوابط اسلامی در ماه رمضان گذشته اختلافات بین لائیک‌ها و طرفداران حکومت اسلامی در ترکیه بالا گرفت و تحت فشار شورای امنیت ملی که در آن نظامیان دست بالا را دارند، دولت اربکان مجبور به استعفا شد و مسعود یلماز جای آن را گرفت.

دادستان عالی ترکیه «ساواش» در آغاز ادعانامه خود علیه حزب رفاه یافت: «هیچ حزبی در ترکیه و در جهان مثل حزب رفاه مستحق ممنوعیت نیست». وی در ادامه سخنان خود گفت: این حزب مبدل به مرکز فعالیت بر علیه روح و ارکان لائیکی که در قانون اساسی این کشور ثبت شده است، گشته. وی ضمن اشاره به مسئولیت تاریخی این دادگاه گفت: طبق ماده ۶۸ و ۶۹ قانون اساسی از فعالیت احزابی که به استقلال، وحدت کشور، حقوق بشر، پرنسیبهای دمکراتیک و لائیسم در جمهوری ترکیه خدشه وارد سازند، جلوگیری خواهد شد و به همین دلیل این حزب مستحق ممنوعیت است.

اربکان که عصر همان روز به جایگاه شاهد احضار شد در دفاع از حزب رفاه گفت:«قضات، اولا به خاطر اشتباهاتی که در فرم تشکیل پرونده وجود دارد و ثانیا در یک جامعه دمکرات، فعالیت حزبی مثل حزب رفاه را ممنوع نخواهند نمود». این حزب در دفاعیه خود نوشته است: بخش بزرگی از مردم ترکیه، نظرات سیاسی و اجتماعی این حزب را تائید می‌کنند. از همه مهمتر اینکه ماده ۱۶۳ قانون مجازات ترکیه که بر مبنای آن فعالیت بر علیه لائیسم جرم محسوب می‌گشت، الغا شده است و بنابراین فعالیت‌های این حزب دیگر «غیر قانونی و قابل مجازات» نیستند. این برای نخستین‌بار نیست که اربکان و احزابی که وی تاسیس نموده «غیر قانونی» اعلام می‌شوند. وی در سال ۱۹۷۰ حزب «نظم ملی» را تاسیس نمود که پس از مدت کوتاهی ممنوع شد. سپس در سال ۱۹۷۳ حزب «نجات ملی» را تاسیس کرد که حتی مدتی نیز در یکی از دولت‌های ترکیه عضویت یافت. با کودتای نظامی در سال ۱۹۸۰ این حزب نیز ممنوع شد. اربکان اینک ۷۱ ساله است و اگر حزب رفاه غیرقانونی اعلام شود به نظر می‌رسد که دوره فعالیت سیاسی وی نیز به پایان برسد. گفته می‌شود به احتمال بسیار قوی جانشینی وی را «اردوگان» شهردار استانبول برعهده خواهد گرفت.

دادگاه عالی ترکیه حکم نهایی خود را اواخر سال میلادی اعلام خواهد نمود. ترکیه اینک بر سردوراهی است:

اگر دادگاه عالی ترکیه حزب رفاه را غیر قانونی اعلام کند دو احتمال وجود دارد. اولا: فعالیت زیرزمینی و رادیکالیزه شدن بخش‌هایی از این حزب و بوجود آمدن اسلامیست‌های افراطی از یک سو و یا تشکیل یک حزب با نام جدید اما با محتوای سابق. اگر این حزب غیرقانونی اعلام نشود، امکان کسب اکثریت آرا از سوی آن در انتخابات وجود دارد و راه اسلامیزه شدن ترکیه ادامه خواهد یافت.

شبح اسلامگرایی در ترکیه اینک در قالب حزب رفاه عینیت یافته است. غیر قانونی نمودن این حزب هیچ مشکلی را حل نخواهد نمود. به سود دمکراسی در ترکیه خواهد بود که بیش از هر زمان دیگر نیروهای لائیک در مبارزه تئوریک ـ روشنگرانه و عملی از دمکراسی و لائیسم در این کشور در مقابل دولت دینی دفاع نمایند.

www.iran-archive.com